**نهج البلاغة / ترجمه دشتى ؛ ؛ ص479**

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 479

نهج البلاغه‏

نامه‏ها

نامه‏هاى امام به دشمنان نامه‏هاى امام به استانداران و كارگزاران كشور عهد و پيمانهاى امام با فرمانداران سفارشات امام به خانواده و ياران‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 481

(2001)

ترجمه نامه 1

(نامه به مردم كوفه به هنگام حركت از مدينه به طرف بصره، در سال 36 هجرى اين نامه را امام حسن عليه السلام و عمار ياسر به كوفه بردند)

افشاى سران ناكثين‏

از بنده خدا، على امير مؤمنان، به مردم كوفه، كه در ميان انصار پايه‏اى ارزشمند، و در عرب مقامى والا دارند (55418- 55354)، پس از ستايش پروردگار! همانا شما را از كار عثمان چنان آگاهى دهم كه شنيدن آن چونان ديدن باشد، مردم بر عثمان عيب گرفتند، و من تنها كسى از مهاجران بودم كه او را به جلب رضايت مردم واداشته، و كمتر به سرزنش او زبان گشودم.

اما طلحه و زبير، آسان‏ترين كارشان آن بود كه بر او يورش برند، و او را برنجانند، و ناتوانش سازند (55455- 55419). عايشه نيز ناگهان بر او خشم گرفت، عده‏اى به تنگ آمده او را كشتند، آنگاه مردم بدون اكراه و اجبار، با من بيعت كردند (55477- 55456).

آگاه باشيد! مدينه‏[[1]](#footnote-1) مردم را يك پارچه بيرون راند و مردم نيز براى سركوبى آشوب از او فاصله گرفتند.

ديگر حوادث آشوب به جوش آمد و فتنه‏ها بر پايه‏هاى خود ايستاد.

پس به سوى فرمانده خود بشتابيد، و در جهاد با دشمن بر يكديگر پيشى گيريد، به خواست خداى عزيز و بزرگ (55507- 55478).

(2002)

ترجمه نامه 2

(نامه به مردم كوفه پس از پيروزى بر شورشيان بصره در ماه رجب سال 36 هجرى كه كوفيان نقش تعيين كننده داشتند)

تشكر از مجاهدان از جنگ بر گشته‏

خداوند شما مردم كوفه را از سوى اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم پاداش نيكو دهد، بهترين پاداشى كه به بندگان فرمانبردار، و سپاسگزاران نعمتش عطا مى‏فرمايد، زيرا شما دعوت ما را شنيديد و اطاعت كرديد، به جنگ فرا خوانده شديد و بسيج گشتيد (55544- 55511).

(2003)

ترجمه نامه 3

(به امام خبر دادند كه شريح بن الحارث، قاضى امام (55563- 55545) خانه‏اى به 80 دينار خريد، او را حضار كرده فرمود)

1 برخورد قاطعانه با خيانت كارگزاران‏

به من خبر دادند كه خانه‏اى با هشتاد دينار خريده‏اى، و سندى براى آن نوشته‏اى، و گواهانى آن را امضا كرده‏اند.

(شريح گفت: آرى اى امير مؤمنان،[[2]](#footnote-2) امام عليه السلام نگاه خشم آلودى به او كرد و فرمود) (55607- 55564)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) سرزمين هجرت «دار الهجرة» همان شهر مدينه است.

(2) شريح بن حارث را عمر منصب قضاوت داد و حدود 60 سال در مقام خود باقى ماند اما سه سال در دوران عبد الله بن زبير از قضاوت كناره گرفت و در زمان حجاج استعفا داد، در دوران حكومت امام عليه السلام خلافى مرتكب شد كه او را به روستايى در اطراف مدينه تبعيد كرد و دوباره به كوفه بازگرداند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 483

اى شريح! به زودى كسى به سراغت مى‏آيد كه به نوشته‏ات نگاه نمى‏كند، و از گواهانت نمى‏پرسد، تا تو را از آن خانه بيرون كرده و تنها به قبر بسپارد (55631- 55608).

اى شريح! انديشه كن كه آن خانه را با مال ديگران يا با پول حرام نخريده باشى، كه آنگاه خانه دنيا و آخرت را از دست داده‏اى (55657- 55632).

اما اگر هنگام خريد خانه، نزد من آمده بودى، براى تو سندى مى‏نوشتم كه ديگر براى خريد آن به درهمى يا بيشتر، رغبت نمى‏كردى، آن سند را چنين مى‏نوشتم (55684- 55658):

2 هشدار از بى اعتنايى دنياى حرام‏

اين خانه‏اى است كه بنده‏اى خوار آن را از مرده‏اى آماده كوچ خريده، خانه‏اى از سراى غرور، كه در محله نابود شوندگان، و كوچه هلاك شدگان قرار دارد (55706- 55685)، اين خانه به چهار جهت منتهى مى‏گردد:

يك سوى آن به آفت‏ها و بلاها، سوى دوم آن به مصيبت‏ها، و سوى سوم به هوا و هوس‏هاى سست كننده، و سوى چهارم آن به شيطان گمراه كننده ختم مى‏شود، و در خانه به روى شيطان گشوده است (55745- 55707).

اين خانه را فريب خورده آزمند، از كسى كه خود به زودى از جهان رخت برمى‏بندد، به مبلغى كه او را از عزت و قناعت خارج و به خوارى و دنيا پرستى كشانده، خريدارى كرده است.

هر گونه نقصى در اين معامله باشد (55775- 55746)، بر عهده پروردگارى است كه اجساد پادشاهان را پوسانده، و جان جباران را گرفته، و سلطنت فرعون‏ها[[3]](#footnote-3) چون «كسرى» و «قيصر» و «تبع» و «حمير» را نابود كرده است.

3 عبرت از گذشتگان‏

آنان كه مال فراوان گرد آورده بر آن افزودند، و آنان كه قصرها ساخته، و محكم كارى كردند، طلا كارى كرده، و زينت دادند، فراوان اندوختند، و نگهدارى كردند، و به گمان خود براى فرزندان خود باقى گذاشتند (55821- 55776) همگى آنان به پاى حسابرسى الهى، و جايگاه پاداش و كيفر رانده مى‏شوند، آنگاه كه فرمان داورى و قضاوت نهايى صادر شود «پس تبهكاران زيان خواهند ديد» (55840- 55822).

به اين واقعيت‏ها عقل گواهى مى‏دهد هر گاه كه از اسارت هواى نفس نجات يافته، و از دنيا پرستى به سلامت بگذرد (55854- 55841).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) فرعون، لقب پادشاهان مصر، و كسرى، لقب پادشاهان ايران و قيصر، لقب امپراتوران روم، و تبع، لقب فرمانگزاران يمن، و حمير، لقب پادشاهان جنوب عربستان پيش از اسلام بود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 485

(2004)

ترجمه نامه 4

(نامه به يكى از فرماندهان نظامى در سال 36 هجرى، برخى نوشتند به عثمان بن حنيف فرماندار بصره نوشته شد)

روش گزينش نيروهاى عمل كننده‏

اگر دشمنان اسلام به سايه اطاعت باز گردند پس همان است كه دوست داريم، و اگر كارشان به جدايى و نافرمانى كشيد با كمك فرمانبرداران با مخالفان نبرد كن، و از آنان كه فرمان مى‏برند براى سركوب آنها كه از يارى تو سرباز مى‏زنند مدد گير (55894- 55855)، زيرا آن كس كه از جنگ كراهت دارد بهتر است كه شركت نداشته باشد، و شركت نكردنش از يارى دادن اجبارى بهتر است (55905- 55895).

(2005)

ترجمه نامه 5

(نامه به اشعث ابن قيس فرماندار آذربايجان، اين نامه پس از جنگ جمل در شعبان سال 36 هجرى در شهر كوفه نوشته شد)

هشدار از استفاده نارواى بيت المال‏

همانا پست فرماندارى براى تو وسيله آب و نان نبوده، بلكه امانتى در گردن تو است، بايد از فرمانده و امام خود اطاعت كنى (55932- 55906)، تو حق ندارى نسبت به رعيت استبدادى ورزى، و بدون دستور به كار مهمى اقدام نمايى، در دست تو اموالى از ثروتهاى خداى بزرگ و عزيز است، و تو خزانه دار آنى تا به من بسپارى، اميدوارم براى تو بدترين زمامدار نباشم، با درود (55969- 55933).

(2006)

ترجمه نامه 6

(نامه امام عليه السلام به معاويه كه پس از جنگ جمل در سال 36 هجرى، توسط جرير بن عبد الله فرستاده شد)

علل مشروعيت حكومت امام عليه السلام‏

همانا كسانى با من بيعت كرده‏اند كه با ابا بكر و عمر و عثمان، با همان شرايط بيعت كردند،[[4]](#footnote-4) پس آن كه در بيعت حضور داشت نمى‏تواند خليفه‏اى ديگر انتخاب كند، و آن كس كه غايب بود نمى‏تواند بيعت مردم را نپذيرد (56001- 55970). همانا شوراى مسلمين از آن مهاجرين و انصار است‏[[5]](#footnote-5)، پس اگر بر امامت كسى گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودى خدا هم در آن است (56018- 56002)، حال اگر كسى كار آنان را نكوهش كند يا بدعتى پديد آورد، او را به جايگاه بيعت قانونى باز مى‏گردانند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اين سخن امام عليه السلام روش استدلال و مناظره بر أساس باورهاى دشمن است، زيرا معاويه به ولايت و امامت امام على عليه السلام و نصب الهى و ابلاغ رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم اعتقاد ندارد و تنها در شعارهاى خود، بيعت مردم و شوراى مسلمين را مطرح مى‏كند. امام در استدلال با معاويه ناچار معيارهاى مورد قبول او را طرح مى‏فرمايد كه اگر بيعت را قبول دارى مردم با من بيعت كردند و اگر شورا را قبول دارى، شوراى مهاجر و انصار مرا برگزيدند، ديگر چه بهانه‏اى مى‏توانى داشته باشى؟! در صورتيكه امام عليه السلام باور و اعتقادات خود را نسبت به امامت و رهبرى عترت در خطبه 1 و 2 و 144 و 97 و 120 و 93 مشروحا بيان داشت.

(2)- نقد تفكر پوپوليسم‏POPULISM (مردم سالارى)، زيرا در اسلام هم مردم و رأى آنان مهم است و هم مردم در پرتو ملاكهاى اسلامى، فردى را انتخاب مى‏كنند، پس اصالت با معيارهاى اسلامى است، نه اكثريت فقط.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 487

اگر سرباز زد با او پيكار مى‏كنند، زيرا كه به راه مسلمانان در نيامده، خدا هم او را در گمراهى‏اش رها مى‏كند (56044- 56019)، به جانم سوگند! اى معاويه اگر دور از هواى نفس، به ديده عقل بنگرى، خواهى ديد كه من نسبت به خون عثمان پاك‏ترين افرادم، و مى‏دانى كه من از آن ماجرا دور بوده‏ام، جز اينكه از راه خيانت مرا متهم كنى، و حق آشكارى را بپوشانى. با درود (56075- 56045).

(2007)

ترجمه نامه 7

(يكى از پاسخهاى امام در اواخر جنگ صفين در سال 38 هجرى به نامه معاويه است) نامه‏اى ديگر به معاويه‏

افشاى چهره نفاق معاويه و مشروعيت بيعت‏

پس از نام خدا و درود! نامه پند آميز تو به دستم رسيد كه داراى جملات به هم پيوسته، و زينت داده شده بود كه با گمراهى خود آن را آراسته، و با بد انديشى خاص خود آن را امضاء كرده بودى (56098- 56076)، نامه مردى كه نه خود آگاهى لازم دارد تا رهنمودش باشد، و نه رهبرى دارد كه هدايتش كند، تنها دعوت هوسهاى خويش را پاسخ گفته، و گمراهى عنان او را گرفته و او اطاعت مى‏كند، كه سخن بى ربط مى‏گويد و در گمراهى سرگردان است (56122- 56099). (از همين نامه است) همانا بيعت براى امام يك بار بيش نيست، و تجديد نظر در آن ميسر نخواهد بود، و كسى اختيار از سر گرفتن آن را ندارد! آن كس كه از اين بيعت عمومى سر باز زند، طعنه زن، و عيب جو خوانده مى‏شود، و آن كس كه نسبت به آن دو دل باشد منافق است (56143- 56123).

(2007)

ترجمه نامه 8

(نامه به جرير بن عبد الله بجلى، فرستاده امام به سوى معاويه در سال 36 هجرى) (56098- 56076)

وادار ساختن معاويه به بيعت‏

پس از نام خدا و درود! هنگامى كه نامه‏ام به دستت رسيد، معاويه را به يكسره كردن كار وادار كن، و با او برخوردى قاطع داشته باش (56122- 56099). سپس او را آزاد بگذار: در پذيرفتن جنگى كه مردم را از خانه‏ها بيرون مى‏ريزد، يا تسليم شدنى خوار كننده، پس اگر جنگ را برگزيد، امان نامه او را بر زمين كوب، و اگر صلح خواست از او بيعت بگير، با درود (56143- 56123).

(2009)

ترجمه نامه 9

(نامه به معاويه در سال 36 هجرى كه شخصى به نام ابو مسلم آن را برد)

1 افشاى دشمنى‏هاى قريش و استقامت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

خويشاوندان ما از قريش مى‏خواستند پيامبرمان صلى الله عليه و آله و سلم را بكشند،[[6]](#footnote-6) و ريشه ما را در آورند و در اين راه انديشه‏ها از سرگذراندند، و هر چه خواستند نسبت به ما انجام دادند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در ليلة المبيت، چهل نفر از قبائل گوناگون، قصد جان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را داشتند كه امام على عليه السلام به جاى آن حضرت خوابيد و پيامبر هجرت كرد. كه آيه 207 بقره: و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله‏ و از مردم كسانى هستند كه جان خود را براى كسب خشنودى خدا با او معامله مى‏كنند» در باره امام على عليه السلام نازل شد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 489

و زندگى خوش را از ما سلب كردند، و با ترس و وحشت به هم آميختند، و ما را به پيمودن كوه‏هاى صعب العبور مجبور كردند،[[7]](#footnote-7) و براى ما آتش جنگ افروختند (56230- 56193)، اما خدا خواست كه ما پاسدار دين او باشيم، و شر آنان را از حريم دين باز داريم (56242- 56231). مؤمن ما در اين راه خواستار پاداش بود، و كافر ما از خويشاوندان خود دفاع كرد، ديگر افراد قريش كه ايمان مى‏آوردند و از تبار ما نبودند، هر گاه آتش جنگ زبانه مى‏كشيد، و دشمنان هجوم مى‏آوردند يا به وسيله هم پيمانهايشان و يا با نيروى قوم و قبيله‏شان حمايت مى‏شدند در امان بودند (56271- 56243). پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم اهل بيت خود را پيش مى‏فرستاد تا به وسيله آنها، اصحابش را از سوزش شمشيرها و نيزه‏ها حفظ فرمايد (56292- 56272)، چنانكه عبيدة بن حارث در جنگ بدر، و حمزه در احد، و جعفر در موته،[[8]](#footnote-8) شهيد شدند.[[9]](#footnote-9) كسانى هم بودند كه اگر مى‏خواستم نامشان را مى‏آوردم، آنان دوست داشتند چون شهيدان اسلام، شهيد گردند، اما مقدر چنين بود كه زنده بمانند، و مرگشان به تأخير افتاد (56327- 56293).

شگفتا از روزگار! كه مرا همسنگ كسى قرار داده كه چون من پيش قدم نبوده، و مانند من سابقه در اسلام و هجرت نداشته است، كسى را سراغ ندارم چنين ادعايى كند، مگر ادعا كننده‏اى كه نه من او را مى‏شناسم و نه فكر مى‏كنم خدا، او را بشناسد! در هر حال خدا را سپاسگزارم (56366- 56328).

2 افشاى ادعاى دروغين معاويه در خونخواهى عثمان‏

اينكه از من خواستى تا قاتلان عثمان را به تو بسپارم، پيرامون آن فكر كردم و ديدم كه توان سپردن آنها را به تو يا غير تو ندارم (56389- 56367).[[10]](#footnote-10) سوگند به جان خودم! اگر دست از گمراهى و تفرقه بر ندارى، به زودى آنها را خواهى يافت كه تو را مى‏طلبند، بى آن كه تو را فرصت دهند تا در خشكى و دريا و كوه و صحرا، زحمت پيدا كردنشان را بر خود هموار كنى. و اگر در جستجوى آنان بر آيى بدان كه شادمان نخواهى شد، و ملاقات با آنان تو را خوشحال نخواهد كرد، و درود بر اهل آن (56429- 56390).

(2010)

ترجمه نامه 10

(نامه ديگرى به معاويه در سرزمين صفين در سال 36 هجرى پيش از آغاز نبرد)

1 افشاى چهره معاويه‏

چه خواهى كرد، آنگاه كه جامه‏هاى رنگين تو كنار رود، جامه‏هايى كه به زيباييهاى دنيا زينت شده است؟ دنيا تو را با خوشى‏هاى خود فريب داده، تو را به سوى خود خواند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) پيامبر و مسلمانان را با زن و فرزندانشان در دره‏اى سوزان و بى آب و علف به نام شعب ابى طالب، سه سال زندانى و محاصره كردند. تا آنكه جبرئيل خبر داد كه پيمان نامه قريش را موريانه خورده و أثرى جز كلمه «بسمك اللهم» از آن وجود ندارد، و زجر و شكنجه مسلمانان و فرياد كودكان و ناله گرسنگان، اهل مكه را به شدت ناراحت كرد، و محاصره شكسته شد، اما بسيارى از ياران پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و حضرت خديجه در اين محاصره وفات كردند.

(2) موته، سرزمينى در جنوب شرقى بحر الميت كشور اردن امروز است كه در سال هشتم هجرى بين مسلمانان و روم جنگى در گرفت و حضرت جعفر به شهادت رسيد.

(3) عبيدة بن حارث پسر عموى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در جنگ بدر، و حمزه عموى پيامبر در احد، و جعفر پسر عموى پيامبر در جنگ موته به شهادت رسيدند.

(4) روزى امام عليه السلام بر بالاى منبر فرمود: كشندگان عثمان از جاى برخيزند. بيش از ده هزار نفر از مهاجر و انصار به پا خاستند!.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 491

و تو به دعوت آن پاسخ دادى، فرمانت داد و اطاعت كردى (56463- 56430). همانا به زودى تو را وارد ميدان خطرناكى مى‏كند كه هيچ سپر نگهدارنده‏اى نجاتت نمى‏دهد.

اى معاويه از اين كار دست بكش، و آماده حساب باش، و آماده حوادثى باش كه به سراغ تو مى‏آيد. به گمراهان فرو مايه، گوش مسپار! اگر چنين نكنى به تو اعلام مى‏دارم كه در غفلت زدگى قرار گرفته‏اى (56505- 56464)، همانا تو ناز پرورده‏اى هستى كه شيطان بر تو حكومت مى‏كند، و با تو به آرزوهايش مى‏رسد، و چون روح و خون در سراسر وجودت جريان دارد (56521- 56506).

معاويه! از چه زمانى شما زمامداران امت و فرمانده‏هان ملت بوديد؟ نه سابقه درخشانى در دين، و نه شرافت والايى در خانواده داريد (56539- 56522). پناه به خدا مى‏برم از گرفتار شدن به دشمنى‏هاى ريشه‏دار! تو را مى‏ترسانم از اينكه به دنبال آرزوها تلاش كنى، و آشكار و نهانت يكسان نباشد (56558- 56540).

2 پاسخ به تهديد نظامى‏

معاويه! مرا به جنگ خوانده‏اى، اگر راست مى‏گويى مردم را بگذار و به جنگ من بيا، و دو لشكر را از كشتار باز دار، تا بدانى پرده تاريك بر دل كدام يك از ما كشيده، و ديده چه كس پوشيده است؟ (56583- 56559) من ابو الحسن، كشنده جد و دايى و برادر تو در روز نبرد بدر،[[11]](#footnote-11) مى‏باشم كه سر آنان را شكافتم، امروز همان شمشير با من است، و با همان قلب با دشمنانم ملاقات مى‏كنم، نه بدعتى در دين گذاشته، و نه پيامبر جديدى برگزيده‏ام، من بر همان راه راست الهى قرار دارم كه شما با اختيار رهايش كرده، و با اكراه پذيرفته بوديد (56622- 56584)!

3 پاسخ به خونخواهى دروغين معاويه‏

خيال كردى به خونخواهى عثمان آمده‏اى؟ در حالى كه مى‏دانى خون او به دست چه كسانى ريخته شده است.

اگر راست مى‏گويى از آنها مطالبه كن (56642- 56623)! همانا من تو را در جنگ مى‏نگرم كه چونان شتران زير بار سنگين مانده، فرياد و ناله سر مى‏دهى، و مى‏بينم كه لشكريانت با بى صبرى از ضربات پياپى شمشيرها، و بلاهاى سخت، و بر خاك افتادن مداوم تن‏ها، مرا به كتاب خدا مى‏خوانند در حالى كه لشكريان تو، كافر و بيعت كنندگان پيمان شكنند (56678- 56643)!

(2011)

ترجمه نامه 11

(دستور العمل امام به لشكرى كه آن را به فرماندهى زياد بن نضر حارثى، و شريح بن هانى به سوى شام و معاويه فرستاد)

آموزش نظامى به لشكريان‏

هر گاه به دشمن رسيدند، يا او به شما رسيد، لشكرگاه خويش را بر فراز بلندى‏ها، يا دامنه كوه‏ها،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جد معاويه، عتبة بن ربيعة، و دايى او، وليد بن عتبه، و برادر او، حنظلة بن ابى سفيان، در آغاز نبرد در بدر به ميدان آمدند، على عليه السلام در برابر دايى معاويه، «وليد» قرار گرفت و كار او را ساخت سپس به كمك «عبيده» رفت كه با عتبه جد معاويه سخت درگير بود او را نيز از پاى در آورد و در ادامه نبرد برادر معاويه را كشت.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 493

يا بين رودخانه‏ها قرار دهيد، تا پناهگاه شما، و مانع هجوم دشمن باشد (56713- 56679)، جنگ را از يك سو يا دو سو آغاز كنيد، و در بالاى قله‏ها، و فراز تپه‏ها، ديده‏بانهايى بگماريد، مبادا دشمن از جايى كه مى‏ترسيد يا از سويى كه بيم نداريد، ناگهان بر شما يورش آورد! و بدانيد كه پيشاهنگان سپاه ديدبان لشكريانند، و ديدبانان طلايه داران سپاهند (56749- 56714).

از پراكندگى بپرهيزيد، هر جا فرود مى‏آييد، با هم فرود بياييد، و هر گاه كوچ مى‏كنيد همه با هم كوچ كنيد، و چون تاريكى شب شما را پوشاند، نيزه داران را پيرامون لشكر بگماريد، و نخوابيد مگر اندك، چونان آب در دهان چرخاندن و بيرون ريختن (56777- 56750).

(2012)

ترجمه نامه 12

(دستور العمل نظامى، به معقل بن قيس رياحى، كه با سه هزار سرباز به عنوان پيشاهنگان سپاه امام به سوى شام حركت كردند، معقل از بزرگان و شجاعان بنام كوفه بود) (56797- 56778)

احتياطهاى نظامى نسبت به سربازان پيش تاز

از خدايى بترس كه ناچار او را ملاقات خواهى كرد، و سر انجامى جز حاضر شدن در پيشگاه او را ندارى جز با كسى كه با تو پيكار كند، پيكار نكن، در خنكى صبح و عصر،[[12]](#footnote-12) سپاه را حركت ده، در هواى گرم لشكر را استراحت ده، و در پيمودن راه شتاب مكن. در آغاز شب حركت نكن زيرا خداوند شب را وسيله آرامش قرار داده، و آن را براى اقامت كردن، نه كوچ كردن، تعيين فرموده است.

پس آسوده باش، و مركب‏ها را آسوده بگذار، آنگاه كه سحر آمد و سپيده صبحگاهان آشكار شد، در پناه بركت پروردگار حركت (56859- 56798). هر جا دشمن را مشاهده كردى در ميان لشكرت بايست، نه چنان به دشمن نزديك شو كه چونان جنگ افروزان باشى، و نه آنقدر دور باش كه پندارند از نبرد مى‏هراسى، تا فرمان من به تو رسد (56888- 56860)، مبادا كينه آنان پيش از آن كه آنان را به راه هدايت فرا خوانيد، و درهاى عذر را بر آنان ببنديد شما را به جنگ وا دارد (56899- 56889).

(2013)

ترجمه نامه 13

(دستور العمل امام به دو تن از اميران لشكر، زياد بن نضر و شريح بن هانى)[[13]](#footnote-13)

رعايت سلسله مراتب فرماندهى‏

من «مالك اشتر پسر حارث» را بر شما و سپاهيانى كه تحت امر شما هستند، فرماندهى دادم. گفته او را بشنويد، و از فرمان او اطاعت كنيد، او را چونان زره و سپر نگهبان خود برگزينيد (56931- 56900)، زيرا كه مالك، نه سستى به خرج داده و نه دچار لغزش مى‏شود. نه در آنجايى كه شتاب لازم است كندى دارد، و نه آنجا كه كندى پسنديده است شتاب مى‏گيرد (56954- 56932).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) بردين: دو سرما يعنى خنكى صبح و عصر

(2) در يكى از مانورهاى نظامى، وقتى ميان دو تن از فرماندهان زياد و شريح، اختلاف بالا گرفت امير المؤمنين عليه السلام مالك اشتر را به سمت فرماندهى كل برگزيده به سوى آنان فرستاد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 495

(2014)

ترجمه نامه 14

(دستور امام پيش از رويارويى با دشمن در صفين)

رعايت اصول انسانى در جنگ‏

با دشمن جنگ را آغاز نكنيد تا آنها شروع كنند، زيرا بحمد الله حجت با شماست، و آغازگر جنگ نبودنتان، تا آن كه دشمن به جنگ روى آورد، حجت ديگر بر حقانيت شما خواهد بود (56982- 56955). اگر به اذن خدا شكست خوردند و گريختند، آن كس را كه پشت كرده نكشيد، و آن را كه قدرت دفاع ندارد آسيب نرسانيد، و مجروحان را به قتل نرسانيد.

زنان را با آزار دادن تحريك نكنيد هر چند آبروى شما را بريزند، يا اميران شما را دشنام دهند، كه آنان در نيروى بدنى و روانى و انديشه كم توانند (57018- 56983)، در روزگارى كه زنان مشرك بودند مأمور بوديم دست از آزارشان برداريم، و در جاهليت اگر مردى با سنگ يا چوب دستى، به زنى حمله مى‏كرد، او و فرزندانش را سرزنش مى‏كردند (57043- 57019).

(2015)

ترجمه نامه 15

(دعاى امام در ميدان جنگ)

نيايش در جنگ‏

خدايا! قلب‏ها به سوى تو روان شده، و گردن‏ها به درگاه تو كشيده، و ديده‏ها به آستان تو نگران، و گام‏ها در راه تو در حركت، و بدن‏ها در خدمت تو لاغر شده است (57071- 57044)، خدايا دشمنى‏هاى پنهان آشكار، و ديگهاى كينه در جوش است (57080- 57072)، خدايا به تو شكايت مى‏كنيم از اينكه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در ميان ما نيست، و دشمنان ما فراوان، و خواسته‏هاى ما پراكنده است.

«پروردگارا! بين ما و دشمنانمان به حق داورى فرما كه تو از بهترين داورانى»

(57103- 57081) (2016)

ترجمه نامه 16

(دستور العمل امام به هنگام آغاز جنگ در سال 37 هجرى در ميدان صفين)

آموزش تاكتيك‏هاى نظامى‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 497

عقب نشينى‏هايى كه مقدمه هجوم ديگرى است، و ايستادنى كه حمله در پى دارد نگرانتان نسازد (57121- 57104)، حق شمشيرها را اداء كنيد، و پشت دشمن را به خاك بماليد، و براى فرو كردن نيزه‏ها، و محكم‏ترين ضربه‏هاى شمشير، خود را آماده كنيد، صداى خود را در سينه‏ها نگهداريد كه در زدودن سستى نقش بسزايى دارد (57144- 57122).

به خدايى كه دانه را شكافت، و پديده‏ها را آفريد، آنها اسلام را نپذيرفتند، بلكه به ظاهر تسليم شدند، و كفر خود را پنهان داشتند و آنگاه كه ياورانى يافتند آن را آشكار ساختند (57164- 57145).

(2017)

ترجمه نامه 17

(نامه‏اى در جواب نامه معاويه در صحراى صفين ماه صفر سال 37 هجرى)

1 افشاى چهره بنى اميه و فضائل اهل بيت عليهم السلام‏

معاويه! اينكه خواستى شام را به تو واگذارم، همانا من چيزى را كه ديروز از تو باز داشتم، امروز به تو نخواهم بخشيد (57189- 57165)،[[14]](#footnote-14) و اما در مورد سخن تو كه «جنگ، عرب را جز اندكى، به كام خويش فرو برده است» آگاه باش، آن كس كه بر حق بود، جايگاهش بهشت، و آن كه بر راه باطل بود در آتش است (57214- 57190). اما اينكه ادعاى تساوى در جنگ و نفرات جهادگر را كرده‏اى، بدان، كه رشد تو در شك به درجه كمال من در يقين نرسيده است، و اهل شام بر دنيا حريص‏تر از اهل عراق به آخرت نيستند (57240- 57215).

2 فضائل عترت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

و اينكه ادعا كردى ما همه فرزندان «عبد مناف» هستيم، آرى چنين است، اما جد شما «اميه» چونان جد ما «هاشم»، و «حرب» همانند «عبد المطلب»، و «ابو سفيان» مانند «ابو طالب» نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسيران آزاد شده نيست،[[15]](#footnote-15) و حلال زاده همانند حرام زاده نمى‏باشد، و آن كه بر حق است با آن كه بر باطل است را نمى‏توان مقايسه كرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود (57281- 57241)، و چه زشتند آنان كه پدران گذشته خود را در ورود به آتش پيروى كنند (57291- 57282).

از همه كه بگذريم، فضيلت نبوت در اختيار ماست كه با آن عزيزان را ذليل، و خوار شدگان را بزرگ كرديم (57305- 57292)، و آنگاه كه خداوند امت عرب را فوج فوج به دين اسلام در آورد، و اين امت برابر دين اسلام يا از روى اختيار يا اجبار تسليم شد، شما خاندان ابو سفيان، يا براى دنيا و يا از روى ترس در دين اسلام وارد شديد، و اين هنگامى بود كه نخستين اسلام آورندگان بر همه پيشى گرفتند، و مهاجران نخستين ارزش خود را باز يافتند (57342- 57306)، پس اى معاويه شيطان را از خويش بهره‏مند، و او را بر جان خويش راه مده. با درود (57354- 57343).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در ادامه نبرد صفين كه شاميان خسته و متزلزل شدند و اثار شكست در آنها آشكار شد، معاويه با عمرو عاص مشورت كرد و گفت حال كه همه چيز دارد از دست ما مى‏رود، پس نامه‏اى به على بنويسيم و از او بخواهيم كه حكومت شام را به ما واگذارد و خود امام جامعه اسلامى باشد. عمرو عاص گفت على نمى‏پذيرد اما نوشتن نامه و طرح اين تقاضا مانعى ندارد. پس از رسيدن اين تقاضا نامه به دست امام عليه السلام، نامه 17 را در پاسخ معاويه نوشت: (كتاب وقعه صفين ص 468)

(2) در سال هشتم كه مكه فتح گرديد، رسول خدا همه آنانكه با او جنگيدند را آزاد كرد و فرمود برويد همه شما را آزاد كردم از آن پس خاندان ابو سفيان را «أبناء الطلقاء» ناميدند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 499

(2018)

ترجمه نامه 18

(نامه به فرماندار بصره عبد الله بن عباس در سال 36 هجرى پس از جنگ جمل) (57369- 57355)

روش برخورد با مردم، (اخلاق اجتماعى)

بدان، كه بصره امروز جايگاه شيطان، و كشتزار فتنه‏هاست. با مردم آن به نيكى رفتار كن، و گره وحشت را از دل‏هاى آنان بگشاى (57388- 57370). بد رفتارى تو را با قبيله «بنى تميم» و خشونت با آنها را به من گزارش دادند، همانا «بنى تميم» مردانى نيرومندند كه هر گاه دلاورى از آنها غروب كرد، سلحشور ديگرى جاى آن درخشيد، و در نبرد، در جاهليت و اسلام، كسى از آنها پيشى نگرفت (57419- 57389)، و همانا آنها با ما پيوند خويشاوندى، و قرابت و نزديكى دارند، كه صله رحم و پيوند با آنان پاداش، و گسستن پيوند با آنان كيفر الهى دارد (57436- 57420)، پس مدارا كن اى ابو العباس! اميد است آنچه از دست و زبان تو از خوب و يا بد، جارى مى‏شود، خدا تو را بيامرزد، چرا كه من و تو در اينگونه از رفتارها شريكيم.

سعى كن تا خوش بينى من نسبت به شما استوار باشد، و نظرم دگرگون نشود، با درود (57468- 57437).

(2019)

ترجمه نامه 19

(نامه به يكى از فرمانداران به نام عمر بن ابى سلمه ارحبى كه در فارس ايران حكومت مى‏كرد)

هشدار از بد رفتارى با مردم‏

پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مركز فرمانداريت، از خشونت و قساوت و تحقير كردن مردم و سنگدلى تو شكايت كردند. من در باره آنها انديشيدم، نه آنان را شايسته نزديك شدن يافتم، زيرا كه مشركند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلى و بد رفتارى هستند، زيرا كه با ما هم پيمانند (57506- 57469)، پس در رفتار با آنان، نرمى و درشتى را به هم آميز، رفتارى توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و ميانه روى را در نزديك كردن يا دور كردن، رعايت كن (57536- 57507).

(2020)

ترجمه نامه 20

(نامه به زياد بن ابيه، جانشين فرماندار بصره. ابن عباس از طرف امام فرماندار بصره بود و بر حكومت اهواز و فارس و كرمان و ديگر نواحى ايران نظارت داشت) (57572- 57537)

هشدار از خيانت به بيت المال‏

همانا من، براستى به خدا سوگند مى‏خورم، اگر به من گزارش كنند كه در اموال عمومى خيانت كردى،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 501

كم يا زياد، چنان بر تو سخت گيرم كه كم بهره شده، و در هزينه عيال، در مانده و خوار و سرگردان شوى! با درود (57603- 57573).

(2021)

ترجمه نامه 21

(نامه ديگرى به زياد در سال 36 هجرى)

سفارش به ميانه روى‏

اى زياد، از اسراف بپرهيز، و ميانه روى را برگزين، از امروز به فكر فردا باش، و از اموال دنيا به اندازه كفاف خويش نگهدار، و زيادى را براى روز نيازمنديت در آخرت پيش فرست (57630- 57604).

آيا اميد دارى خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالى كه از متكبران باشى؟

و آيا طمع دارى ثواب انفاق كنندگان را دريابى در حالى كه در ناز و نعمت قرار دارى؟

و تهيدستان و بيوه زنان را از آن نعمت‏ها محروم مى‏كنى؟ (57658- 57631) همانا انسان به آنچه پيش فرستاده، و نزد خدا ذخيره ساخته، پاداش داده خواهد شد. با درود (57671- 57659).

(2022)

ترجمه نامه 22

(نامه به ابن عباس فرماندار بصره در سال 36 هجرى كه گفت پس از سخنان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم هيچ سخنى را همانند اين نامه سودمند نيافتم) (57704- 57672)

سفارش به آخرت گرايى‏

پس از ياد خدا و درود! همانا انسان گاهى خشنود مى‏شود به چيزى كه هرگز از دستش نمى‏رود، و ناراحت مى‏شود براى از دست دادن چيزى كه هرگز به آن نخواهد رسيد. ابن عباس! خوشحالى تو از چيزى باشد كه در آخرت براى تو مفيد است، و اندوه تو براى از دست دادن چيزى از آخرت باشد (57735- 57705)، آنچه از دنيا به دست مى‏آورى تو را خوشنود نسازد، آنچه در دنيا از دست مى‏دهى زارى كنان تأسف مخور، و همت خويش را به دنيا پس از مرگ واگذار (57758- 57736).

(2023)

ترجمه نامه 23

(وصيت امام عليه السلام در لحظه‏هاى شهادت در ماه رمضان سال 40 هجرى)

پندهاى جاودانه‏

سفارش من به شما، آن كه به خدا شرك نورزيد، و سنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم را تباه نكنيد.[[16]](#footnote-16)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امام على عليه السلام شخصى به نام «سعد» را براى جمع آورى بيت المال و ماليات، نزد زياد بن ابيه به بصره فرستاد.

زياد به جاى پرداخت امانت‏ها با فرستاده امام به اختلاف و نزاع پرداخت، فرستاده امام به كوفه مراجعت كرد و شكايتى بر ضد زياد نوشت و به امام تسليم داشت كه آن حضرت نامه 21 را نوشت.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 503

اين دو ستون دين را بر پا داريد، و اين دو چراغ را روشن نگهداريد، آنگاه سزاوار هيچ سرزنشى نخواهيد بود (57797- 57759).

من ديروز همراهتان بودم و امروز مايه عبرت شما مى‏باشم، و فردا از شما جدا مى‏گردم، اگر ماندم خود اختيار خون خويش را دارم، و اگر بميرم، مرگ وعده‏گاه من است، اگر عفو كنم، براى من نزديك شدن به خدا، و براى شما نيكى و حسنه است، پس عفو كنيد.

«آيا دوست نداريد خدا شما را بيامرزد؟» (57835- 57798) به خدا سوگند! همراه مرگ چيزى به من روى نياورده كه از آن خشنود نباشم، و نشانه‏هاى آن را زشت بدانم، بلكه من چونان جوينده آب در شب كه ناگهان آن را بيابد، يا كسى كه گمشده خود را پيدا كند، از مرگ خرسندم كه: «و آنچه نزد خداست براى نيكان بهتر است»

(57862- 57836) مى‏گويم: (شبيه اين كلمات در خطبه‏ها گذشت كه جهت برخى مطالب تازه آن را آورديم)

(57886- 57863) (2024)

ترجمه نامه 24

(پس از بازگشت از جنگ صفين اين وصيت نامه اقتصادى را در 20 جمادى الاول سال 37 هجرى نوشت)

1 وصيت اقتصادى نسبت به اموال شخصى‏

(57900- 57887) اين دستورى است كه بنده خدا على بن ابى طالب، امير مؤمنان نسبت به اموال شخصى خود، براى خشنودى خدا، داده است، تا خداوند با آن به بهشتش در آورد، و آسوده‏اش گرداند (57924- 57901).

[قسمتى از اين نامه است‏] همانا سرپرستى اين اموال بر عهده فرزندم حسن بن على است، آنگونه كه رواست از آن مصرف نمايد، و از آن انفاق كند، اگر براى حسن حادثه‏اى رخ داد و حسين زنده بود، سرپرستى آن را پس از برادرش بر عهده گيرد، و كار او را تداوم بخشد (57951- 57925).

پسران فاطمه از اين اموال به همان مقدار سهم دارند كه ديگر پسران على خواهند داشت، من سرپرستى اموالم را به پسران فاطمه واگذاردم، تا خشنودى خدا، و نزديك شدن به رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و بزرگ داشت حرمت او، و احترام پيوند خويشاوندى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را فراهم آورم (57986- 57952).

2 ضرورت حفظ اموال‏

و با كسى كه اين اموال در دست اوست شرط مى‏كنم كه اصل مال را حفظ كرده تنها از ميوه و درآمدش بخورند و انفاق كنند، و هرگز نهال‏هاى درخت خرما را نفروشند، تا همه اين سرزمين يك پارچه به گونه‏اى زير درختان خرما قرار گيرد كه راه يافتن در آن دشوار باشد (58020- 57987).

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 505

و زنان غير عقدى من كه با آنها بودم و صاحب فرزند يا حامله مى‏باشند[[17]](#footnote-17)، پس از تولد فرزند، فرزند خود را برگيرد كه بهره او باشد، و اگر فرزندش بميرد، ما در آزاد است، و كنيز بودن از او برداشته شده، و آزادى خويش را باز يابد (58055- 58021).

( «ودية» بمعنى نهال خرما، و جمع آن «ودى» بر وزن «على» مى‏باشد (58073- 58056)، و جمله امام نسبت به درختان‏

«حتى تشكل ارضها غراسا»

از فصيح‏ترين سخنان است يعنى زمين پر درخت شود كه چيزى جز درختان به چشم نيايند)

(58109- 58074) (2025)

ترجمه نامه 25

(دستور العمل امام به مأموران جمع آورى ماليات در سال 36 هجرى) ما بخشى از اين وصيت را آورديم تا معلوم شود كه امام اركان حق را به پا مى‏داشت و فرمان به عدل صادر مى‏كرد، در كارهاى كوچك يا بزرگ، با ارزش يا بى مقدار (58149- 58110)

1 اخلاق اجتماعى كارگزاران اقتصادى‏

با ترس از خدايى كه يكتاست و همتايى ندارد حركت كن.

در سر راه هيچ مسلمانى را نترسان، يا با زور از زمين او نگذر، و افزون‏تر از حقوق الهى از او مگير (58176- 58150).

هر گاه به آبادى رسيدى، در كنار آب فرود آى، و وارد خانه كسى مشو، سپس با آرامش و وقار به سوى آنان حركت كن، تا در ميانشان قرار گيرى، به آنها سلام كن، و در سلام و تعارف و مهربانى كوتاهى نكن (58203- 58177). سپس مى‏گويى:

«اى بندگان خدا، مرا ولى خدا و جانشين او به سوى شما فرستاده، تا حق خدا را كه در اموال شماست تحويل گيرم، آيا در اموال شما حقى است كه به نماينده او بپردازيد؟» (58228- 58204) اگر كسى گفت: نه، ديگر به او مراجعه نكن، و اگر كسى پاسخ داد: آرى، همراهش برو، بدون آن كه او را بترسانى، يا تهديد كنى، يا به كار مشكلى وادار سازى، هر چه از طلا و نقره به تو رساند بردار (58258- 58229)، و اگر داراى گوسفند يا شتر بود، بدون اجازه‏اش داخل مشو، كه اكثر اموال از آن اوست.

آنگاه كه داخل شدى مانند اشخاص سلطه‏گر، و سختگير رفتار نكن، حيوانى را رم مده، و هراسان مكن، و دامدار را مرنجان (58295- 58259)، حيوانات را به دو دسته تقسيم كن و صاحبش را اجازه ده كه خود انتخاب كند، پس از انتخاب اعتراض نكن، سپس باقى مانده را به دو دسته تقسيم كن و صاحبش را اجازه ده كه خود انتخاب كند و بر انتخاب او خرده مگير، به همين گونه رفتار كن تا باقى مانده، حق خداوند باشد (58335- 58296). اگر دامدار از اين تقسيم و انتخاب پشيمان است، و از تو درخواست گزينش دوباره دارد، همراهى كن، پس حيوانات را درهم كن، و به دو دسته تقسيم نما، همانند آغاز كار،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به تفكر: پولى گامى‏POLYGAMY (چند همسرى) وقتى بر أثر ناهماهنگى نسل در يك جامعه، تعداد زنان بيشتر باشند يا به علت جنگهاى فراوان، زنان فراوانى بدون شوهر بمانند، تنها راه فساد زدائى و كنترل مفاسد جامعه، تعدد زوجات (پولى‏گامى) است كه تفكر مونوگامى‏MONOGAMY (تك همسرى) رد و نقد مى‏شود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 507

تا حق خدا را از آن برگيرى (58352- 58336).

و در تحويل گرفتن حيوانات، حيوان پير و دست و پا شكسته، بيمار و معيوب را به عنوان زكات نپذير، و به فردى كه اطمينان ندارى، و نسبت به اموال مسلمين دلسوز نيست، مسپار، تا آن را به پيشواى مسلمين برساند و او در ميان آنها تقسيم گرداند (58386- 58353).

2 حمايت از حقوق حيوانات‏

در رساندن حيوانات آن را به دست چوپانى كه خير خواه و مهربان، امين و حافظ، كه نه سختگير باشد و نه ستمكار، نه تند براند و نه حيوانات را خسته كند، بسپار (58407- 58387)، سپس آنچه از بيت المال جمع آورى شد براى ما بفرست، تا در نيازهايى كه خدا اجازه فرموده مصرف كنيم. هر گاه حيوانات را به دست فردى امين سپردى، به او سفارش كن تا: «بين شتر و نوزادش جدايى نيفكند، و شير آن را ندوشد تا به بچه‏اش زيانى وارد نشود. در سوار شدن بر شتران عدالت را رعايت كند (58450- 58408)، و مراعات حال شتر خسته يا زخمى را كه سوارى دادن براى او سخت است بنمايد. آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده‏هايى كه دو طرف آن علف زار است به جاده بى علف نكشاند، و هر چند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت كنند، و هر گاه به آب و علفزار رسيد، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند» (58486- 58451) تا آنگاه كه به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سر حال، نه خسته و كوفته، كه آنها را بر أساس رهنمود قرآن، و سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم تقسيم نماييم.

عمل به دستورات ياد شده مايه بزرگى پاداش و نيز هدايت تو خواهد شد. ان شاء الله (58515- 58487).

(2026)

ترجمه نامه 26

(نامه به برخى از مأموران ماليات كه در سال 36 هجرى براى فرماندار اصفهان مخنف بن سليم فرستاده شد) (58528- 58516)[[18]](#footnote-18)

1 اخلاق كارگزاران مالياتى‏

او را به ترس از خدا در اسرار پنهانى، و اعمال مخفى سفارش مى‏كنم، آنجا كه هيچ گواهى غير از او، و نماينده‏اى جز خدا نيست (58545- 58529)، و سفارش مى‏كنم كه مبادا در ظاهر خدا را اطاعت، و در خلوت نافرمانى كند، و اينكه آشكار و پنهانش، و گفتار و كردارش در تضاد نباشد، امانت الهى را پرداخته، و عبادت را خالصانه انجام دهد (58577- 58546).

و به او سفارش مى‏كنم با مردم تند خو نباشد، و به آنها دروغ نگويد، و با مردم به جهت اينكه بر آنها حكومت دارد بى اعتنايى نكند، چه اينكه مردم برادران دينى، و يارى دهندگان در استخراج حقوق الهى مى‏باشند (58600- 58578). بدان! براى تو در اين زكاتى كه جمع مى‏كنى سهمى معين، و حقى روشن است، و شريكانى از مستمندان و ضعيفان دارى، همانگونه كه ما حق تو را مى‏دهيم،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) طبق نقل قاضى نعمان در دعائم الاسلام ج 1 ص 252 و الغارات ج 2 ص 450 اين شخص مخنف سليم ازدى بود كه بعدها از طرف امام عليه السلام استاندار اصفهان شد و در جنگ صفين شركت كرد و سعيد بن وهب را جانشين خود قرار داد و در ادامه نبرد در صفين به شهادت رسيد. (كتاب صفين ص 104).

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 509

تو هم بايد نسبت به حقوق آنان وفادار باشى، اگر چنين نكنى در روز رستاخيز بيش از همه دشمن دارى (58635- 58601)، و واى بر كسى كه در پيشگاه خدا، فقرا و مساكين، و درخواست كنندگان و آنان كه از حقشان محرومند، و بدهكاران و ورشكستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و از او شكايت كنند (58653- 58636).

2 امانت دارى‏

كسى كه امانت الهى را خوار شمارد، و دست به خيانت آلوده كند، خود و دين خود را پاك نساخته، و درهاى خوارى را در دنيا به روى خود گشوده، و در قيامت خوارتر و رسواتر خواهد بود (58683- 58654)، و همانا بزرگ‏ترين خيانت! خيانت به ملت، و رسواترين دغلكارى، دغلبازى با امامان است، با درود (58696- 58684).

(2027)

ترجمه نامه 27

(نامه به فرماندار مصر، محمد بن ابى بكر، هنگامى كه او را در آغاز سال 37 هجرى به سوى مصر فرستاد) (58712- 58697)[[19]](#footnote-19)

1 اخلاق اجتماعى‏

با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش. در نگاه‏هايت، و در نيم نگاه و خيره شدن به مردم، به تساوى رفتار كن، تا بزرگان در ستمكارى تو طمع نكنند، و ناتوان‏ها در عدالت تو مأيوس نگردند (58744- 58713)، زيرا خداوند از شما بندگان در باره اعمال كوچك و بزرگ، آشكار و پنهان خواهد پرسيد، اگر كيفر دهد شما استحقاق بيش از آن را داريد، و اگر ببخشد از بزرگوارى اوست (58769- 58745).

2 اعتدال گرايى زاهدان‏

آگاه باشيد! اى بندگان خدا! پرهيزكاران از دنياى زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند. با مردم دنيا در دنياشان شريك گشتند، اما مردم دنيا در آخرت آنها شركت نكردند (58793- 58770)، پرهيزكاران در بهترين خانه‏هاى دنيا سكونت كردند، و بهترين خوراك‏هاى دنيا را خوردند، و همان لذت‏هايى را چشيدند كه دنياداران چشيده بودند، و از دنيا بهره گرفتند آنگونه كه سركشان و متكبران دنيا بهره‏مند بودند (58817- 58794).

سپس از اين جهان با زاد و توشه فراوان، و تجارتى پر سود، به سوى آخرت شتافتند.

لذت پارسايى در ترك حرام دنيا را چشيدند، و يقين داشتند در روز قيامت از همسايگان خدايند، جايگاهى كه هر چه درخواست كنند، داده مى‏شود، و هر گونه لذتى در اختيارشان قرار دارد (58850- 58818).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) محمد بن ابى بكر، نامه‏ها و دستور العمل‏هاى امام را جمع آورى كرده و همواره مورد مطالعه قرار مى‏داد و در اداره سياسى مصر از آن بهرمند مى‏گشت، پس از هجوم عمرو عاص به مصر و شهادت محمد، تمام نامه‏هايى را كه در خانه او موجود بود به شام انتقال دادند. و معاويه آنها را حفظ كرد. وليد بن عقبه به معاويه گفت اين نامه‏ها را بسوزانيد. معاويه گفت واى بر تو آيا چنين دستور العمل‏هاى علمى و ارزشمند را بايد سوزاند؟ اين نامه‏ها در خزينه‏هاى بنى اميه ماند تا دوران حكومت عمر بن عبد العزيز كه همه آن را به دانشمندان معرفى كرده و از آن استفاده كردند. (كتاب الغارات ص 251).

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 511

3 ضرورت ياد مرگ‏

اى بندگان خدا! از مرگ و نزديك بودنش بترسيد، و آمادگى‏هاى لازم را براى مرگ فراهم كنيد، كه مرگ جريانى بزرگ و مشكلى سنگين به همراه خواهد آورد: يا خيرى كه پس از آن شرى وجود نخواهد داشت، و يا شرى كه هرگز نيكى با آن نخواهد بود! پس چه كسى از عمل كننده براى بهشت، به بهشت نزديك‏تر؟ (58886- 58851) و چه كسى از عمل كننده براى آتش، به آتش نزديك‏تر است؟ شما همه شكار آماده مرگ مى‏باشيد: اگر توقف كنيد شما را مى‏گيرد، و اگر فرار كنيد به شما مى‏رسد. مرگ از سايه شما به شما نزديك‏تر است، نشانه مرگ بر پيشانى شما زده شد، دنيا پشت سر شما در حال درهم پيچيده شدن است (58920- 58887)، پس بترسيد از آتشى كه ژرفاى آن زياد، و حرارتش شديد، و عذابش نو به نو وارد مى‏شود، در جايگاهى كه رحمت در آن وجود ندارد، و سخن كسى را نمى‏شنوند، و نا راحتى‏ها در آن پايان ندارد! (58944- 58921) اگر مى‏توانيد كه ترس از خدا را فراوان، و خوش بينى خود را به خدا نيكو گردانيد، چنين كنيد، هر دو را جمع كنيد، زيرا بنده خدا خوش بينى او به پروردگار بايد به اندازه ترسيدن او باشد، و آن كس كه به خدا خوش‏بين‏تر است، بايد بيشتر از ديگران از كيفر الهى بترسد (58980- 58945).

4 اخلاق مديران اجرايى‏

اى محمد بن ابى بكر! بدان كه من تو را سرپرست بزرگ‏ترين لشكرم يعنى لشكر مصر، قرار دادم. بر تو سزاوار است كه با خواسته‏هاى دل مخالفت كرده، و از دين خود دفاع كنى، هر چند ساعتى از عمر تو باقى نمانده باشد (59016- 58981). خدا را در راضى نگهداشتن مردم به خشم نياور، زيرا خشنودى خدا جايگزين هر چيزى بوده اما هيچ چيز جايگزين خشنودى خدا نمى‏شود (59037- 59017). نماز را در وقت خودش به جاى آر، نه اينكه در بيكارى زودتر از وقتش بخوانى، و به هنگام درگيرى و كار آن را تأخير بيندازى، و بدان كه تمام كردار خوبت در گرو نماز است (59062- 59038).

[قسمتى از نامه‏] امام هدايتگر، و زمامدار گمراهى، هيچ گاه مساوى نخواهند بود، چنان كه دوستان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و دشمنانش برابر نيستند (59078- 59063)، پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم به من فرمود:

«بر امت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرك هراسى ندارم، زيرا مؤمن را ايمانش باز داشته، و مشرك را خداوند به جهت شرك او نابود مى‏سازد (59105- 59079)، من بر شما از مرد منافقى مى‏ترسم كه درونى دو چهره، و زبانى عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است.»

(59121- 59106) (2028)

ترجمه نامه 28

(جواب نامه معاويه: كه يكى از نيكوترين نامه‏هاى امام است كه پس از جنگ جمل در سال 36 هجرى نوشته شد) (59136- 59122)

1 افشاى ادعاهاى دروغين معاويه‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 513

پس از ياد خدا و درود! نامه شما رسيد، كه در آن نوشتيد، خداوند محمد صلى الله عليه و آله و سلم را براى دينش برگزيد، و با يارانش او را تأييد كرد (59155- 59137)، راستى روزگار چه چيزهاى شگفتى از تو بر ما آشكار كرده است! تو مى‏خواهى ما را از آنچه خداوند به ما عنايت فرمود، آگاه كنى؟ و از نعمت وجود پيامبر با خبرمان سازى؟ داستان تو داستان كسى را ماند كه خرما به سرزمين پر خرماى «هجر» برد[[20]](#footnote-20) يا استاد خود را به مسابقه دعوت كند (59185- 59156)! و پنداشتى كه برترين انسان‏ها در اسلام فلان كس، و فلان شخص است؟[[21]](#footnote-21) چيزى را ياد آورده‏اى كه اگر اثبات شود هيچ ارتباطى به تو ندارد، و اگر دروغ هم باشد به تو مربوط نمى‏شود، تو را با انسانهاى برتر و غير برتر، سياستمدار و غير سياستمدار چه كار است؟ (59218- 59186) اسيران آزاد شده‏[[22]](#footnote-22) و فرزندانشان را چه رسد به تشخيص امتيازات ميان مهاجران نخستين، و ترتيب درجات، و شناسايى منزلت و مقام آنان! هرگز! خود را در چيزى قرار مى‏دهى كه از آن بيگانه‏اى، حال كار بدين جا كشيد كه محكوم حاكم باشد؟ (59249- 59219) اى مرد چرا بر سر جايت نمى‏نشينى؟[[23]](#footnote-23) و كوتاهى كردن‏هايت را به ياد نمى‏آورى؟

و به منزلت عقب مانده‏ات باز نمى‏گردى؟ برترى ضعيفان، و پيروزى پيروزمندان در اسلام با تو چه ارتباطى دارد؟ تو همواره در بيابان گمراهى سرگردان، و از راه راست روى گردانى (59281- 59250)!

2 فضائل بنى هاشم‏

: «آنچه مى‏گويم براى آگاهاندن تو نيست، بلكه براى ياد آورى نعمت‏هاى خدا مى‏گويم» آيا نمى‏بينى جمعى از مهاجر و انصار در راه خدا به شهادت رسيدند؟ و هر كدام داراى فضيلتى بودند؟ (59306- 59282) اما آنگاه كه شهيد ما «حمزه» شربت شهادت نوشيد، او را سيد الشهداء خواندند، و پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در نماز بر پيكر او بجاى پنج تكبير، هفتاد تكبير گفت؟ (59323- 59307) آيا نمى‏بينى؟ گروهى كه دستشان در جهاد قطع شد، و هر كدام فضيلتى داشتند، اما چون بر يكى از ما[[24]](#footnote-24) ضربتى وارد شد و دستش قطع گرديد، طيارش خواندند؟ كه با دو بال در آسمان بهشت پرواز مى‏كند (59351- 59324)! و اگر خدا نهى نمى‏فرمود كه مرد خود را بستايد، فضائل فراوانى را بر مى‏شمردم، كه دل‏هاى آگاه مؤمنان آن را شناخته، و گوش‏هاى شنوندگان با آن آشناست.

3 فضائل بنى هاشم و رسوايى بنى اميه:

معاويه! دست از اين ادعاها بردار، كه تيرت به خطا رفته است، همانا ما، دست پرورده و ساخته پروردگار خويشيم، و مردم تربيت شدگان و پرورده‏هاى مايند (59388- 59352). اينكه با شما طرح خويشاوندى ريختم، ما از طايفه شما همسر گرفتيم، و شما از طايفه ما همسر انتخاب كرديد، و برابر با شما رفتار كرديم، عزت گذشته، و فضيلت پيشين را از ما باز نمى‏دارد، شما چگونه با ما برابريد كه (59413- 59389) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از ماست، و دروغگوى رسوا از شما،[[25]](#footnote-25) حمزه شير خدا (اسد الله) از ماست، و ابو سفيان، (اسد الاحلاف)[[26]](#footnote-26) از شما، دو سيد جوانان اهل بهشت از ما، و كودكان در آتش افكنده شده از شما،[[27]](#footnote-27) و بهترين زنان جهان از ما، و زن هيزم كش دوزخيان از شما،[[28]](#footnote-28) از ما اين همه فضيلت‏ها، و از شما آن همه رسوايى‏هاست (59452- 59414).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) «هجر» يكى از شهرهاى قديمى «بحرين» است كه درختان خرماى فراوان داشت، در ضرب المثل فارسى مى‏گوييم «زيره به كرمان بردن»

(2) فلان و فلان يعنى ابا بكر و عمر.

(3) ابو سفيان و فرزندانشان در روز فتح مكه تسليم شدند كه پيامبر آنها را آزاد گذاشت، خطاب به آنها فرمود

اذهبوا فأنتم الطلقاء.

(برويد شما آزاديد)

(4) مثل است، يعنى قدر و منزلت خود را چرا درك نمى‏كنى؟

(5) جعفر بن ابى طالب برادر امام (ع) كه در جنگ موته شهيد شد و به جعفر طيار مشهور است.

(6) منظور ابو جهل است.

(7) ابو سفيان چون قبائل گوناگون را سوگند داد تا با رسول خدا بجنگند او را به مسخره (شير سوگندها) ناميدند.

(8) صبية النار: وقتى «عقبه» از سران كينه توز قريش در جنگ بدر دستگير شد به هنگام كشته شدن خطاب به پيامبر گفت من للصبية يا محمد؟ (سرپرست فرزندان من چه كسى باشند؟) پيامبر فرمود.

النار

(آتش جهنم) از آن پس به «صبية النار» معروف شد.

(9) بهترين زنان حضرت زهرا (س) است كه در حديث مشهورى پيامبر (ص) فرمود:

«انك سيدة نساء العالمين»

به كتاب نهج الحياة مراجعه شود، و زن هيزم كش، ام جميل خواهر ابو سفيان زن ابو لهب و عمه معاويه است كه همه طلاها و زيور آلات خود را فروخت تا براى اذيت پيامبر (ص) مصرف گردد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 515

اسلام ما را همه شنيده، و شرافت ما را همه ديده‏اند، و كتاب خدا براى ما فراهم آورد آنچه را به ما نرسيده كه خداى سبحان فرمود:

«خويشاوندان، بعضى سزاوارترند بر بعض ديگر در كتاب خدا» (59482- 59453) و خداى سبحان فرمود:

«شايسته‏ترين مردم به ابراهيم، كسانى هستند كه از او پيروى دارند، و اين پيامبر و آنان كه ايمان آوردند و خدا ولى مؤمنان است».

پس ما يك بار به خاطر خويشاوندى با پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم، و بار ديگر به خاطر اطاعت از خدا، به خلافت سزاوارتريم (59509- 59483)، و آنگاه كه مهاجرين در روز سقيفه با انصار گفتگو و اختلاف داشتند، تنها با ذكر خويشاوندى با پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بر آنان پيروز گرديدند، اگر اين دليل برترى است پس حق با ماست نه با شما، و اگر دليل ديگرى داشتند ادعاى انصار به جاى خود باقى است (59536- 59510).

معاويه، تو پندارى كه بر تمام خلفا حسد ورزيده‏ام؟ و بر همه آنها شوريده‏ام؟

اگر چنين شده باشد جنايتى بر تو نرفته كه از تو عذر خواهى كنم.

«و آن شكوه‏هايى است كه ننگ آن دامنگير تو نيست» (59562- 59537)[[29]](#footnote-29)

4 مظلوميت امام عليه السلام‏

و گفته‏اى كه مرا چونان شتر مهار كرده به سوى بيعت مى‏كشاندند.

سوگند به خدا! خواستى نكوهش كنى، اما ستودى، خواستى رسوا سازى كه خود را رسوا كرده‏اى (59585- 59563)، مسلمان را چه باك كه مظلوم واقع شود، ما دام كه در دين خود ترديد نداشته، و در يقين خود شك نكند، اين دليل را آورده‏ام حتى براى غير تو كه پند گيرند، و آن را كوتاه آوردم به مقدارى كه از خاطرم گذشت (59621- 59586).

سپس كار مرا با عثمان به ياد آوردى، تو بايد پاسخ دهى كه از خويشاوندان او مى‏باشى! راستى كدام يك از ما دشمنى‏اش با عثمان بيشتر بود؟ و راه را براى كشندگانش فراهم آورد؟ آن كس كه به او يارى رساند، و از او خواست به جايش بنشيند، و به كار مردم رسد؟ يا آن كه از او يارى خواست و دريغ كرد؟ و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد؟ (59666- 59622) نه، هرگز، به خدا سوگند:

«خداوند باز دارندگان از جنگ را در ميان شما مى‏شناسد، و آنان را كه برادران خود را به سوى خويش مى‏خوانند، و جز لحظه‏هاى كوتاهى در نبرد حاضر نمى‏شوند» (59686- 59667) من ادعا ندارم كه در مورد بدعت‏هاى عثمان، بر او عيب نمى‏گرفتم، نكوهش مى‏كردم و از آن عذر خواه نيستم، اگر گناه من ارشاد و هدايت اوست، بسيارند كسانى كه ملامت شوند و بى‏گناهند.

«و بسيارند ناصحانى كه در پند و اندرز دادن مورد تهمت قرار گيرند» (59714- 59687)[[30]](#footnote-30) «من قصدى جز اصلاح تا نهايت توانايى خود ندارم، و موفقيت من تنها به لطف خداست، و توفيقات را جز از خدا نمى‏خواهم، بر او توكل مى‏كنم و به سوى او باز مى‏گردم»

(59731- 59715)

5 پاسخ به تهديد نظامى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) تك بيتى از شاعر ابو ذؤيب هذلى است.

(2) شعرى است از شاعرى گمنام و برخى از أكثم بن صيفى نقل كرده‏اند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 517

نوشته‏اى كه نزد تو براى من و ياران من چيزى جز شمشير نيست! در اوج گريه انسان را به خنده وا مى‏دارى! فرزندان عبد المطلب را در كجا ديدى كه پشت به دشمن كنند؟ و از شمشير بهراسند؟ پس «كمى صبر كن كه هماورد[[31]](#footnote-31) تو به ميدان آيد» آن را كه مى‏جويى به زودى تو را پيدا خواهد كرد، و آنچه را كه از آن مى‏گريزى در نزديكى خود خواهى يافت، (59769- 59732) و من در ميان سپاهى بزرگ، از مهاجران و انصار و تابعان، به سرعت به سوى تو خواهم آمد، لشكريانى كه جمعشان به هم فشرده، و به هنگام حركت، غبارشان آسمان را تيره و تار مى‏كند.

كسانى كه لباس شهادت بر تن، و ملاقات دوست داشتنى آنان ملاقات با پروردگار است (59795- 59770)، همراه آنان فرزندانى از دلاوران بدر، و شمشيرهاى هاشميان مى‏آيند كه خوب مى‏دانى لبه تيز آن بر پيكر برادر و دايى و جد و خاندانت چه كرد،[[32]](#footnote-32) مى‏آيند.

«و آن عذاب از ستمگران چندان دور نيست»

(59821- 59796) (2029)

ترجمه نامه 29

(نامه به مردم بصره، در سال 38 هجرى آنگاه كه معاويه قصد توطئه در بصره را داشت)

هشدار به مردم بصره‏

شما از پيمان شكستن، و دشمنى آشكارا با من آگاهيد. با اين همه جرم شما را عفو كردم، و شمشير از فراريان برداشتم، و استقبال كنندگان را پذيرفتم، و از گناه شما چشم پوشيدم (59853- 59822)، اگر هم اكنون كارهاى ناروا، و انديشه‏هاى نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمنى با من بكشاند، سپاه من آماده، و پا در ركابند (59875- 59854).

و اگر مرا به حركت دوباره مجبور كنيد،[[33]](#footnote-33) حمله‏اى بر شما روا دارم كه جنگ جمل در برابر آن بسيار كوچك باشد، با اينكه به ارزش‏هاى فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصيحت كنندگان شما را مى‏شناسم، و هرگز به جاى شخص متهمى، انسان نيكوكارى را نخواهم گرفت، و هرگز پيمان وفاداران را نخواهم شكست (59913- 59876).

(2030)

ترجمه نامه 30

(نامه ديگرى به معاويه)

پند و هشدار به معاويه‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حمل، مردى شجاع از طايفه قشير بود كه يك تنه جنگيد و شتران خود را باز پس گرفت. «مهلت ده تا حمل به ميدان آيد» كه ضرب المثل شد براى، هماورد طلبيدن در ميدان.

(2) برادر معاويه، حنظلة بن ابى سفيان، دائى معاويه وليد بن عتبه، و جد معاويه عتبة بن ربيعه پدر هند، بود.

(3) پس از هجوم عمرو عاص به مصر و كشته شدن محمد بن ابى بكر، مخالفان امام در بصره نيز به فكر شورش افتادند، صحار بن عباس عبدى نامه‏اى به معاويه نوشت و از او خواست مردى را به بصره بفرستند تا مخالفان را سازماندهى كند، معاويه خوشحال شد و ابن حضرمى را فرستاد كه تحركاتى پديد آمد، و سران و بزرگان قبائل رو در روى هم قرار گرفتند، وقتى به امام در كوفه اطلاع دادند آن حضرت اين نامه را نوشت، و سر انجام طرفداران امام ابن حضرمى را شكست داده او را كشتند. «الغارات ج 2 ص 373- 412»

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 519

نسبت به آنچه در اختيار دارى از خدا بترس، و در حقوق الهى كه بر تو واجب است انديشه كن، و به شناخت چيزى همت كن كه در نا آگاهى آن معذور نخواهى بود (59937- 59914)، همانا اطاعت خدا، نشانه‏هاى آشكار، و راه‏هاى روشن و راهى ميانه و هميشه گشوده، و پايانى دلپسند دارد كه زيركان به آن راه يابند، و فاسدان از آن به انحراف روند، كسى كه از دين سرباز زند، از حق روى گردان شده، و در وادى حيرت سرگردان خواهد گشت، كه خدا نعمت خود را از او گرفته، و بلاهايش را بر او نازل مى‏كند (59973- 59938).

معاويه اينك به خود آى، و به خود بپرداز! زيرا خداوند راه و سرانجام امور تو را روشن كرده است. اما تو همچنان به سوى زيانكارى، و جايگاه كفر ورزى، حركت مى‏كنى (59993- 59974)، خواسته‏هاى دل تو را به بدى‏ها كشانده، و در پرتگاه گمراهى قرار داده است، و تو را در هلاكت انداخته، و راه‏هاى نجات را بر روى تو بسته است (60008- 59994).

(2031)

ترجمه نامه 31

(نامه به فرزندش امام حسن عليه السلام وقتى از جنگ صفين باز مى‏گشت و به سرزمين «حاضرين» رسيده بود در سال 38 هجرى) (60024- 60009)[[34]](#footnote-34)

1 انسان و حوادث روزگار

از پدرى فانى، اعتراف دارنده به گذشت زمان، زندگى را پشت سر نهاده- كه در سپرى شدن دنيا چاره‏اى ندارد- مسكن گزيده در جايگاه گذشتگان، و كوچ كننده فردا، به فرزندى آزمند چيزى كه به دست نمى‏آيد، رونده راهى كه به نيستى ختم مى‏شود (60051- 60025)، در دنيا هدف بيمارى‏ها، در گرو روزگار، و در تيررس مصائب، گرفتار دنيا، سودا كننده دنياى فريب كار، وام دار نابودى‏ها، اسير مرگ، هم سوگند رنجها، هم نشين اندوه‏ها، آماج بلاها، به خاك در افتاده خواهش‏ها، و جانشين گذشتگان است (60086- 60052). پس از ستايش پروردگار، همانا گذشت عمر، و چيرگى روزگار، و روى آوردن آخرت، مرا از ياد غير خودم باز داشته و تمام توجه مرا به آخرت كشانده است، كه به خويشتن فكر مى‏كنم و از غير خودم روى گردان شدم (60123- 60087)، كه نظرم را از ديگران گرفت، و از پيروى خواهشها باز گرداند، و حقيقت كار مرا نماياند، و مرا به راهى كشاند كه شوخى بر نمى‏دارد، و به حقيقتى رساند كه دروغى در آن راه ندارد (60147- 60124). و تو را ديدم كه پاره تن من، بلكه همه جان منى، آنگونه كه اگر آسيبى به تو رسد به من رسيده است، و اگر مرگ به سراغ تو آيد، زندگى مرا گرفته است، پس كار تو را كار خود شمردم، و نامه‏اى براى تو نوشتم، تا تو را در سختى‏هاى زندگى رهنمون باشد. حال من زنده باشم يا نباشم (60184- 60148).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حاضرين، روستاهاى بين شام و عراق، يا روستاهاى اطراف شهر «بالس» شهرى از توابع شام مى‏باشد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 521

2 مراحل خودسازى‏

پسرم! همانا تو را به ترس از خدا سفارش مى‏كنم كه پيوسته در فرمان او باشى، و دلت را با ياد خدا زنده كنى، و به ريسمان او چنگ زنى، چه وسيله‏اى مطمئن‏تر از رابطه تو با خداست؟ اگر سر رشته آن را در دست گيرى (60214- 60185).

دلت را با اندرز نيكو زنده كن، هواى نفس را با بى اعتنايى به حرام بميران، جان را با يقين نيرومند كن، و با نور حكمت روشنائى بخش، و با ياد مرگ آرام كن، به نابودى از او اعتراف گير، و با بررسى تحولات ناگوار دنيا به او آگاهى بخش (60237- 60215)، و از دگرگونى روزگار، و زشتى‏هاى گردش شب و روز او را بترسان، تاريخ گذشتگان را بر او بنما، و آنچه كه بر سر پيشينيان آمده است به يادش آور (60261- 60238). در ديار و آثار ويران رفتگان گردش كن، و بينديش كه آنها چه كردند؟

از كجا كوچ كرده، و در كجا فرود آمدند؟

از جمع دوستان جدا شده و به ديار غربت سفر كردند، گويا زمانى نمى‏گذرد كه تو هم يكى از آنانى (60295- 60262)! پس جايگاه آينده را آباد كن، آخرت را به دنيا مفروش، و آنچه نمى‏دانى مگو، و آنچه بر تو لازم نيست بر زبان نياور، و در جاده‏اى كه از گمراهى آن مى‏ترسى قدم مگذار، زيرا خوددارى به هنگام سرگردانى و گمراهى، بهتر از سقوط در تباهى‏هاست (60329- 60296).

3 اخلاق اجتماعى‏

به نيكى‏ها امر كن و خود نيكوكار باش، و با دست و زبان بديها را انكار كن، و بكوش تا از بدكاران دور باشى، و در راه خدا آنگونه كه شايسته است تلاش كن، و هرگز سرزنش ملامتگران تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد.

براى حق در مشكلات و سختى‏ها شنا كن (60365- 60330)، شناخت خود را در دين به كمال رسان، خود را براى استقامت برابر مشكلات عادت ده، كه شكيبايى در راه حق عادتى پسنديده است (60381- 60366)، در تمام كارها خود را به خدا واگذار، كه به پناهگاه مطمئن و نيرومندى رسيده‏اى، در دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان، كه بخشيدن و محروم كردن به دست اوست، و فراوان از خدا درخواست خير و نيكى داشته باش.

وصيت مرا بدرستى درياب، و به سادگى از آن نگذر، زيرا بهترين سخن آن است كه سودمند باشد (60423- 60382)، بدان علمى كه سودمند نباشد، فايده‏اى نخواهد داشت، و دانشى كه سزاوار ياد گيرى نيست سودى ندارد (60439- 60424).

4 شتاب در تربيت فرزند

پسرم! هنگامى كه ديدم ساليانى از من گذشت، و توانايى رو به كاستى رفت، به نوشتن وصيت براى تو شتاب كردم، و ارزش‏هاى اخلاقى را براى تو بر شمردم. پيش از آن كه أجل فرا رسد،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 523

و رازهاى درونم را به تو منتقل نكرده باشم (60470- 60440)، و در نظرم كاهشى پديد آيد چنانكه در جسمم پديد آمد، و پيش از آن كه خواهشها و دگرگونى‏هاى دنيا به تو هجوم آورند، و پذيرش و اطاعت مشكل گردد، زيرا قلب نوجوان چونان زمين كاشته نشده، آماده پذيرش هر بذرى است كه در آن پاشيده شود (60503- 60471).

پس در تربيت تو شتاب كردم، پيش از آن كه دل تو سخت شود، و عقل تو به چيز ديگرى مشغول گردد، تا به استقبال كارهايى بروى كه صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را كشيده‏اند، و تو را از تلاش و يافتن بى‏نياز ساخته‏اند (60535- 60504)، و آنچه از تجربيات آنها نصيب ما شد، به تو هم رسيده، و برخى از تجربياتى كه بر ما پنهان مانده بود براى شما روشن گردد (60550- 60536).

پسرم! درست است كه من به اندازه پيشينيان عمر نكرده‏ام، اما در كردار آنها نظر افكندم، و در اخبارشان انديشيدم، و در آثارشان سير كردم تا آنجا كه گويا يكى از آنان شده‏ام، بلكه با مطالعه تاريخ آنان، گويا از اول تا پايان عمرشان با آنان بوده‏ام (60590- 60551)، پس قسمت‏هاى روشن و شيرين زندگى آنان را از دوران تيرگى شناختم، و زندگانى سودمند آنان را با دوران زيانبارش شناسايى كردم، سپس از هر چيزى مهم و ارزشمند آن را، و از هر حادثه‏اى، زيبا و شيرين آن را براى تو برگزيدم، و ناشناخته‏هاى آنان را دور كردم (60613- 60591)، پس آنگونه كه پدرى مهربان نيكى‏ها را براى فرزندش مى‏پسندد، من نيز بر آن شدم تو را با خوبى‏ها تربيت كنم (60628- 60614)، زيرا در آغاز زندگى قرار دارى، تازه به روزگار روى آورده‏اى، نيتى سالم و روحى با صفا دارى.

5 روش تربيت فرزند

پس در آغاز تربيت، تصميم گرفتم تا كتاب خداى توانا و بزرگ را همراه با تفسير آيات، به تو بياموزم، و شريعت اسلام و احكام آن از حلال و حرام، به تو تعليم دهم و به چيز ديگرى نپردازم (60670- 60629).

اما از آن ترسيدم كه مبادا رأى و هوايى كه مردم را دچار اختلاف كرد، و كار را بر آنان شبهه ناك ساخت، به تو نيز هجوم آورد، گر چه آگاه كردن تو را نسبت به اين امور خوش نداشتم، اما آگاه شدن و استوار ماندنت را ترجيح دادم، تا تسليم هلاكت‏هاى اجتماعى نگردى (60707- 60671)، و اميدوارم خداوند تو را در رستگارى پيروز گرداند، و به راه راست هدايت فرمايد، بنا بر اين وصيت خود را اينگونه تنظيم كرده‏ام (60722- 60708). پسرم! بدان آنچه بيشتر از به كار گيرى وصيتم دوست دارم ترس از خدا، و انجام واجبات، و پيمودن راهى است كه پدرانت، و صالحان خاندانت پيموده‏اند (60757- 60723). زيرا آنان آنگونه كه تو در امور خويشتن نظر مى‏كنى در امور خويش نظر داشتند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 525

و همانگونه كه تو در باره خويشتن مى‏انديشى، نسبت به خودشان مى‏انديشيدند، و تلاش آنان در اين بود كه آنچه را شناختند انتخاب كنند، و بر آنچه تكليف ندارند روى گردانند (60784- 60758)، و اگر نفس تو از پذيرفتن سرباز زند و خواهد چنانكه آنان دانستند بداند، پس تلاش كن تا درخواست‏هاى تو از روى درك و آگاهى باشد، نه آن كه به شبهات روى آورى و از دشمنى‏ها كمك گيرى (60807- 60785).

و قبل از پيمودن راه پاكان، از خداوند يارى بجوى، و در راه او با اشتياق عمل كن تا پيروز شوى، و از هر كارى كه تو را به شك و ترديد اندازد، يا تسليم گمراهى كند بپرهيز (60831- 60808).

و چون يقين كردى دلت روشن و فروتن شد، و انديشه‏ات گرد آمد و كامل گرديد، و اراده‏ات به يك چيز متمركز گشت، پس انديشه كن در آنچه كه براى تو تفسير مى‏كنم (60853- 60832)، اگر در اين راه آنچه را دوست مى‏دارى فراهم نشد، و آسودگى فكر و انديشه نيافتنى، بدان كه راهى را كه ايمن نيستى مى‏پيمايى، و در تاريكى ره مى‏سپارى، زيرا طالب دين نه اشتباه مى‏كند، و نه در ترديد و سرگردانى است، كه در چنين حالتى خود دارى بهتر است (60888- 60854).

6 ضرورت توجه به معنويات‏

پسرم! در وصيت من درست بينديش، بدان كه در اختيار دارنده مرگ همان است كه زندگى در دست او، و پديد آورنده موجودات است، همو مى‏ميراند، و نابود كننده همان است كه دوباره زنده مى‏كند، و آن كه بيمار مى‏كند شفا نيز مى‏دهد (60915- 60889)، بدان كه دنيا جاودانه نيست، و آنگونه كه خدا خواسته است برقرار است، از عطا كردن نعمت‏ها، و انواع آزمايش‏ها، و پاداش دادن در معاد، و يا آنچه را كه او خواسته است و تو نمى‏دانى (60941- 60916).

اگر در باره جهان، و تحولات روزگار مشكلى براى تو پديد آمد آن را به عدم آگاهى ارتباط ده، زيرا تو ابتدا با ناآگاهى متولد شدى و سپس علوم را فرا گرفتى، و چه بسيار است آنچه را كه نمى‏دانى و خدا مى‏داند، كه انديشه‏ات سرگردان، و بينش تو در آن راه ندارد، سپس آنها را مى‏شناسى (60977- 60942).

پس به قدرتى پناه بر كه تو را آفريده، روزى داده، و اعتدال در اندام تو آورده است، بندگى تو فقط براى او باشد، و تنها اشتياق او را داشته باش، و تنها از او بترس (60994- 60978).

بدان پسرم! هيچ كس چون رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از خدا آگاهى نداده است، رهبرى او را پذيرا باش، و براى رستگارى، راهنمايى او را بپذير، همانا من از هيچ اندرزى براى تو كوتاهى نكردم، و تو هر قدر كوشش كنى، و به اصلاح خويش بينديشى، همانند پدرت نمى‏توانى باشى (61034- 60995). پسرم! اگر خدا شريكى داشت، پيامبران او نيز به سوى تو مى‏آمدند، و آثار قدرتش را مى‏ديدى، و كردار و صفاتش را مى‏شناختى، اما خدا، خدايى است يگانه، همانگونه كه خود توصيف كرد، هيچ كس در مملكت دارى او نزاعى ندارد، نابود شدنى نيست، و همواره بوده است (61075- 61035)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 527

اول هر چيزى است كه آغاز ندارد، و آخر هر چيزى كه پايان نخواهد داشت، برتر از آن است كه قدرت پروردگارى او را فكر و انديشه درك كند (61095- 61076).

حال كه اين حقيقت را دريافتى، در عمل بكوش آن چنانكه همانند تو سزاوار است بكوشد، كه منزلت آن اندك، و توانايى‏اش ضعيف، و ناتوانى‏اش بسيار، و اطاعت خدا را مشتاق، و از عذابش ترسان، و از خشم او گريزان است، زيرا خدا تو را جز به نيكوكارى فرمان نداده، و جز از زشتى‏ها نهى نفرموده است (61140- 61096).

7 ضرورت آخرت گرايى‏

اى پسرم! من تو را از دنيا و تحولات گوناگونش، و نابودى و دست به دست گرديدنش آگاه كردم، و از آخرت و آنچه براى انسان‏ها در آنجا فراهم است اطلاع دادم، و براى هر دو مثال‏ها زدم، تا پند پذيرى، و راه و رسم زندگى بياموزى (61172- 61141)، همانا داستان آن كس كه دنيا را آزمود، چونان مسافرانى است كه در سر منزلى بى آب و علف و دشوار اقامت دارند و قصد كوچ كردن به سرزمينى را دارند كه در آنجا آسايش و رفاه فراهم است.

پس مشكلات راه را تحمل مى‏كنند، و جدايى دوستان را مى‏پذيرند، و سختى سفر، و ناگوارى غذا را با جان و دل قبول مى‏كنند، تا به جايگاه وسيع، و منزلگاه أمن، با آرامش قدم بگذارند (61208- 61173)، و از تمام سختى‏هاى طول سفر احساس ناراحتى ندارند، و هزينه‏هاى مصرف شده را غرامت نمى‏شمارند، و هيچ چيز براى آنان دوست داشتنى نيست جز آن كه به منزل أمن، و محل آرامش برسند (61233- 61209). اما داستان دنيا پرستان همانند گروهى است كه از جايگاهى پر از نعمت‏ها مى‏خواهند به سرزمين خشك و بى آب و علف كوچ كنند، پس در نظر آنان چيزى ناراحت كننده‏تر از اين نيست كه از جايگاه خود جدا مى‏شوند، و ناراحتى‏ها را بايد تحمل كنند (61268- 61234).

8 معيارهاى روابط اجتماعى‏

اى پسرم! نفس خود را ميزان ميان خود و ديگران قرار ده، پس آنچه را كه براى خود دوست دارى براى ديگران نيز دوست بدار، و آنچه را كه براى خود نمى‏پسندى، براى ديگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه كه دوست ندارى به تو ستم شود، نيكوكار باش، آنگونه كه دوست دارى به تو نيكى كنند، و آنچه را كه براى ديگران زشت مى‏دارى براى خود نيز زشت بشمار (61312- 61269)، و چيزى را براى مردم رضايت بده كه براى خود مى‏پسندى، آنچه نمى‏دانى نگو، گر چه آنچه را مى‏دانى اندك است، آنچه را دوست ندارى به تو نسبت دهند، در باره ديگران مگو (61341- 61313)، بدان كه خود بزرگ بينى و غرور، مخالف راستى، و آفت عقل است، نهايت كوشش را در زندگى داشته باش، و در فكر ذخيره سازى براى ديگران مباش، آنگاه كه به راه راست هدايت شدى، در برابر پروردگارت از هر فروتنى خاضع‏تر باش (61368- 61342).

9 تلاش در جمع آورى زاد و توشه‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 529

بدان! راهى پر مشقت و بس طولانى در پيش روى دارى، و در اين راه بدون كوشش بايسته، و تلاش فراوان، و اندازه گيرى زاد و توشه، و سبك كردن بار گناه، موفق نخواهى بود، بيش از تحمل خود بار مسئوليت‏ها بر دوش منه، كه سنگينى آن براى تو عذاب آور است (61407- 61369). اگر مستمندى را ديدى كه توشه‏ات را تا قيامت مى‏برد، و فردا كه به آن نياز دارى به تو باز مى‏گرداند، كمك او را غنيمت بشمار، و زاد و توشه را بر دوش او بگذار، و اگر قدرت مالى دارى بيشتر انفاق كن، و همراه او بفرست، زيرا ممكن است روزى در رستاخيز در جستجوى چنين فردى باشى و او را نيابى (61442- 61408). به هنگام بى‏نيازى، اگر كسى از تو وام خواهد، غنيمت بشمار، تا در روز سختى و تنگدستى به تو باز گرداند (61455- 61443)، بدان كه در پيش روى تو، گردنه‏هاى صعب العبورى وجود دارد، كه حال سبكباران به مراتب بهتر از سنگين باران است، و آن كه كند رود حالش بدتر از شتاب گيرنده مى‏باشد، و سرانجام حركت، بهشت و يا دوزخ خواهد بود (61486- 61456)، پس براى خويش قبل از رسيدن به آخرت وسائلى مهيا ساز، و جايگاه خود را پيش از آمدنت آماده كن، زيرا پس از مرگ، عذرى پذيرفته نمى‏شود، و راه باز گشتى وجود ندارد (61504- 61487).

10 نشانه‏هاى رحمت الهى‏

بدان، خدايى كه گنج‏هاى آسمان و زمين در دست اوست، به تو اجازه درخواست داده، و اجابت آن را به عهده گرفته است. تو را فرمان داده كه از او بخواهى تا عطا كند، درخواست رحمت كنى تا ببخشايد، و خداوند بين تو و خودش كسى را قرار نداده تا حجاب و فاصله ايجاد كند، و تو را مجبور نساخته كه به شفيع و واسطه‏اى پناه ببرى (61547- 61505)، و در صورت ارتكاب گناه در توبه را مسدود نكرده است، در كيفر تو شتاب نداشته، و در توبه و بازگشت، بر تو عيب نگرفته است، در آنجا كه رسوايى سزاوار توست، رسوا نساخته، و براى بازگشت به خويش شرائط سنگينى مطرح نكرده است، در گناهان تو را به محاكمه نكشيده، و از رحمت خويش نا اميدت نكرده (61585- 61548)، بلكه بازگشت تو را از گناهان نيكى شمرده است. هر گناه تو را يكى، و هر نيكى تو را ده به حساب آورده، و راه بازگشت و توبه را به روى تو گشوده است (61607- 61586). هر گاه او را بخوانى، ندايت را مى‏شنود، و چون با او راز دل گويى راز تو را مى‏داند، پس حاجت خود را با او بگوى، و آنچه در دل دارى نزد او باز گوى، غم و اندوه خود را در پيشگاه او مطرح كن، تا غم‏هاى تو را بر طرف كند (61630- 61608) و در مشكلات تو را يارى رساند.

11 شرائط اجابت دعا

و از گنجينه‏هاى رحمت او چيزهايى را درخواست كن كه جز او كسى نمى‏تواند عطا كند، مانند

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 531

عمر بيشتر، تندرستى بدن، و گشايش در روزى (61654- 61631). سپس خداوند كليدهاى گنجينه‏هاى خود را در دست تو قرار داده كه به تو اجازه دعا كردن داد، پس هر گاه اراده كردى مى‏توانى با دعا، درهاى نعمت خدا را بگشايى، تا باران رحمت الهى بر تو ببارد.

هرگز از تأخير اجابت دعا نا اميد مباش، زيرا بخشش الهى باندازه نيت است (61685- 61655)، گاه، در اجابت دعا تأخير مى‏شود تا پاداش درخواست كننده بيشتر و جزاى آرزومند كامل‏تر شود، گاهى درخواست مى‏كنى اما پاسخ داده نمى‏شود، زيرا بهتر از آنچه خواستى به زودى يا در وقت مشخص، به تو خواهد بخشيد، يا به جهت اعطاء بهتر از آنچه خواستى، دعا به اجابت نمى‏رسد (61719- 61686)، زيرا چه بسا خواسته‏هايى دارى كه اگر داده شود مايه هلاكت دين تو خواهد بود، پس خواسته‏هاى تو به گونه‏اى باشد كه جمال و زيبايى تو را تأمين، و رنج و سختى را از تو دور كند، پس نه مال دنيا براى تو پايدار، و نه تو براى مال دنيا باقى خواهى ماند (61746- 61720).

12 ضرورت ياد مرگ‏

پسرم، بدان تو براى آخرت آفريده شدى، نه دنيا، براى رفتن از دنيا، نه پايدار ماندن در آن، براى مرگ، نه زندگى جاودانه در دنيا، كه هر لحظه ممكن است از دنيا كوچ كنى، و به آخرت در آيى. و تو شكار مرگى هستى كه فرار كننده آن نجاتى ندارد، و هر كه را بجويد به آن مى‏رسد، و سرانجام او را مى‏گيرد (61793- 61747).

پس، از مرگ بترس! نكند زمانى سراغ تو را گيرد كه در حال گناه يا در انتظار توبه كردن باشى و مرگ مهلت ندهد و بين تو و توبه فاصله اندازد، كه در اين حال خود را تباه كرده‏اى (61820- 61794).

پسرم! فراوان بياد مرگ باش، و به ياد آنچه كه به سوى آن مى‏روى، و پس از مرگ در آن قرار مى‏گيرى.

تا هنگام ملاقات با مرگ از هر نظر آماده باش، نيروى خود را افزون، و كمر همت را بسته نگهدار كه ناگهان نيايد و تو را مغلوب سازد (61854- 61821).

مبادا دلبستگى فراوان دنيا پرستان، و تهاجم حريصانه آنان به دنيا، تو را مغرور كند، چرا كه خداوند تو را از حالات دنيا آگاه كرده، و دنيا نيز از وضع خود تو را خبر داده، و از زشتى‏هاى روزگار پرده برداشته است (61883- 61855).

13 شناخت دنيا پرستان‏

همانا دنيا پرستان چونان سگ‏هاى درنده، عو عو كنان، براى دريدن صيد در شتابند، برخى به برخى ديگر هجوم آورند، و نيرومندشان، ناتوان را مى‏خورد، و بزرگ‏ترها كوچك‏ترها را (61902- 61884). و يا چونان شترانى هستند كه برخى از آنها پاى بسته، و برخى ديگر در بيابان رها شده، كه راه گم كرده و در جاده‏هاى نامعلومى در حركتند، و در وادى پر از آفت‏ها، و در شنزارى كه حركت با كندى صورت مى‏گيرد گرفتارند، نه چوپانى دارند كه به كارشان برسد، و نه چراننده‏اى كه به چراگاهشان ببرد (61925- 61903). دنيا آنها را به راه كورى كشاند.

و ديدگانشان را از چراغ هدايت بپوشاند، در بيراهه سرگردان، و در نعمت‏ها غرق شده‏اند،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 533

كه نعمت‏ها را پروردگار خود قرار دادند. هم دنيا آنها را به بازى گرفته، و هم آنها با دنيا به بازى پرداخته، و آخرت را فراموش كرده‏اند (61955- 61926). اندكى مهلت ده، بزودى تاريكى بر طرف مى‏شود، گويا مسافران به منزل رسيده‏اند، و آن كس كه شتاب كند به كاروان خواهد رسيد (61970- 61956).

پسرم! بدان آن كس كه مركبش شب و روز آماده است همواره در حركت خواهد بود، هر چند خود را ساكن پندارد، و همواره راه مى‏پيمايد هر چند در جاى خود ايستاده و راحت باشد (61996- 61971).

14 ضرورت واقع نگرى در زندگى (ارزش‏هاى گوناگون اخلاقى)

به يقين بدان كه تو به همه آرزوهاى خود نخواهى رسيد، و تا زمان مرگ بيشتر زندگى نخواهى كرد، و بر راه كسى مى‏روى كه پيش از تو مى‏رفت، پس در به دست آوردن دنيا آرام باش، و در مصرف آنچه به دست آوردى نيكو عمل كن، زيرا چه بسا تلاش بى اندازه براى دنيا كه به تاراج رفتن اموال كشانده شد. پس هر تلاشگرى به روزى دلخواه نخواهد رسيد، و هر مدارا كننده‏اى محروم نخواهد شد (62038- 61997). نفس خود را از هر گونه پستى باز دار، هر چند تو را به اهدافت رساند، زيرا نمى‏توانى به اندازه آبرويى كه از دست مى‏دهى بهايى به دست آورى. برده ديگرى مباش‏[[35]](#footnote-35)، كه خدا تو را آزاد آفريد، آن نيك كه جز با شر به دست نيايد نيكى نيست، و آن راحتى كه با سختى‏هاى فراوان به دست آيد، آسايش نخواهد بود (62081- 62039).

بپرهيز از آن كه مركب طمع ورزى تو را به سوى هلاكت به پيش راند، و اگر توانستى كه بين تو و خدا صاحب نعمتى قرار نگيرد، چنين باش، زيرا تو، روزى خود را دريافت مى‏كنى، و سهم خود بر مى‏دارى (62109- 62082)، و مقدار اندكى كه از طرف خداى سبحان به دست مى‏آورى، بزرگ و گرامى‏تر از (مال) فراوانى است كه از دست بندگان دريافت مى‏دارى، گرچه همه از طرف خداست (62127- 62110).

آنچه با سكوت از دست مى‏دهى آسانتر از آن است كه با سخن از دست برود، چرا كه نگهدارى آنچه در مشك است با محكم بستن دهانه آن امكان پذير است، و نگهدارى آنچه كه در دست دارى، پيش من بهتر است از آن كه چيزى از ديگران بخواهى (62162- 62128)، و تلخى نا اميدى بهتر از درخواست كردن از مردم است. شغل همراه با پاكدامنى، بهتر از ثروت فراوانى است كه با گناهان به دست آيد، مرد براى پنهان نگاه داشتن اسرار خويش سزاوارتر است، چه بسا تلاش كننده‏اى كه به زيان خود مى‏كوشد، هر كس پر حرفى كند ياوه مى‏گويد، و آن كس كه بينديشد آگاهى يابد (62195- 62163)، با نيكان نزديك شو و از آنان باش، و با بدان دور شو و از آنان دورى كن. بدترين غذاها، لقمه حرام، و بدترين ستم‏ها، ستمكارى به ناتوان است (62214- 62196). جايى كه مدارا كردن درشتى به حساب آيد به جاى مدارا درشتى كن، چه بسا كه دارو بر درد افزايد، و بيمارى، درمان باشد، و چه بسا آن كس كه اهل اندرز نيست، اندرز دهد، و نصيحت كننده دغل كار باشد (62236- 62215). هرگز بر آرزوها تكيه نكن كه سرمايه احمقان است، و حفظ عقل، پند گرفتن از تجربه‏هاست، و بهترين تجربه آن كه تو را پند آموزد. پيش از آن كه فرصت از دست برود، و اندوه ببار آورد، از فرصت‏ها استفاده كن.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) تأييد آزادى انسان و حكومت مردمى اگر دموكراسى‏DEMOCRACY را حكومت مردم بر مردم بدانيم يا ليبراليسم‏LIBERALISM را به آزادى فكر و عمل تفسير كنيم.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 535

هر تلاشگرى به خواسته‏هاى خود نرسد، و هر پنهان شده‏اى باز نمى‏گردد (62270- 62237). از نمونه‏هاى تباهى، نابود كردن زاد و توشه آخرت است. هر كارى پايانى دارد، و به زودى آنچه براى تو مقدر گرديده خواهد رسيد. هر بازرگانى خويش را به مخاطره افكند.

چه بسا اندكى كه از فراوانى بهتر است (62295- 62271) نه در يارى دادن انسان پست چيزى وجود دارد و نه در دوستى با دوست متهم، حال كه روزگار در اختيار تو است آسان گير، و براى آن كه بيشتر به دست آورى خطر نكن. از سوار شدن بر مركب ستيزه جويى بپرهيز (62325- 62296).

15 حقوق دوستان‏

چون برادرت از تو جدا گردد، تو پيوند دوستى را بر قرار كن، اگر روى برگرداند تو مهربانى كن، و چون بخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامى كه دورى مى‏گزيند تو نزديك شو، و چون سخت مى‏گيرد تو آسان گير، و به هنگام گناهش عذر او بپذير، چنان كه گويا بنده او مى‏باشى (62364- 62326)، و او صاحب نعمت تو مى‏باشد.

مبادا دستورات ياد شده را با غير دوستانت انجام دهى، يا با انسان‏هايى كه سزاوار آن نيستند بجا آورى (62382- 62365)، دشمن دوست خود را دوست مگير تا با دوست دشمنى نكنى. در پند دادن دوست بكوش، خوب باشد يا بد، و خشم را فرو خور كه من جرعه‏اى شيرين‏تر از آن ننوشيدم، و پايانى گواراتر از آن نديده‏ام (62411- 62383).

با آن كس كه با تو درشتى كرده، نرم باش كه اميد است به زودى در برابر تو نرم شود، با دشمن خود با بخشش رفتار كن، زيرا سرانجام شيرين دو پيروزى است (انتقام گرفتن يا بخشيدن) (62428- 62412) اگر خواستى از برادرت جدا شوى، جايى براى دوستى باقى گذار، تا اگر روزى خواست به سوى تو باز گردد بتواند (62446- 62429)، كسى كه به تو گمان نيك برد او را تصديق كن، و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستى كه با او دارى ضايع نكن، زيرا آن كس كه حقش را ضايع مى‏كنى با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده‏ات بد بخت‏ترين مردم نسبت به تو نباشند (62478- 62447)، و به كسى كه به تو علاقه‏اى ندارد دل مبند، مبادا برادرت براى قطع پيوند دوستى، دليلى محكم‏تر از برقرارى پيوند با تو داشته باشد، و يا در بدى كردن، بهانه‏اى قوى‏تر از نيكى كردن تو بياورد (62503- 62479)، ستمكارى كسى كه بر تو ستم مى‏كند در ديده‏ات بزرگ جلوه نكند، چه او به زيان خود، و سود تو كوشش دارد، و سزاى آن كس كه تو را شاد مى‏كند بدى كردن نيست (62523- 62504).

16 ارزشهاى اخلاقى‏

پسرم! بدان كه روزى دو قسم است، يكى آن كه تو آن را مى‏جويى، و ديگر آن كه او تو را مى‏جويد، و اگر تو به سوى آن نروى، خود به سوى تو خواهد آمد (62540- 62524)، چه زشت است فروتنى به هنگام نياز، و ستمكارى به هنگام بى‏نيازى! همانا سهم تو از دنيا آن اندازه خواهد بود كه با آن سراى آخرت را اصلاح كنى، اگر براى چيزى كه از دست دادى ناراحت مى‏شوى،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 537

پس براى هر چيزى كه به دست تو نرسيده نيز نگران باش. با آنچه در گذشته ديده يا شنيده‏اى، براى آنچه كه هنوز نيامده، استدلال كن، زيرا تحولات و امور زندگى همانند يكديگرند (62584- 62541)، از كسانى مباش كه اندرز سودشان ندهد، مگر با آزردن فراوان، زيرا عاقل با اندرز و آداب پند گيرد، و حيوانات با زدن (62606- 62585).

غم و اندوه را با نيروى صبر و نيكويى يقين از خود دور ساز. كسى كه ميانه روى را ترك كند از راه حق منحرف مى‏گردد، يار و همنشين، چونان خويشاوند است. دوست آن است كه در نهان آيين دوستى را رعايت كند. هوا پرستى همانند كورى است (62631- 62607). چه بسا دور كه از نزديك نزديك‏تر، و چه بسا نزديك كه از دور دورتر است، انسان تنها، كسى است كه دوستى ندارد، كسى كه از حق تجاوز كند، زندگى بر او تنگ مى‏گردد، هر كس قدر و منزلت خويش بداند حرمتش باقى است، استوارترين وسيله‏اى كه مى‏توانى به آن چنگ زنى، رشته‏اى است كه بين تو و خداى تو قرار دارد. كسى كه به كار تو اهتمام نمى‏ورزد دشمن توست (62679- 62632).

گاهى نا اميدى، خود رسيدن به هدف است، آنجا كه طمع ورزى هلاكت باشد. چنان نيست كه هر عيبى آشكار، و هر فرصتى دست يافتنى باشد، چه بسا كه بينا به خطا مى‏رود و كور به مقصد رسد (62705- 62680). بدى‏ها را به تأخير انداز، زيرا هر وقت بخواهى مى‏توانى انجام دهى. بريدن با جاهل، پيوستن به عاقل است، كسى كه از نيرنگ‏بازى روزگار ايمن باشد به او خيانت خواهد كرد، و كسى كه روزگار فانى را بزرگ بشمارد، او را خوار خواهد كرد. چنين نيست كه هر تير اندازى به هدف بزند، هر گاه انديشه سلطان تغيير كند، زمانه دگرگون شود (62735- 62706). پيش از حركت، از همسفر بپرس، و پيش از خريدن منزل همسايه را بشناس (62745- 62736). از سخنان بى ارزش و خنده آور بپرهيز، گر چه آن را از ديگرى نقل كرده باشى.

17 جايگاه زن و فرهنگ پرهيز

در امور سياسى كشور از مشورت با زنان بپرهيز، كه رأى آنان زود سست مى‏شود، و تصميم آنان ناپايدار است (62775- 62746).

در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زيرا كه سخت‏گيرى در پوشش، عامل سلامت و استوارى آنان است. بيرون رفتن زنان بدتر از آن نيست كه افراد غير صالح را در ميانشان آورى، و اگر بتوانى به گونه‏اى زندگى كنى كه غير تو را نشناسند چنين كن (62805- 62776)!.

كارى كه برتر از توانايى زن است به او وامگذار، كه زن گل بهارى است، نه پهلوانى سخت كوش (62820- 62806)، مبادا در گرامى داشتن زن زياده روى كنى كه او را به طمع ورزى كشانده براى ديگران به ناروا شفاعت كند.[[36]](#footnote-36) بپرهيز از غيرت نشان دادن بيجا كه درستكار را به بيمار دلى، و پاكدامن را به بدگمانى رساند (62850- 62821) كار هر كدام از خدمتكارانت را معين كن كه او را در برابر آن كار مسئول بدانى، كه تقسيم درست كار سبب مى‏شود كارها را به يكديگر وا نگذارند، و در خدمت سستى نكنند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نقد تفكر فمينيسم‏FEMINISM (اصالت دادن به زن يا زن سالارى) بلكه بايد همه عوامل تربيت و نظارت را بكار گرفت تا زنان جامعه به آسانى راه كمال را به پيمايند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 539

خويشاوندانت را گرامى دار، زيرا آنها پر و بال تو مى‏باشند، كه با آن پرواز مى‏كنى، و ريشه تو هستند كه به آنها باز مى‏گردى، و دست نيرومند تو مى‏باشند كه با آن حمله مى‏كنى (62883- 62851). دين و دنياى تو را به خدا مى‏سپارم، و بهترين خواسته الهى را در آينده و هم اكنون، در دنيا و آخرت، براى تو مى‏خواهم، با درود (62904- 62884).

(2032)

ترجمه نامه 32

(نامه‏اى به معاويه)

افشاى سياست استحمارى معاويه‏

اى معاويه! گروهى بسيار از مردم را به هلاكت كشاندى، و با گمراهى خود فريبشان دادى، و در موج سركش درياى جهالت خود غرقشان كردى، كه تاريكى‏ها آنان را فرا گرفت، و در امواج انواع شبهات غوطه‏ور گرديدند (62930- 62905)، كه از راه حق به بيراهه افتادند، و به دوران جاهليت گذشتگانشان روى آوردند، و به ويژگى‏هاى جاهلى خاندانشان نازيدند، جز اندكى از آگاهان كه مسير خود را تغيير دادند (62951- 62931)، و پس از آن كه تو را شناختند از تو جدا شدند، و از يارى كردن تو به سوى خدا گريختند، زيرا تو آنان را به كار دشوارى وا داشتى، و از راه راست منحرفشان ساختى (62970- 62952).

اى معاويه! در كارهاى خود از خدا بترس، و اختيارت را از كف شيطان در آور، كه دنيا از تو بريده و آخرت به تو نزديك شده است (62990- 62971).

(2033)

ترجمه نامه 33

(نامه به فرماندار مكه قثم بن عباس، پسر عموى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در سال 39 هجرى كه عوامل معاويه قصد توطئه در شهر مكه را داشتند)[[37]](#footnote-37)

هشدار از تبليغات دروغين ياران معاويه در مراسم حج‏

پس از ياد خدا و درود، همانا مأمور اطلاعاتى من در شام‏[[38]](#footnote-38) به من اطلاع داده است كه گروهى از مردم شام براى مراسم حج به مكه مى‏آيند، مردمى كور دل، گوش‏هايشان در شنيدن حق ناشنوا، و ديده‏هايشان نابينا (63026- 62991)، كه حق را از راه باطل مى‏جويند، و بنده را در نافرمانى از خدا، فرمان مى‏برند، دين خود را به دنيا مى‏فروشند، و دنيا را به بهاى سراى جاودانه نيكان و پرهيزكاران مى‏خرند، در حالى كه در نيكى‏ها، انجام دهنده آن پاداش گيرد، و در بدى‏ها جز بدكار كيفر نشود (63060- 63027). پس در اداره امور خود هشيارانه و سر سختانه استوار باش، نصيحت دهنده‏اى عاقل، پيرو حكومت، و فرمانبردار امام خود باش،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) قثم فرزند عباس بن عبد المطلب و پسر عموى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و بسيار شبيه به پيامبر بود، و آخرين كسى بود كه با پيامبر به هنگام دفن او وداع كرد و تا هنگام شهادت امام عليه السلام فرماندار مكه بود، در حكومت معاويه به سمرقند رفت و در آنجا در سال 57 هجرى به شهادت رسيد.

(2) به شام، مغرب نيز مى‏گفتند (چون در مغرب كوفه قرار داشت) شام بزرگ شامل سوريه لبنان و فلسطين بود كه اين مناطق در كنار درياى مغرب واقع است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 541

مبادا كارى انجام دهى كه به عذر خواهى روى آورى، نه به هنگام نعمت‏ها شادمان و نه هنگام مشكلات سست باشى. با درود (63094- 63061).

(2034)

ترجمه نامه 34

(پس از عزل محمد بن ابى بكر در سال 38 هجرى و نصب مالك اشتر به فرماندارى مصر، براى دلجويى از محمد بن ابى بكر نوشت) (63119- 63095)

روش دلجويى از فرماندارى معزول‏

پس از ياد خدا و درود، به من خبر داده‏اند كه از فرستادن اشتر به سوى محل فرماندارى‏ات، ناراحت شده‏اى. اين كار را به دليل كند شدن و سهل انگارى‏ات يا انتظار كوشش بيشترى از تو انجام ندادم، اگر تو را از فرماندارى مصر عزل كردم، فرماندار جايى قرار دادم كه اداره آنجا بر تو آسان‏تر، و حكومت تو در آن سامان خوش‏تر است (63165- 63120). همانا مردى را فرماندار مصر قرار دادم، كه نسبت به ما خيرخواه، و به دشمنان ما سخت‏گير و درهم كوبنده بود، خدا او را رحمت كند، كه ايام زندگى خود را كامل، و مرگ خود را ملاقات كرد،[[39]](#footnote-39) در حالى كه ما از او خشنود بوديم، خداوند خشنودى خود را نصيب او گرداند، و پاداش او را چند برابر عطا كند (63200- 63166). پس براى مقابله با دشمن، سپاه را بيرون بياور، و با آگاهى لازم به سوى دشمن حركت كن، و با كسى كه با تو در جنگ است آماده پيكار باش. مردم را به راه پروردگارت بخوان، و از خدا فراوان يارى خواه كه تو را در مشكلات كفايت مى‏كند، و در سختى‏هايى كه بر تو فرود مى‏آيد يارى‏ات مى‏دهد.

ان شاء الله (63232- 63201).

(2035)

ترجمه نامه 35

(نامه به عبد الله بن عباس پس از شهادت محمد بن ابى بكر در مصر كه در سال 38 هجرى نوشته شد)[[40]](#footnote-40)

علل سقوط مصر

پس از ياد خدا و درود! همانا مصر سقوط كرد، و فرماندارش محمد بن ابى بكر «كه خدا او را رحمت كند» شهيد گرديد، در پيشگاه خداوند، او را فرزندى خير خواه، و كار گزارى كوشا، و شمشيرى برنده، و ستونى باز دارنده مى‏شماريم (63277- 63233)، همواره مردم را براى پيوستن به او بر انگيختم، و فرمان دادم تا قبل از اين حوادث ناگوار به ياريش بشتابند. مردم را نهان و آشكار، از آغاز تا انجام فرا خواندم، عده‏اى با ناخوشايندى آمدند، و برخى به دروغ بهانه آوردند، و بعضى خوار و ذليل بر جاى ماندند (63309- 63278).[[41]](#footnote-41) از خدا مى‏خواهم به زودى مرا از اين مردم نجات دهد! به خدا سوگند اگر در پيكار با دشمن، آرزوى من شهادت نبود، و خود را براى مرگ آماده نكرده بودم، دوست مى‏داشتم حتى يكى روز با اين مردم نباشم، و هرگز آنان را ديدار نكنم (63344- 63310).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) مالك در بين راه مصر در روستاى قلزم. توسط مأموران مخفى معاويه مسموم شد.

(2) محمد مادرش اسماء بنت عميس بود، كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام پس از وفات حضرت زهرا عليها السلام با او ازدواج كرد، محمد را در يك جنگ نابرابر، معاويه بن خديج از فرماندهان شام به وضع فجيعى به شهادت رساند.

(3) ابن ابى الحديد پس از نقل اين نامه با شگفتى مى‏گويد، فصاحت را ببين كه چگونه عنان خود را به دست امام على عليه السلام داده؟ و مهار خود را به او سپرده است؟ نظم عجيب الفاظ را تماشا كن كه يكى پس از ديگرى با زيبايى خاصى مى‏آيند و مى‏روند مانند چشمه‏اى كه خود به خود از زمين بجوشد، سبحان الله!!.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 543

(2036)

ترجمه نامه 36

(نامه به برادرش عقيل نسبت به كوچ دادن لشكر به سوى دشمن كه در سال 39 هجرى نوشته شد) (63369- 63345)[[42]](#footnote-42)

1 آمادگى رزمى امام عليه السلام‏

لشكرى انبوه از مسلمانان را به سوى بسر بن ارطاة (كه به يمن يورش برد) فرستادم. هنگامى كه اين خبر به او رسيد، دامن برچيد و فرار كرد، و پشيمان باز گشت، اما در سر راه به او رسيدند و اين به هنگام غروب آفتاب بود، لحظه‏اى نبرد كردند (63396- 63370)، گويا ساعتى بيش نبود، كه بى رمق با دشوارى جان خويش از ميدان نبرد بيرون برد (63419- 63397).

برادر! قريش را بگذار تا در گمراهى بتازند، و در جدايى سرگردان باشند، و با سر كشى و دشمنى زندگى كنند (63434- 63420). همانا آنان در جنگ با من متحد شدند آنگونه كه پيش از من در نبرد با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم هماهنگ بودند، خدا قريش را به كيفر زشتى‏هايشان عذاب كند، آنها پيوند خويشاوندى مرا بريدند، و حكومت فرزند مادرم (پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم) را از من ربودند (63458- 63435).[[43]](#footnote-43)

2 اعلام مواضع قاطعانه در جنگ‏

اما آنچه را كه از تداوم جنگ پرسيدى، و رأى مرا خواستى بدانى، همانا رأى من پيكار با پيمان شكنان است تا آنگاه كه خدا را ملاقات كنم. نه فراوانى مردم مرا توانمند مى‏كند، و نه پراكندگى آنان مرا هراسناك مى‏سازد (63485- 63459)، هرگز گمان نكنى كه فرزند پدرت، اگر مردم او را رها كنند، خود را زار و فروتن خواهد داشت، و يا در برابر ستم سست مى‏شود، و يا مهار اختيار خود را به دست هر كسى مى‏سپارد، و يا از دستور هر كسى اطاعت مى‏كند (63512- 63486)، بلكه تصميم من آنگونه است كه آن شاعر قبيله بنى سليم سروده:

«اگر از من بپرسى چگونه‏اى؟ بدان كه من در برابر مشكلات روزگار شكيبا هستم، بر من دشوار است كه مرا با چهره‏اى اندوهناك بنگرند، تا دشمن سرزنش كند و دوست ناراحت شود (63540- 63513).[[44]](#footnote-44)

(2037)

ترجمه نامه 37

(نامه به معاويه در سال 36 هجرى پيش از آغاز نبرد صفين)

افشاى ادعاى دروغين معاويه‏

خداى را سپاس! معاويه چه سخت به هوس‏هاى بدعت‏زا، و سرگردانى پايدار، وابسته‏اى! حقيقت‏ها را تباه كرده، و پيمان‏ها را شكسته‏اى، پيمان‏هايى كه خواسته خدا و حجت خدا بر بندگان او بود (63571- 63541).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) عقيل برادر امام در مكه بود و نسبت به هجوم لشكريان معاويه و ضحاك بن قيس نامه‏اى به امام نوشت تا واقعيت‏ها را بداند.

(2) چون رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در خانه ابو طالب بزرگ شد و دست پرورده مادر امير المؤمنين عليه السلام فاطمه بنت أسد است كه آن حضرت فرمود: فاطمه بنت أسد پس از مادرم مادر من است.

(3) شعر از عباس بن مرداس سلمى است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 545

اما جواب پرگويى تو نسبت به عثمان و كشندگان او آن است كه: تو عثمان را هنگامى يارى دادى كه انتظار پيروزى او را داشتى، و آنگاه كه يارى تو به سود او بود او را خوار گذاشتى. با درود (63594- 63572).

(2038)

ترجمه نامه 38

(نامه به مردم مصر در سال 38 هجرى آنگاه كه مالك اشتر را به فرماندارى آنان برگزيد) (63606- 63595)

ويژگى‏هاى بى مانند مالك اشتر

از بنده خدا، على امير مؤمنان، به مردمى كه براى خدا به خشم آمدند، آن هنگام كه ديگران خدا را در زمين نافرمانى، و حق او را نابود كردند، پس ستم، خيمه خود را بر سر نيك و بد، مسافر و حاضر، و بر همگان، بر افراشت، نه معروفى ماند كه در پناه آن آرامش يابند، و نه كسى از زشتى‏ها نهى مى‏كرد (63644- 63607).

پس از ستايش پروردگار! من بنده‏اى از بندگان خدا را به سوى شما فرستادم، كه در روزهاى وحشت، نمى‏خوابد، و در لحظه‏هاى ترس از دشمن روى نمى‏گرداند، بر بدكاران از شعله‏هاى آتش تندتر است، او مالك پسر حارث مذحجى‏[[45]](#footnote-45) است (63677- 63645).

آنجا كه با حق است، سخن او را بشنويد، و از او اطاعت كنيد، او شمشيرى از شمشيرهاى خداست، كه نه تيزى آن كند مى‏شود، و نه ضربت آن بى اثر است. اگر شما را فرمان كوچ كردن داد، كوچ كنيد، و اگر گفت بايستيد، بايستيد، كه او در پيش روى و عقب نشينى و حمله، بدون فرمان من اقدام نمى‏كند (63723- 63678).

مردم مصر! من شما را بر خود برگزيدم كه او را براى شما فرستادم، زيرا او را خير خواه شما ديدم، و سر سختى او را در برابر دشمنانتان پسنديدم (63736- 63724).

(2039)

ترجمه نامه 39

(نامه به عمرو عاص در سال 39 هجرى پس از نبرد صفين)

افشاى بردگى عمرو عاص‏

تو دين خود را پيرو دنياى كسى قرار دادى كه گمراهى‏اش آشكار است، پرده‏اش دريده، و افراد بزرگوار در همنشينى با او لكه دار، و در معاشرت با او به سبك مغزى متهم مى‏گردند (63763- 63737).

تو در پى او مى‏روى، و چونان سگى گرسنه به دنبال پس مانده شكار شير هستى، به بخشش او نظر دوختى كه قسمت‏هاى اضافى شكارش را به سوى تو افكند، پس دنيا و آخرت خود را تباه كردى، در حالى كه اگر به حق مى‏پيوستى به خواسته‏هاى خود مى‏رسيدى (63792- 63764).

اگر خدا مرا بر تو و پسر ابو سفيان مسلط گرداند، سزاى زشتى‏هاى شما را خواهم داد، اما اگر قدرت آن را نيافتم و باقى مانديد آنچه در پيش روى داريد براى شما بدتر است. با درود (63815- 63793).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) مذحج: نام قبيله مالك اشتر است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 547

(2040)

ترجمه نامه 40

(نامه به يكى از فرمانداران در سال 40 هجرى)

نكوهش يك كارگزار

پس از ياد خدا و درود! از تو خبرى رسيده است كه اگر چنان كرده باشى، پروردگار خود را به خشم آورده، و امام خود را نا فرمانى، و در امانت خود خيانت كرده‏اى (63841- 63816).

به من خبر رسيده كه كشت زمينها را بر داشته، و آنچه را كه مى‏توانستى گرفته، و آنچه در اختيار داشتى به خيانت خورده‏اى، پس هر چه زودتر حساب اموال را براى من بفرست و بدان كه حسابرسى خداوند از حسابرسى مردم سخت‏تر است. با درود (63868- 63842).

(2041)

ترجمه نامه 41

(نامه به يكى از فرمانداران كه در سال 38 هجرى طبق نقل خوئى يا 40 هجرى به نقل طبرى نوشته شده)[[46]](#footnote-46)

1 علل نكوهش يك كارگزار خيانتكار

پس از ياد خدا و درود! همانا من تو را در امانت خود شركت دادم، و همراز خود گرفتم، و هيچ يك از افراد خاندانم براى يارى و مدد كارى، و امانت دارى، چون تو مورد اعتمادم نبود (63905- 63869). آن هنگام كه ديدى روزگار بر پسر عمويت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گرديده، و امت اختيار از دست داده، و پراكنده شدند، پيمان خود را با پسر عمويت دگرگون ساختى، و همراه با ديگرانى كه از او جدا شدند فاصله گرفتى، تو هماهنگ با ديگران دست از يارى‏اش كشيدى، و با ديگر خيانت كنندگان خيانت كردى (63945- 63906). نه پسر عمويت را يارى كردى، و نه امانت‏ها را رساندى (63953- 63946).

گويا تو در راه خدا جهاد نكردى! و برهان روشنى از پروردگارت ندارى، و گويا براى تجاوز به دنياى اين مردم نيرنگ مى‏زدى، و هدف تو آن بود كه آنها را بفريبى! و غنائم و ثروت‏هاى آنان را در اختيار گيرى (63982- 63954)، پس آنگاه كه فرصت خيانت يافتى شتابان حمله‏ور شدى، و با تمام توان اموال بيت المال را كه سهم بيوه زنان و يتيمان بود، چونان گرگ گرسنه‏اى كه گوسفند زخمى يا استخوان شكسته‏اى را مى‏ربايد، به يغما بردى (64010- 63983)، و آنها را به سوى حجاز با خاطرى آسوده، روانه كردى، بى آن كه در اين كار احساس گناهى داشته باشى.

2 نكوهش از سوء استفاده در بيت المال‏

دشمنت بى پدر باد، گويا ميراث پدر و مادرت را به خانه مى‏برى (64032- 64011)! سبحان الله!!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) برخى نوشته‏اند اين نامه به عبد الله بن عباس نوشته شد، و برخى ديگر مقام و شأن ابن عباس را والاتر از اين مسائل مى‏دانند و مى‏گويند به برادر ايشان عبيد الله نوشته شد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 549

آيا به معاد ايمان ندارى؟ و از حسابرسى دقيق قيامت نمى‏ترسى؟ اى كسى كه در نزد ما از خردمندان بشمار مى‏آمدى، چگونه نوشيدن و خوردن را بر خود گوارا كردى در حالى كه مى‏دانى حرام مى‏خورى! و حرام مى‏نوشى (64065- 64033)! چگونه با اموال يتيمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، كنيزان مى‏خرى و با زنان ازدواج مى‏كنى؟ كه خدا اين اموال را به آنان وا گذاشته، و اين شهرها را به دست ايشان امن فرموده است (64091- 64066)!

3 برخورد قاطع با خيانتكار

پس از خدا بترس، و اموال آنان را باز گردان، و اگر چنين نكنى و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست يابم، تو را كيفر خواهم كرد، كه نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشيرى تو را مى‏زنم كه به هر كس زدم وارد دوزخ گرديد (64122- 64092).

سوگند به خدا! اگر حسن و حسين چنان مى‏كردند كه تو انجام دادى، از من روى خوش نمى‏ديدند و به آرزو نمى‏رسيدند تا آن كه حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلى را كه به دستم پديد آمده نابود سازم (64153- 64123).

به پروردگار جهانيان سوگند، اگر آنچه كه تو از اموال مسلمانان به نا حق بردى، بر من حلال بود، خشنود نبودم كه آن را ميراث باز ماندگانم قرار دهم (64171- 64154)، پس دست نگهدار و انديشه نما، فكر كن كه به پايان زندگى رسيده‏اى، و در زير خاك‏ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا كه ستمكار با حسرت فرياد مى‏زند، و تباه كننده عمر و فرصت‏ها، آرزوى بازگشت دارد اما «راه فرار و چاره مسدود است» (64200- 64172).

(2042)

ترجمه نامه 42

(نامه به عمر بن ابى سلمه مخزومى فرماندار بحرين، پس از نصب نعمان بن عجلان زرقى در سال 36 هجرى (64224- 64201)[[47]](#footnote-47)

روش دلجويى در عزل و نصب‏ها

پس از ياد خدا و درود، همانا من نعمان ابن عجلان زرقى، را به فرماندارى بحرين نصب كردم، بى آن كه سرزنشى و نكوهشى براى تو وجود داشته باشد، تو را از فرماندارى آن سامان گرفتم،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) عمر بن ابى سلمه فرزند ام سلمه همسر پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بود، كه در جنگ جمل مادرش او را به كمك امام فرستاد و طى نامه‏اى نوشت اگر جهاد بر زنان واجب بود خودم نيز شركت مى‏كردم، و نعمان ابن عجلان كسى است كه پس از شهادت مالك اشتر با همسرش خوله دختر قيس ازدواج كرد و شاعرى بزرگ و بلند پايه بود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 551

براستى تاكنون زمامدارى را به نيكى انجام دادى، و امانت را پرداختى. پس به سوى ما حركت كن، بى آن كه مورد سوء ظن قرار گرفته يا سرزنش شده يا متهم بوده و يا گناهكار باشى (64263- 64225)، كه تصميم دارم به سوى ستمگران شام حركت كنم. دوست دارم در اين جنگ با من باشى، زيرا تو از دلاورانى هستى كه در جنگ با دشمن، و بر پا داشتن ستون دين از آنان يارى مى‏طلبم.

ان شاء الله (64289- 64264).

(2043)

ترجمه نامه 43

(نامه به مصقلة بن هبيره شيبانى، فرماندار اردشير خره «فيروز آباد» از شهرهاى فارس ايران كه در سال 38 هجرى نوشته شد) (64304- 64290)

سخت گيرى در مصرف بيت المال‏

گزارشى از تو به من دادند كه اگر چنان كرده باشى، خداى خود را به خشم آورده‏اى، و امام خويش را نا فرمانى كرده‏اى، خبر رسيد كه تو غنيمت مسلمانان را كه نيزه‏ها و اسب‏هايشان گرد آورده و با ريخته شدن خون‏هايشان به دست آمده، به اعرابى كه خويشاوندان تواند، و تو را برگزيدند، مى‏بخشى (64334- 64305)! به خدايى كه دانه را شكافت، و پديده‏ها را آفريد، اگر اين گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده و منزلت تو سبك گرديده است! پس حق پروردگارت را سبك مشمار، و دنياى خود را با نابودى دين آباد نكن، كه زيانكارترين انسانى (64366- 64335). آگاه باش، حق مسلمانانى كه نزد من يا پيش تو هستند در تقسيم بيت المال مساوى است، همه بايد به نزد من آيند و سهم خود را از من گيرند (64387- 64367).

(2044)

ترجمه نامه 44

(نامه به زياد بن أبيه در سال 39 هجرى آن هنگام كه امام با خبر شد، معاويه نامه‏اى به او نوشته، و به بهانه اينكه زياد برادر معاويه است مى‏خواهد او را فريب دهد) (64406- 64388).[[48]](#footnote-48)

افشاى توطئه معاويه نسبت به زياد

اطلاع يافتم كه معاويه براى تو نامه‏اى نوشته تا عقل تو را بلغزاند، و اراده تو را سست كند. از او بترس كه شيطان است، و از پيش رو، و پشت سر، و از راست و چپ به سوى انسان مى‏آيد تا در حال فراموشى، او را تسليم خود سازد، و شعور و دركش را بر بايد (64441- 64407). آرى ابو سفيان در زمان عمر بن خطاب ادعايى بدون انديشه و با وسوسه شيطان كرد كه نسبى را درست مى‏كند، و نه كسى با آن سزاوار ارث مى‏شود. ادعا كننده چونان شترى بيگانه است كه در جمع شتران يك گله وارد شده تا از آبشخور آب آنان بنوشد كه ديگر شتران او را از خود ندانسته، و از جمع خود دور كنند. يا چونان ظرفى كه بر پالان مركبى آويزان و پيوسته از اين سو بدان سو لرزان باشد (64478- 64442).

(وقتى زياد نامه را خواند گفت به پروردگار كعبه سوگند كه امام عليه السلام به آنچه در دل من مى‏گذشت گواهى داد تا آن كه معاويه او را به همكارى دعوت كرد (64496- 64479). «واغل» حيوانى است كه براى نوشيدن آب هجوم مى‏آورد اما از شمار گله نيست و همواره ديگر شتران او را به عقب مى‏رانند (64515- 64497)، و «نوط مذبذب» ظرفى است،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) زياد فرزند سميه كنيز حارث بن كلده و پدرش يك غلام رومى بنام عبيد بود، و چند نفر از جمله ابو سفيان ادعا مى‏كردند فرزند آنهاست كه معاويه بر أساس همين ادعاى شرم آور، زياد را برادر خود خواند و او را فريب داد، و چون عده‏اى خود را پدر او مى‏خواندند او را زياد بن ابيه (زياد پسر پدرش) مى‏خواندند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 553

كه به مركب مى‏آويزند، كه هميشه به اين سو و آن سو مى‏جهد، و در حال حركت لرزان است) (64540- 64516).

(2045)

ترجمه نامه 45

(نامه به فرماندار بصره، عثمان بن حنيف انصارى كه دعوت مهمانى سرمايه‏دارى از مردم بصره را پذيرفت در سال 36 هجرى) (64567- 64541).

1 ضرورت ساده زيستى كارگزاران‏

پس از ياد خدا و درود! اى پسر حنيف، به من گزارش دادند كه مردى از سرمايه‏داران بصره، تو را به مهمانى خويش فرا خواند و تو به سرعت به سوى آن شتافتى خوردنى‏هاى رنگارنگ براى تو آوردند، و كاسه‏هاى پر از غذا پى در پى جلوى تو نهادند (64593- 64568) گمان نمى‏كردم مهمانى مردمى را بپذيرى كه نيازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده‏اند، انديشه كن در كجايى؟ و بر سر كدام سفره مى‏خورى؟

پس آن غذايى كه حلال و حرام بودنش را نمى‏دانى دور بيفكن، و آنچه را به پاكيزگى و حلال بودنش يقين دارى مصرف كن (64625- 64594).

2 امام الگوى ساده زيستى‏

آگاه باش! هر پيروى را امامى است كه از او پيروى مى‏كند، و از نور دانشش روشنى مى‏گيرد، آگاه باش! امام شما از دنياى خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضايت داده است، بدانيد كه شما توانايى چنين كارى را نداريد اما با پرهيزكارى و تلاش فراوان و پاكدامنى و راستى، مرا يارى دهيد (64667- 64626). پس سوگند به خدا! من از دنياى شما طلا و نقره‏اى نيندوخته، و از غنيمت‏هاى آن چيزى ذخيره نكرده‏ام، بر دو جامه كهنه‏ام جامه‏اى نيفزودم (64685- 64668)، و از زمين دنيا حتى يك وجب در اختيار نگرفتم و دنياى شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچيزتر است!.

آرى از آنچه آسمان بر آن سايه افكنده، فدك‏[[49]](#footnote-49) در دست ما بود كه مردمى بر آن بخل ورزيده، و مردمى ديگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشيدند، و بهترين داور خداست (64733- 64686). مرا با فدك و غير فدك چه كار؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) پس از فتح خيبر ديگر يهوديان آن سامان با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم صلح كردند و باغات «فدك» را به آن حضرت بخشيدند، و رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آن را به فاطمه زهرا عليها السلام اهداء فرمود، و سندى براى آن تنظيم كرد و 5 سال در حيات پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در دست فاطمه عليها السلام قرار داشت اما در حكومت ابا بكر آن را غصب كردند. (به كتاب فرهنگ سخنان فاطمه عليها السلام حرف ف، فدك مراجعه كنيد.)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 555

در حالى كه جايگاه فرداى آدمى گور است، كه در تاريكى آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان مى‏گردد، گودالى كه هر چه بر وسعت آن بيفزايند، و دست‏هاى گور كن فراخش نمايد، سنگ و كلوخ آن را پر كرده، و خاك انباشته رخنه‏هايش را مسدود كند (64772- 64734).

من نفس خود را با پرهيزكارى مى‏پرورانم، تا در روز قيامت كه هراسناك‏ترين روزهاست در أمان، و در لغزشگاه‏هاى آن ثابت قدم باشد (64788- 64773).

من اگر مى‏خواستم، مى‏توانستم از عسل پاك، و از مغز گندم، و بافته‏هاى ابريشم، براى خود غذا و لباس فراهم آورم، اما هيهات كه هواى نفس بر من چيره گردد، و حرص و طمع مرا وا دارد كه طعامهاى لذيذ بر گزينم، در حالى كه در «حجاز» يا «يمامه»[[50]](#footnote-50) كسى باشد كه به قرص نانى نرسد، و يا هرگز شكمى سير نخورد، يا من سير بخوابم و پيرامونم شكم‏هايى كه از گرسنگى به پشت چسبيده، و جگرهاى سوخته وجود داشته باشد، يا چنان باشم كه شاعر گفت:

«اين درد تو را بس كه شب را با شكم سير بخوابى و در اطراف تو شكم‏هايى گرسنه و به پشت چسبيده باشند» (64860- 64834).[[51]](#footnote-51) آيا به همين رضايت دهم كه مرا امير المؤمنين عليه السلام خوانند و در تلخى‏هاى روزگار با مردم شريك نباشم؟ و در سختى‏هاى زندگى الگوى آنان نگردم؟ (64882- 64861) آفريده نشده‏ام كه غذاهاى لذيذ و پاكيزه مرا سرگرم سازد، چونان حيوان پروارى كه تمام همت او علف، و يا چون حيوان رها شده كه شغلش چريدن و پر كردن شكم بوده، و از آينده خود بى خبر است. آيا مرا بيهوده آفريدند؟ آيا مرا به بازى گرفته‏اند؟ آيا ريسمان گمراهى در دست گيرم؟ و يا در راه سرگردانى قدم بگذارم؟ (64917- 64883). گويا مى‏شنوم كه شخصى از شما مى‏گويد:

«اگر غذاى فرزند ابى طالب همين است، پس سستى او را فرا گرفته و از نبرد با هماوردان و شجاعان باز مانده است».

آگاه باشيد! درختان بيابانى، چوبشان سخت‏تر، و درختان كناره جويبار پوستشان نازك‏تر است. درختان بيابانى كه با باران سيراب مى‏شوند آتش چوبشان شعله‏ورتر و پر دوام‏تر است (64958- 64918).[[52]](#footnote-52) من و رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم چونان روشنايى يك چراغيم، يا چون آرنج به يك بازو پيوسته‏ايم، به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت يكديگر بدهند، از آن روى بر نتابم، و اگر فرصت داشته باشم به پيكار همه مى‏شتابم (64988- 64959)، و تلاش مى‏كنم كه زمين را از اين شخص مسخ شده «معاويه» و اين جسم كج انديش، پاك سازم تا سنگ و شن از ميان دانه‏ها جدا گردد (65008- 64989).

(قسمتى از اين نامه است)

3 امام و دنياى دنيا پرستان‏

اى دنيا از من دور شو، مهارت را بر پشت تو نهاده، و از چنگال‏هاى تو رهايى يافتم، و از دام‏هاى تو نجات يافته، و از لغزشگاه‏هايت دورى گزيده‏ام (65035- 65009). كجايند بزرگانى كه به بازيچه‏هاى خود فريبشان داده‏اى؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) يمامه: سرزمينى در جنوب عربستان‏

(2) اين شعر منسوب به حاتم طايى است.

(3) اشاره به علم: بوتانى‏BOTANY (گياه شناسى)[[53]](#footnote-53)

**نهج البلاغة / ترجمه دشتى ؛ ؛ ص557**

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 557

كجايند امت‏هايى كه با زر و زيورت آنها را فريفتى؟ كه اكنون در گورها گرفتارند! و درون لحدها پنهان شده‏اند (65052- 65036). اى دنيا به خدا سوگند! اگر شخصى ديدنى بودى، و قالب حس كردنى داشتى، حدود خدا را بر تو جارى مى‏كردم، به جهت بندگانى كه آنها را با آرزوهايت فريب دادى، و ملت‏هايى كه آنها را به هلاكت افكندى، و قدرتمندانى كه آنها را تسليم نابودى كردى، و هدف انواع بلاها قرار دادى كه ديگر راه پس و پيش و ندارند (65089- 65053)، اما هيهات! كسى كه در لغزشگاه تو قدم گذارد سقوط خواهد كرد، و آن كس كه بر امواج تو سوار شد غرق گرديد، كسى كه از دام‏هاى تو رهائى يافت پيروز شد، آن كس كه از تو به سلامت گذشت نگران نيست كه جايگاهش تنگ است، زيرا دنيا در پيش او چونان روزى است كه گذشت (65120- 65090).

از برابر ديدگانم دور شو، سوگند به خدا، رام تو نگردم كه خوارم سازى، و مهارم را به دست تو ندهم كه هر كجا خواهى مرا بكشانى، به خدا سوگند، كه تنها اراده خدا در آن است، چنان نفس خود را به رياضت وادارم كه به يك قرص نان، هر گاه بيابم شاد شود، و به نمك به جاى نان خورش قناعت كند (65155- 65121)، و آنقدر از چشم‏ها اشك ريزم كه چونان چشمه‏اى خشك در آيد، و اشك چشمم پايان پذيرد (65164- 65156). آيا سزاوار است كه چرندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند، و گله گوسفندان پس از چرا كردن به آغل رو كنند، و على نيز [همانند آنان‏] از زاد و توشه خود بخورد و استراحت كند؟ چشمش روشن باد! كه پس از ساليان دراز، چهارپايان رها شده، و گله‏هاى گوسفندان را الگو قرار دهد (65195- 65165)!! خوشا به حال آن كس كه مسئوليت‏هاى واجب را در پيشگاه خدا به انجام رسانده و در راه خدا هر گونه سختى و تلخى را به جان خريده، و به شب زنده‏دارى پرداخته است، و اگر خواب بر او چيره شده بر روى زمين خوابيده، و كف دست را بالين خود قرار داده، و در گروهى است كه ترس از معاد خواب را از چشمانشان ربوده، و پهلو از بسترها گرفته (65231- 65196)، و لبهايشان به ياد پروردگار در حركت و با استغفار طولانى گناهان را زدوده‏اند: «آنان حزب خداوند، و همانا حزب خدا رستگار است» (65250- 65232) پس از خدا بترس اى پسر حنيف، و به قرص‏هاى نان خودت قناعت كن، تا تو را از آتش دوزخ رهائى بخشد (65262- 65251).

(2046)

ترجمه نامه 46

(نامه به يكى از فرمانداران در سال 38 هجرى، نوشته‏اند اين نامه به مالك اشتر نوشته شد)

مسئووليت فرماندارى و اخلاق اجتماعى‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 559

پس از ياد خدا و درود! همانا تو از كسانى هستى كه در يارى دين از آنها كمك مى‏گيرم، و سركشى و غرور گناهكاران را در هم مى‏كوبم.

و مرزهاى كشور اسلامى را كه در تهديد دشمن قرار دارند حفظ مى‏كنم (65290- 65263)، پس در مشكلات از خدا يارى جوى، و درشتخويى را با اندك نرمى بياميز.

در آنجا كه مدارا كردن بهتر است مدارا كن، و در جايى كه جز با درشتى كار انجام نگيرد، درشتى كن (65316- 65291)، پر و بالت را برابر رعيت بگستران، با مردم گشاده روى و فروتن باش، و در نگاه و اشاره چشم، در سلام كردن و اشاره كردن با همگان يكسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نكنند، و نا توانان از عدالت تو مأيوس نگردند. با درود (65353- 65317)

(2047)

ترجمه نامه 47

(وصيت امام عليه السلام به حسن و حسين عليهما السلام پس از ضربت ابن ملجم كه لعنت خدا بر او باد مى‏باشد كه در ماه رمضان سال 40 هجرى در شهر كوفه مطرح فرمود) (65368- 65354)

1 پندهاى جاودانه‏

شما را به ترس از خدا سفارش مى‏كنم، به دنيا پرستى روى نياوريد، گر چه به سراغ شما آيد، و بر آنچه از دنيا از دست مى‏دهيد اندوهناك مباشيد، حق را بگوييد، و براى پاداش الهى عمل كنيد و دشمن ستمگر و ياور ستمديده باشيد (65399- 65369).

شما را، و تمام فرزندان و خاندانم را، و كسانى را كه اين وصيت به آنها مى‏رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور زندگى، و ايجاد صلح و آشتى در ميانتان سفارش مى‏كنم، زيرا من از جد شما پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم كه مى‏فرمود:

«اصلاح دادن بين مردم از نماز و روزه يك سال برتر است» (65432- 65400).

خدا را! خدا را! در باره يتيمان، نكند آنان گاهى سير و گاه گرسنه بمانند، و حقوقشان ضايع گردد! خدا را! خدا را! در باره همسايگان، حقوقشان را رعايت كنيد كه وصيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم شماست، همواره به خوشرفتارى با همسايگان سفارش مى‏كرد تا آنجا كه گمان برديم براى آنان ارثى معين خواهد كرد (65459- 65433).

خدا را! خدا را! در باره قرآن، مبادا ديگران در عمل كردن به دستوراتش از شما پيشى گيرند.

خدا را! خدا را! در باره نماز، چرا كه ستون دين شماست.

خدا را! خدا را! در باره خانه خدا، تا هستيد آن را خالى مگذاريد، زيرا اگر كعبه خلوت شود، مهلت داده نمى‏شويد.

خدا را! خدا را! در باره جهاد با اموال و جانها و زبان‏هاى خويش در راه خدا (65505- 65460).

بر شما باد به پيوستن با يكديگر، و بخشش همديگر، مبادا از هم روى گردانيد، و پيوند دوستى را از بين ببريد. امر به معروف و نهى از منكر را ترك نكنيد كه بدهاى شما بر شما مسلط مى‏گردند، آنگاه هر چه خدا را بخوانيد جواب ندهد (65532- 65506)! (سپس فرمود).

2 سفارش به رعايت مقررات عدالت در قصاص‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 561

اى فرزندان عبد المطلب: مبادا پس از من دست به خون مسلمين فرو بريد [و دست به كشتار بزنيد] و بگوييد، امير مؤمنان كشته شد، بدانيد جز كشنده من كسى ديگر نبايد كشته شود (65554- 65533). درست بنگريد! اگر من از ضربت او مردم، او را تنها يك ضربت بزنيد، و دست و پا و ديگر اعضاى او را مبريد، من از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: «بپرهيزيد از بريدن اعضاى مرده، هر چند سگ ديوانه باشد» (65581- 65555).

(2048)

ترجمه نامه 48

(نامه به معاويه در ماه صفر سال 38 هجرى در صفين)

اندرز دادن دشمن‏

همانا ستمگرى و دروغ پردازى، انسان را در دين و دنيا رسوا مى‏كند، و عيب او را نزد عيب جويان آشكار مى‏سازد، و تو مى‏دانى آنچه كه از دست رفت باز نمى‏گردد. گروهى باطل طلبيدند، و خواستند با تفسير دروغين، حكم خدا را دگرگون سازند، و خدا آنان را دروغگو خواند (65624- 65582). معاويه، از روزى بترس كه صاحبان كارهاى پسنديده خوشحالند، و تأسف مى‏خوردند كه چرا عملشان اندك است، آن روز كسانى كه مهار خويش در دست شيطان دادند سخت پشيمانند (65641- 65625).

تو ما را به داورى قرآن خواندى،[[54]](#footnote-54) در حالى كه خود اهل قرآن نيستى، و ما هم پاسخ مثبت به تو نداديم، بلكه داورى قرآن را گردن نهاديم. با درود (65663- 65642).

(2049)

ترجمه نامه 49

(نامه ديگرى به معاويه)

هشدار به معاويه از دنيا پرستى‏

پس از ياد خدا و درود! همانا دنيا انسان را به خود سرگرم و از ديگر چيزها باز مى‏دارد. دنيا پرستان چيزى از دنيا به دست نمى‏آوردند جز آن كه درى از حرص به رويشان گشوده، و آتش عشق آنان تندتر مى‏گردد، كسى كه به دنياى حرام برسد از آنچه به دست آورده راضى و بى نياز نمى‏شود، و در فكر آن است كه به دست نياورده، اما سر انجام آن، جدا شدن از فراهم آورده‏ها، و به هم ريختن بافته شده‏هاست (65714- 65664). اگر از آنچه گذشته عبرت گيرى، آنچه را كه باقى مانده مى‏توانى حفظ كنى. با درود (65724- 65715).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) وقتى جنگ بين دو سپاه امام و شاميان گسترده شد و در شب ليلة الهرير، لشكر امام ضربه‏هاى كارى و نهايى را بر سپاهيان شام وارد ساختند و معاويه قصد فرار داشت بدستور عمرو عاص قرآن بر سر نيزه زدند تا كوفيان را از پيشروى باز دارند كه با اين حيله جان سالم بدر برند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 563

(2050)

ترجمه نامه 50

(نامه به فرماندهان سپاه)

1 پرهيز از غرور زدگى در نعمت‏ها

از بنده خدا، على بن ابى طالب، امير مؤمنان به نيروهاى مسلح و مرز داران كشور (65745- 65725) پس از ياد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است كه اگر اموالى به دست آورد، يا نعمتى مخصوص او شد، دچار دگرگونى نشود، و با آن اموال و نعمت‏ها، بيشتر به بندگان خدا نزديك گردد و به برادرانش مهربانى بيشترى روا دارد (65778- 65746).

2 مسئوليت‏هاى رهبرى و نظاميان‏

آگاه باشيد! حق شما بر من آن است كه جز اسرار جنگى هيچ رازى را از شما پنهان ندارم، و كارى را جز حكم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما كوتاهى نكرده و در وقت تعيين شده آن بپردازم، و با همه شما به گونه‏اى مساوى رفتار كنم (65818- 65779).

پس وقتى من مسئوليت‏هاى ياد شده را انجام دهم، بر خداست كه نعمت‏هاى خود را بر شما ارزانى دارد (65825- 65819)، و اطاعت من بر شما لازم است، و نبايد از فرمان من سرپيچى كنيد، و در انجام آنچه صلاح است سستى ورزيد، و براى رسيدن به حق تلاش كنيد، حال اگر شما پايدارى نكنيد، خوارترين افراد نزد من انسان كج رفتار است، كه او را به سختى كيفر خواهم داد، و هيچ راه فرارى نخواهد داشت (65870- 65826)، پس دستور العمل‏هاى ضرورى را از فرماندهانتان دريافت داشته، و از فرماندهان خود در آنچه كه خدا امور شما را اصلاح مى‏كند، اطاعت كنيد، با درود (65885- 65871).

(2051)

ترجمه نامه 51

(نامه به كارگزاران بيت المال)

اخلاق اجتماعى كارگزاران اقتصادى‏

از بنده خدا على امير مؤمنان به كارگزاران جمع آورى ماليات.

پس از ياد خدا و درود. همانا كسى كه از روز قيامت نترسد، زاد و توشه‏اى از پيش نخواهد فرستاد (65918- 65886). بدانيد مسئوليتى را كه به عهده گرفته‏ايد اندك اما پاداش آن فراوان است، اگر براى آنچه كه خدا نهى كرد «مانند ستمكارى و دشمنى» كيفرى نبود. براى رسيدن به پاداش در ترك آن نيز عذرى وجود نداشت (65953- 65919)، در روابط خود با مردم انصاف داشته باشيد، و در بر آوردن نيازهايشان شكيبا باشيد. همانا شما خزانه‏داران مردم. و نمايندگان ملت،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 565

و سفيران پيشوايان هستيد، هرگز كسى را از نيازمندى او باز نداريد، و از خواسته‏هاى مشروعش محروم نسازيد (65980- 65954)، و براى گرفتن ماليات از مردم، لباس‏هاى تابستانى يا زمستانى، و مركب سوارى، و برده كارى او را نفروشيد (65999- 65981)، و براى گرفتن درهمى، كسى را با تازيانه نزنيد، و به مال كسى «نمازگزار باشد، يا غير مسلمانى كه در پناه اسلام است»[[55]](#footnote-55) دست اندازى نكنيد، جز اسب يا اسلحه‏اى كه براى تجاوز به مسلمان‏ها به كار گرفته مى‏شود.

زيرا براى مسلمان جايز نيست آنها را در اختيار دشمنان اسلام بگذارد، تا نيرومندتر از سپاه اسلام گردند (66042- 66000).

از پند دادن به نفس خويش هيچ گونه كوتاهى نداشته، از خوشرفتارى با سپاهيان، و كمك به رعايا، و تقويت دين خدا، غفلت نكنيد (66061- 66043)، و آنچه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهيد. همانا خداى سبحان از ما و شما خواسته است كه در شكرگزارى كوشا بوده، و با تمام قدرت او را يارى كنيم، «و نيرويى جز از جانب خدا نيست» (66093- 66062).

(2052)

ترجمه نامه 52

(نامه به فرمانداران شهرها در باره وقت نماز) (66104- 66094)

وقت‏هاى نماز پنجگانه‏

پس از ياد خدا و درود! نماز ظهر را با مردم وقتى بخوانيد كه آفتاب به طرف مغرب رفته، سايه آن به اندازه ديوار آغل بز گسترده شود، و نماز عصر را با مردم هنگامى بخوانيد كه خورشيد سفيد است و جلوه دارد و پاره‏اى از روز مانده كه تا غروب مى‏توان دو فرسخ راه را پيمود (66131- 66105). و نماز مغرب را با مردم زمانى بخوانيد كه روزه دار افطار، و حاجى از عرفات به سوى منى كوچ مى‏كند. و نماز عشاء را با مردم وقتى بخوانيد كه شفق پنهان، و يك سوم از شب بگذرد، و نماز صبح را با مردم هنگامى بخوانيد كه شخص چهره همراه خويش را بشناسد (66162- 66132)، و نماز جماعت را در حد ناتوان آنان بگزاريد، و فتنه‏گر مباشيد (66171- 66163).

(2053)

ترجمه نامه 53

(نامه به مالك اشتر،[[56]](#footnote-56) در سال 38 هجرى هنگامى كه او را به فرماندارى مصر برگزيد، آن هنگام كه اوضاع محمد بن ابى بكر متزلزل شد، و از طولانى‏ترين نامه‏هاست كه زيبايى‏هاى تمام نامه‏ها را دارد) (66201- 66172).

بنام خداوند بخشنده و مهربان، اين فرمان بنده خدا على امير مؤمنان، به مالك اشتر پسر حارث‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) منظور ذمى است، يهوديان و مسيحيانى كه در پناه دولت اسلامى زندگى مى‏كردند.

(2) مالك در سرزمين «يمن» در روستاى «بيشه» چشم به دنيا گشود. از قبيله «مذحج» بود كه بعدها به مالك اشتر معروف شد، و پدرش يغوث بن نخع مى‏باشد كه به مالك نخعى «جد پدرى» نيز معروف شد، مالك پس از رحلت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در جنگ با روميان شركت كرد، و از شام به كمك سعد وقاص آمده در فتح ايران رفت. در حكومت عثمان با فرماندار فاسد او در كوفه درگير شد، و اول كسى بود كه با امام على عليه السلام بيعت كرد، مردم كوفه را براى جنگ جمل او آماده ساخت، و در جنگ جمل بود كه لياقت و شجاعت او شهره شد، در صفين نقش تعيين كننده داشت، نه تنها در شجاعت بلكه در عبادت و ايمان و تقوا نيز مشهور بود و در سال 38 هجرى در روستاى «قلزم» بين راه مصر توسط جاسوسان معاويه با زهر مسموم و به شهادت رسيد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 567

است، در عهدى كه با او دارد، هنگامى كه او را به فرماندارى مصر بر مى‏گزيند تا خراج آن ديار را جمع آورد، و با دشمنانش نبرد كند، كار مردم را اصلاح، و شهرهاى مصر را آباد سازد (66235- 66202).

1 ضرورت خود سازى‏

او را به ترس از خدا فرمان مى‏دهد، و اينكه اطاعت خدا را بر ديگر كارها مقدم دارد، و آنچه در كتاب خدا آمده، از واجبات و سنت‏ها را پيروى كند، دستوراتى كه جز با پيروى آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضايع كردن آن جنايتكار نخواهد گرديد (66266- 66236).

به او فرمان مى‏دهد كه خدا را با دل و دست و زبان يارى كند، زيرا خداوند پيروزى كسى را تضمين كند كه او را يارى دهد، و بزرگ دارد آن كس را كه او را بزرگ شمارد (66288- 66267).

و به او فرمان مى‏دهد تا نفس خود را از پيروى آرزوها باز دارد، و به هنگام سركشى رامش كند، كه: «همانا نفس همواره به بدى وا مى‏دارد جز آن كه خدا رحمت آورد» (66307- 66289) پس اى مالك بدان! من تو را به سوى شهرهايى فرستادم كه پيش از تو دولت‏هاى عادل يا ستمگرى بر آن حكم راندند، و مردم در كارهاى تو چنان مى‏نگرند كه تو در كارهاى حاكمان پيش از خود مى‏نگرى، و در باره تو آن مى‏گويند كه تو نسبت به زمامداران گذشته مى‏گويى (66348- 66308)، و همانا نيكوكاران را به نام نيكى توان شناخت كه خدا از آنان بر زبان بندگانش جارى ساخت.

پس نيكوترين اندوخته تو بايد اعمال صالح و درست باشد (66367- 66349)، هواى نفس را در اختيار گير، و از آنچه حلال نيست خويشتن دارى كن، زيرا بخل ورزيدن به نفس خويش، آن است كه در آنچه دوست دارد، يا براى او ناخوشايند است، راه انصاف پيمايى.

2 اخلاق رهبرى (روش برخورد با مردم)

مهربانى با مردم را پوشش دل خويش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش (66396- 66368). مبادا هرگز، چونان حيوان شكارى باشى كه خوردن آنان را غنيمت دانى، زيرا مردم دو دسته‏اند، دسته‏اى برادر دينى تو، و دسته ديگر همانند تو در آفرينش مى‏باشند.[[57]](#footnote-57) اگر گناهى از آنان سر مى‏زند يا علت‏هايى بر آنان عارض مى‏شود، يا خواسته و ناخواسته، اشتباهى مرتكب مى‏گردند (66432- 66397)، آنان را ببخشاى و بر آنان آسان گير، آن گونه كه دوست دارى خدا تو را ببخشايد و بر تو آسان گيرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن كس كه تو را فرماندارى مصر داد والاتر است، كه انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسيله آزمودن تو قرار داده است (66468- 66433). هرگز با خدا مستيز، كه تو را از كيفر او نجاتى نيست، و از بخشش و رحمت او بى‏نياز نخواهى بود. بر بخشش ديگران پشيمان مباش، و از كيفر كردن شادى مكن (66496- 66469)، و از خشمى كه توانى از آن رها گردى شتاب نداشته باش. به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نيز فرمان مى‏دهم، پس بايد اطاعت شود،[[58]](#footnote-58) كه اين گونه خود بزرگ بينى دل را فاسد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى تفكر: راسيزم‏RACISM (نژاد پرستى) و آپارتايدAPARTHEID (نژاد پرستى) و نفى: اليتيسم‏ELITISM (خود برتر بينى و نخبه گرايى) و تأييد: انتر ناسيوناليسم‏INTERNATIONALISM و كاسموپوليتانيسم‏COSMOPOLITANISM كه همه ملتها برادر و برابرند.

(2)- نفى حكومت: ابسولوتيسم‏ABSOLUTISM (حكومتهاى مطلقه و استبدادى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 569

و دين را پژمرده، و موجب زوال نعمت‏هاست (66523- 66497). و اگر با مقام و قدرتى كه دارى، دچار تكبر يا خود بزرگ بينى شدى به بزرگى حكومت پروردگار كه برتر از تو است بنگر (66551- 66524)، كه تو را از آن سركشى نجات مى‏دهد، و تند روى تو را فرو مى‏نشاند، و عقل و انديشه‏ات را به جايگاه اصلى باز مى‏گرداند (66570- 66552).

3 پرهيز از غرور و خود پسندى‏

بپرهيز كه خود را در بزرگى همانند خداوند پندارى، و در شكوه خداوندى همانند او دانى، زيرا خداوند هر سركشى را خوار مى‏سازد، و هر خود پسندى را بى‏ارزش مى‏كند (66590- 66571). با خدا و با مردم، و با خويشاوندان نزديك، و با افرادى از رعيت خود كه آنان را دوست دارى، انصاف را رعايت كن، كه اگر چنين نكنى ستم روا داشتى (66612- 66591)، و كسى كه به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جاى بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را كه خدا دشمن شود، دليل او را نپذيرد، كه با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه كه باز گردد، يا توبه كند (66636- 66613)، و چيزى چون ستمكارى نعمت خدا را دگرگون نمى‏كند، و كيفر او را نزديك نمى‏سازد، كه خدا دعاى ستمديدگان را مى‏شنود و در كمين ستمكاران است (66660- 66637).

4 مردم گرايى، حق گرايى‏

دوست داشتنى‏ترين چيزها در نزد تو، در حق ميانه‏ترين، و در عدل فراگيرترين، و در جلب خشنودى مردم گسترده‏ترين باشد، كه همانا خشم عمومى مردم، خشنودى خواص (نزديكان) را از بين مى‏برد، اما خشم خواص را خشنودى همگان بى‏أثر مى‏كند (66690- 66661). خواص جامعه، همواره بار سنگينى را بر حكومت تحميل مى‏كنند زيرا در روزگار سختى ياريشان كمتر، و در اجراى عدالت از همه ناراضى‏تر، و در خواسته‏هايشان پافشارتر، و در عطا و بخشش‏ها كم سپاس‏تر، و به هنگام منع خواسته‏ها دير عذر پذيرتر، و در برابر مشكلات كم استقامت‏تر مى‏باشند (66732- 66691). در صورتى كه ستون‏هاى استوار دين، و اجتماعات پرشور مسلمين، و نيروهاى ذخيره دفاعى، عموم مردم مى‏باشند، پس به آنها گرايش داشته و اشتياق تو با آنان باشد (66751- 66733).

5 ضرورت راز دارى‏

از رعيت، آنان را كه عيب جوترند از خود دور كن‏[[59]](#footnote-59)، زيرا مردم عيوبى دارند كه رهبر امت در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آنچه بر تو پنهان است آشكار گردانى، و آنچه كه هويداست بپوشانى (66782- 66752)، كه داورى در آنچه از تو پنهان است با خداى جهان مى‏باشد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى: آپورتونيسم‏OPPORTUNISM (فرصت طلبى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 571

پس چندان كه مى‏توانى زشتى‏ها را بپوشان، تا آن را كه دوست دارى بر رعيت پوشيده ماند خدا بر تو بپوشاند (66801- 66783)، گره هر كينه‏اى را در مردم بگشاى، و رشته هر نوع دشمنى را قطع كن، و از آنچه كه در نظر روشن نيست كناره گير. در تصديق سخن چين شتاب مكن، زيرا سخن چين گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر مى‏شود اما خيانتكار است (66834- 66802).

6 جايگاه صحيح مشورت‏

بخيل را در مشورت كردن دخالت نده، كه تو را از نيكوكارى باز مى‏دارد، و از تنگدستى مى‏ترساند. ترسو را در مشورت كردن دخالت نده، كه در انجام كارها روحيه تو را سست مى‏كند. حريص را در مشورت كردن دخالت نده، كه حرص را با ستمكارى در نظرت زينت مى‏دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگونى هستند كه ريشه آنها بدگمانى به خداى بزرگ است (66872- 66835).

بدترين وزيران تو، كسى است كه پيش از تو وزير بدكاران بوده، و در گناهان آنان شركت داشته، پس مبادا چنين افرادى محرم راز تو باشند، زيرا كه آنان ياوران گناهكاران، و يارى دهندگان ستمكارانند (66895- 66873).

تو بايد جانشينانى بهتر از آنان داشته باشى كه قدرت فكرى امثال آنها را داشته، اما گناهان و كردار زشت آنها را نداشته باشند: كسانى كه ستمكارى را بر ستمى يارى نكرده، و گناه كارى را در گناهى كمك نرسانده باشند (66927- 66896).

هزينه اين گونه از افراد بر تو سبك‏تر، و ياريشان بهتر، و مهربانيشان بيشتر، و دوستى آنان با غير تو كمتر است. آنان را از خواص، و دوستان نزديك، و راز داران خود قرار ده (66949- 66928)، سپس از ميان آنان افرادى را كه در حق گويى از همه صريح‏ترند، و در آنچه را كه خدا براى دوستانش نمى‏پسندد تو را مدد كار نباشند، انتخاب كن، چه خوشايند تو باشد يا ناخوشايند (66973- 66950).

7 اصول روابط اجتماعى رهبران‏

تا مى‏توانى با پرهيزكاران و راستگويان بپيوند، و آنان را چنان پرورش ده كه تو را فراوان نستايند، و تو را براى اعمال زشتى كه انجام نداده‏اى تشويق نكنند، كه ستايش بى‏اندازه، خود پسندى مى‏آورد، و انسان را به سركشى وا مى‏دارد (66999- 66974).

هرگز نيكو كار و بدكار در نظرت يكسان نباشند، زيرا نيكوكاران در نيكوكارى بى‏رغبت، و بدكاران در بد كارى تشويق مى‏گردند، پس هر كدام از آنان را بر أساس كردارشان پاداش ده (67029- 67000).

بدان اى مالك! هيچ وسيله‏اى براى جلب اعتماد والى به رعيت بهتر از نيكوكارى به مردم، و تخفيف ماليات، و عدم اجبار مردم به كارى كه دوست ندارند، نمى‏باشد (67056- 67030)، پس در اين راه آنقدر بكوش تا به وفادارى رعيت، خوشبين شوى، كه اين خوشبينى رنج طولانى مشكلات را از تو بر مى‏دارد (67074- 67057)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 573

پس به آنان كه بيشتر احسان كردى بيشتر خوشبين باش، و به آنان كه بد رفتارى كردى بد گمان‏تر باش (67085- 67075). و آداب پسنديده‏اى را كه بزرگان اين امت به آن عمل كردند، و ملت اسلام با آن پيوند خورده، و رعيت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و آدابى كه به سنت‏هاى خوب گذشته زيان وارد مى‏كند[[60]](#footnote-60)، پديد نياور، كه پاداش براى آورنده سنت، و كيفر آن براى تو باشد كه آنها را در هم شكستى (67134- 67086). با دانشمندان، فراوان گفتگو كن، و با حكيمان فراوان بحث كن، كه مايه آبادانى و اصلاح شهرها، و برقرارى نظم و قانونى است كه در گذشته نيز وجود داشت (67155- 67135).

8 شناخت اقشار گوناگون اجتماعى‏

اى مالك بدان! مردم از گروه‏هاى گوناگونى مى‏باشند كه اصلاح هر يك جز با ديگرى امكان ندارد، و هيچ يك از گروه‏ها از گروه ديگر بى‏نياز نيست. از آن قشرها، لشكريان خدا، و نويسندگان عمومى و خصوصى، قضات دادگستر، كارگزاران عدل و نظم اجتماعى (67190- 67156)، جزيه دهندگان، پرداخت كنندگان ماليات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پيشه‏وران، و نيز طبقه پايين جامعه، يعنى نيازمندان و مستمندان مى‏باشند (67217- 67191)، كه براى هر يك خداوند سهمى مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن يا سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم تعيين كرده كه پيمانى از طرف خداست و نگهدارى آن بر ما لازم است (67239- 67218). پس سپاهيان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعيت، و زينت و وقار زمامداران، شكوه دين، و راههاى تحقق امنيت كشورند. امور مردم جز با سپاهيان استوار نگردد (67259- 67240)، و پايدارى سپاهيان جز به خراج و ماليات رعيت انجام نمى‏شود كه با آن براى جهاد با دشمن تقويت گردند، و براى اصلاح امور خويش به آن تكيه كنند، و نيازمندى‏هاى خود را برطرف سازند (67286- 67260).[[61]](#footnote-61) سپس سپاهيان و مردم، جز با گروه سوم نمى‏توانند پايدار باشند، و آن قضات، و كارگزاران دولت، و نويسندگان حكومتند، كه قراردادها و معاملات را استوار مى‏كنند، و آنچه به سود مسلمانان است فراهم مى‏آورند، و در كارهاى عمومى و خصوصى مورد اعتمادند (67316- 67287). و گروه‏هاى ياد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنايع نمى‏توانند دوام بياورند، زيرا آنان وسائل زندگى را فراهم مى‏آورند، و در بازارها عرضه مى‏كنند، و بسيارى از وسايل زندگى را با دست مى‏سازند كه از توان ديگران خارج است (67345- 67317). قشر ديگر، طبقه پايين از نيازمندان و مستمندانند كه بايد به آنها بخشش و يارى كرد (67358- 67346).

براى تمام اقشار گوناگون ياد شده، در پيشگاه خدا گشايشى است، و همه آنان به مقدارى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به نقد: ترديسيوناليسم‏TRADITIONALISM (احترام به اصالت سنن و آداب) و نقد ريتو آليسم‏RITUALISM (آداب پرستى افراطى) كه عكس ديالكتيك‏DIALECTIC (تغيير عمومى) است، از ديدگاه امام (ع) نه همه سنتها اصالت دارند و نه همه سنت‏ها را بايد طرد كرد، بلكه با ارزيابى صحيح بايد آداب و سنن نيكو را محترم شمرد.

(2)- نقد ميليتاريسم‏MILITATISM (اصالت دادن به امور نظامى) كه ارتش و نظاميان با اينكه جايگاه مهم و ارزشمندى در جامعه اسلامى دارند، اما نبايد به نظامى و نظامى‏گرى اصالت داد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 575

كه امورشان اصلاح شود بر زمامدار، حقى مشخص دارند، و زمامدار از انجام آنچه خدا بر او واجب كرده است نمى‏تواند موفق باشد جز آن كه تلاش فراوان نمايد، و از خدا يارى بطلبد، و خود را براى انجام حق آماده سازد، و در همه كارها، آسان باشد يا دشوار، شكيبايى ورزد (67401- 67359).

اول سيماى نظاميان‏

براى فرماندهى سپاه كسى را برگزين كه خيرخواهى او براى خدا و پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و امام تو بيشتر، و دامن او پاك‏تر، شكيبايى او برتر باشد، از كسانى كه دير به خشم آيد، و عذر پذيرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد كند، درشتى او را به تجاوز نكشاند، و ناتوانى او را از حركت باز ندارد (67443- 67402).

سپس در نظاميان با خانواده‏هاى ريشه‏دار، داراى شخصيت حساب شده، خاندانى پارسا، داراى سوابقى نيكو و درخشان، كه دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزديك بر قرار كن، آنان همه بزرگوارى را در خود جمع كرده، و نيكى‏ها را در خود گرد آورده‏اند (67473- 67444). پس در كارهاى آنان به گونه‏اى بينديش كه پدرى مهربان در باره فرزندش مى‏انديشد، و مبادا آنچه را كه آنان را بدان نيرومند مى‏كنى در نظرت بزرگ جلوه كند، و نيكوكارى تو نسبت به آنان- هر چند اندك باشد- خوار مپندار، زيرا نيكى، آنان را به خيرخواهى تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نيكو گرداند (67510- 67474)، و رسيدگى به امور كوچك آنان را به خاطر رسيدگى به كارهاى بزرگشان وامگذار، زيرا از نيكى اندك تو سود مى‏برند، و به نيكى‏هاى بزرگ تو بى‏نياز نيستند (67532- 67511).

برگزيده‏ترين فرماندهان سپاه تو، كسى باشد كه از همه بيشتر به سربازان كمك رساند، و از امكانات مالى خود بيشتر در اختيارشان گذارد، به اندازه‏اى كه خانواده‏هايشان در پشت جبهه، و خودشان در آسايش كامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به يك چيز بينديشند.

همانا مهربانى تو نسبت به سربازان، دل‏هايشان را به تو مى‏كشاند (67570- 67533)، و همانا برترين روشنى چشم زمامداران، برقرارى عدل در شهرها و آشكار شدن محبت مردم نسبت به رهبر است (67584- 67571)، كه محبت دلهاى رعيت جز با پاكى قلب‏ها پديد نمى‏آيد، و خيرخواهى آنان زمانى است كه با رغبت و شوق پيرامون رهبر را گرفته، و حكومت بار سنگينى را بر دوش رعيت نگذاشته باشد، و طولانى شدن مدت زمامدارى بر ملت ناگوار نباشد (67610- 67585).

پس آرزوهاى سپاهيان را بر آور، و همواره از آنان ستايش كن، و كارهاى مهمى كه انجام داده‏اند بر شمار، زيرا يادآورى كارهاى ارزشمند آنان، شجاعان را بر مى‏انگيزاند، و ترسوها را به تلاش وامى‏دارد، انشاء الله (67639- 67611). و در يك ارزشيابى دقيق، رنج و زحمات هر يك از آنان را شناسايى كن، و هرگز تلاش و رنج كسى را به حساب ديگرى نگذاشته،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 577

و ارزش خدمت او را ناچيز مشمار، تا شرافت و بزرگى كسى موجب نگردد كه كار كوچكش را بزرگ بشمارى، يا گمنامى كسى باعث شود كه كار بزرگ او را ناچيز بدانى (67685- 67640).

مشكلاتى كه در احكام نظاميان براى تو پديد مى‏آيد، و امورى كه براى تو شبهه ناكند، به خدا، و رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم باز گردان (67700- 67686)، زيرا خدا براى مردمى كه علاقه داشته هدايتشان كند فرموده است:

«اى كسانى كه ايمان آورديد، از خدا و رسول و امامانى كه از شما هستند اطاعت كنيد، و اگر در چيزى نزاع داريد، آن را به خدا و رسولش باز گردانيد» (67729- 67701) پس باز گرداندن چيزى به خدا، يعنى عمل كردن به قرآن، و باز گرداندن به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم يعنى عمل كردن به سنت او كه وحدت بخش است، نه عامل پراكندگى (67744- 67730).

دوم سيماى قضات و داوران‏

سپس از ميان مردم، برترين فرد نزد خود را براى قضاوت انتخاب كن، كسانى كه مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نياورد، و برخورد مخالفان با يكديگر او را خشمناك نسازد، در اشتباهاتش پافشارى نكند، و بازگشت به حق پس از آگاهى براى او دشوار نباشد، طمع را از دل ريشه كن كند، و در شناخت مطالب با تحقيقى اندك رضايت ندهد (67789- 67745)، و در شبهات از همه با احتياطتر عمل كند، و در يافتن دليل اصرار او از همه بيشتر باشد، و در مراجعه پياپى شاكيان خسته نشود، در كشف امور از همه شكيباتر، و پس از آشكار شدن حقيقت، در فصل خصومت از همه برنده‏تر باشد، كسى كه ستايش فراوان او را فريب ندهد، و چرب زبانى او را منحرف نسازد و چنين كسانى بسيار اندكند (67822- 67790)!!.

پس از انتخاب قاضى، هر چه بيشتر در قضاوت‏هاى او بينديش، و آنقدر به او ببخش كه نيازهاى او بر طرف گردد، و به مردم نيازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامى دار كه نزديكان تو، به نفوذ در او طمع نكنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در أمان باشد (67858- 67823).

در دستوراتى كه دادم نيك بنگر كه همانا اين دين در دست بدكاران اسير گشته بود، كه با نام دين به هوا پرستى پرداخته، و دنياى خود را به دست مى‏آوردند (67879- 67859).

سوم سيماى كارگزاران دولتى‏

سپس در امور كارمندانت بينديش، و پس از آزمايش به كارشان بگمار، و با ميل شخصى، و بدون مشورت با ديگران آنان را به كارهاى مختلف وادار نكن، زيرا نوعى ستمگرى و خيانت است (67899- 67880). كارگزاران دولتى را از ميان مردمى با تجربه و با حيا،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 579

از خاندان‏هاى پاكيزه و با تقوى، كه در مسلمانى سابقه درخشانى دارند انتخاب كن، زيرا اخلاق آنان گرامى‏تر، و آبرويشان محفوظتر، و طمع و روزى‏شان كمتر، و آينده نگرى آنان بيشتر است (67932- 67900).

سپس روزى فراوان بر آنان ارزانى دار، كه با گرفتن حقوق كافى در اصلاح خود بيشتر مى‏كوشند، و با بى‏نيازى، دست به اموال بيت المال نمى‏زنند، و اتمام حجتى است بر آنان اگر فرمانت را نپذيرند يا در امانت تو خيانت كنند (67960- 67933).

سپس رفتار كارگزاران را بررسى كن، و جاسوسانى راستگو، و وفا پيشه بر آنان بگمار، كه مراقبت و بازرسى پنهانى تو از كار آنان، سبب امانت دارى، و مهربانى با رعيت خواهد بود (67985- 67961).

و از همكاران نزديكت سخت مراقبت كن، و اگر يكى از آنان دست به خيانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خيانت را تأييد كرد، به همين مقدار گواهى قناعت كرده (68005- 67986) او را با تازيانه كيفر كن، و آنچه از اموال كه در اختيار دارد از او باز پس گير، سپس او را خوار دار، و خيانتكار بشمار، و طوق بد نامى به گردنش بيفكن (68027- 68006).

چهارم سيماى ماليات دهندگان‏

ماليات و بيت المال را به گونه‏اى وارسى كن كه صلاح ماليات دهندگان باشد، زيرا بهبودى ماليات و ماليات دهندگان، عامل اصلاح امور ديگر اقشار جامعه مى‏باشد، و تا امور ماليات دهندگان اصلاح نشود كار ديگران نيز سامان نخواهد گرفت زيرا همه مردم نان خور ماليات و ماليات دهندگانند (68057- 68028).

بايد تلاش تو در آبادانى زمين بيشتر از جمع آورى خراج باشد كه خراج جز با آبادانى فراهم نمى‏گردد، و آن كس كه بخواهد خراج را بدون آبادانى مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حكومتش جز اندك مدتى دوام نياورد (68092- 68058).

پس اگر مردم شكايت كردند، از سنگينى ماليات، يا آفت زدگى، يا خشك شدن آب چشمه‏ها، يا كمى باران، يا خراب شدن زمين در سيلاب‏ها، يا خشكسالى، در گرفتن ماليات به ميزانى تخفيف ده تا امورشان سامان گيرد (68119- 68093)، و هرگز تخفيف دادن در خراج تو را نگران نسازد زيرا آن، اندوخته‏اى است كه در آبادانى شهرهاى تو، و آراستن ولايت‏هاى تو نقش دارد (68139- 68120)، و رعيت تو را مى‏ستايند، و تو از گسترش عدالت ميان مردم خشنود خواهى شد، و به افزايش قوت آنان تكيه خواهى كرد، بدانچه در نزدشان اندوختى و به آنان بخشيدى، و با گسترش عدالت در بين مردم، و مهربانى با رعيت، به آنان اطمينان خواهى داشت (68168- 68140)، آنگاه اگر در آينده كارى پيش آيد

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 581

و به عهده‏شان بگذارى، با شادمانى خواهند پذيرفت، زيرا عمران و آبادى، قدرت تحمل مردم را زياد مى‏كند (68188- 68169).

همانا ويرانى زمين به جهت تنگدستى كشاورزان است، و تنگدستى كشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانى است كه به آينده حكومتشان اعتماد ندارند، و از تاريخ گذشتگان عبرت نمى‏گيرند (68213- 68189).

پنجم سيماى نويسندگان و منشيان‏

سپس در امور نويسندگان و منشيان به درستى بينديش، و كارهايت را به بهترين آنان واگذار، و نامه‏هاى محرمانه، كه در بر دارنده سياست‏ها و اسرار تو است، از ميان نويسندگان به كسى اختصاص ده كه صالح‏تر از ديگران باشد، كسى كه گرامى داشتن، او را به سركشى و تجاوز نكشاند تا در حضور ديگران با تو مخالفت كند (68247- 68214)، و در رساندن نامه كار گزارانت به تو، يا رساندن پاسخ‏هاى تو به آنان كوتاهى نكند، و در آنچه براى تو مى‏ستاند يا از طرف تو به آنان تحويل مى‏دهد، فراموش كار نباشد. و در تنظيم هيچ قراردادى سستى نورزد، و در برهم زدن قراردادى كه به زيان توست كوتاهى نكند (68283- 68248)، و منزلت و قدر خويش را بشناسد، همانا آن كه از شناخت قدر خويش عاجز باشد، در شناخت قدر ديگران جاهل‏تر است (68299- 68284).

مبادا در گزينش نويسندگان و منشيان، بر تيز هوشى و اطمينان شخصى و خوش باورى خود تكيه نمايى، زيرا افراد زيرك با ظاهر سازى و خوش خدمتى، نظر زمامداران را به خود جلب مى‏نمايند، كه در پس اين ظاهر سازى‏ها، نه خيرخواهى وجود دارد، و نه از امانت دارى نشانى يافت مى‏شود (68330- 68300)! لكن آنها را با خدماتى كه براى زمامداران شايسته و پيشين انجام داده‏اند بيازماى، به كاتبان و نويسندگانى اعتماد داشته باش كه در ميان مردم آثارى نيكو گذاشته، و به امانت دارى از همه مشهورترند، كه چنين انتخاب درستى نشان دهنده خيرخواهى تو براى خدا، و مردمى است كه حاكم آنانى (68357- 68331).

براى هر يك از كارهايت سرپرستى برگزين كه بزرگى كار بر او چيرگى نيابد، و فراوانى كار او را در مانده نسازد، و بدان كه هر گاه در كار نويسندگان و منشيان تو كمبودى وجود داشته باشد كه تو بى‏خبر باشى خطرات آن دامنگير تو خواهد بود.

ششم سيماى بازرگانان و صاحبان صنايع‏

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنايع بپذير، و آنها را به نيكوكارى سفارش كن، بازرگانانى كه در شهر ساكنند، يا آنان كه همواره در سير و كوچ كردن مى‏باشند، و بازرگانانى كه با نيروى جسمانى كار مى‏كنند (68402- 68358)، چرا كه آنان منابع اصلى منفعت، و پديد آورندگان وسايل زندگى و آسايش، و آوردندگان وسايل زندگى از نقاط دور دست و دشوار مى‏باشند، از بيابان‏ها و درياها، و دشت‏ها و كوهستان‏ها، جاهاى سختى كه مردم در آن اجتماع نمى‏كنند، يا براى رفتن به آنجاها شجاعت ندارند. بازرگانان مردمى آرامند،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 583

و از ستيزه جويى آنان ترسى وجود نخواهد داشت، مردمى آشتى طلبند كه فتنه انگيزى ندارند (68442- 68403).

در كار آنها بينديش! چه در شهرى باشند كه تو به سر مى‏برى، يا در شهرهاى ديگر، با توجه به آنچه كه تذكر دادم.

اين را هم بدان كه در ميان بازرگانان، كسانى هم هستند كه تنگ نظر و بد معامله و بخيل و احتكار كننده‏اند، كه تنها با زورگويى به سود خود مى‏انديشند. و كالا را به هر قيمتى كه مى‏خواهند مى‏فروشند، كه اين سود جويى و گران فروشى براى همه افراد جامعه زيانبار، و عيب بزرگى بر زمامدار است (68479- 68443).

پس، از احتكار كالا جلوگيرى كن، كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از آن جلوگيرى مى‏كرد، بايد خريد و فروش در جامعه اسلامى، به سادگى و با موازين عدالت انجام گيرد، با نرخ‏هايى كه بر فروشنده و خريدار زيانى نرساند (68504- 68480)، كسى كه پس از منع تو احتكار كند، او را كيفر ده تا عبرت ديگران شود، اما در كيفر او اسراف نكن (68517- 68505).

هفتم سيماى محرومان و مستضعفان‏

سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پايين و محروم جامعه، كه هيچ چاره‏اى ندارند، [و عبارتند] از زمين گيران، نيازمندان، گرفتاران، دردمندان. همانا در اين طبقه محروم گروهى خويشتن دارى كرده، و گروهى به گدايى دست نياز بر مى‏دارند (68544- 68518)، پس براى خدا پاسدار حقى باش كه خداوند براى اين طبقه معين فرموده است: بخشى از بيت المال، و بخشى از غله‏هاى زمين‏هاى غنيمتى اسلام را در هر شهرى به طبقات پايين اختصاص ده، زيرا براى دورترين مسلمانان همانند نزديك‏ترين آنان سهمى مساوى وجود دارد (68574- 68545) و تو مسئول رعايت آن مى‏باشى.

مبادا سر مستى حكومت تو را از رسيدگى به آنان باز دارد، كه هرگز انجام كارهاى فراوان و مهم عذرى براى ترك مسئوليت‏هاى كوچك‏تر نخواهد بود.

همواره در فكر مشكلات آنان باش، و از آنان روى بر مگردان (68601- 68575)، به ويژه امور كسانى را از آنان بيشتر رسيدگى كن كه از كوچكى به چشم نمى‏آيند و ديگران آنان را كوچك مى‏شمارند و كمتر به تو دسترسى دارند.

براى اين گروه، از افراد مورد اطمينان خود كه خدا ترس و فروتنند فردى را انتخاب كن، تا پيرامونشان تحقيق و مسائل آنان را به تو گزارش كنند (68626- 68602). سپس در رفع مشكلاتشان به گونه‏اى عمل كن كه در پيشگاه خدا عذرى داشته باشى، زيرا اين گروه در ميان رعيت بيشتر از ديگران به عدالت نيازمندند، و حق آنان را به گونه‏اى بپرداز كه در نزد خدا معذور باشى (68653- 68627)، از يتيمان خردسال، و پيران سالخورده كه راه چاره‏اى ندارند. و دست نياز بر نمى‏دارند، پيوسته دلجويى كن كه مسئوليتى سنگين بر دوش زمامداران است، اگر چه حق، تمامش سنگين است اما خدا آن را بر مردمى آسان مى‏كند كه آخرت مى‏طلبند، نفس را به شكيبايى وا مى‏دارند، و به وعده‏هاى پروردگار اطمينان دارند (68696- 68654). پس بخشى از وقت خود را به كسانى اختصاص ده كه به تو نياز دارند، تا شخصا به امور آنان رسيدگى كنى، و در مجلس عمومى با آنان بنشين و در برابر خدايى كه تو را آفريده فروتن باش، و سربازان و ياران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور كن تا سخنگوى آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو كند (68731- 68697)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 585

من از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بارها شنيدم كه مى‏فرمود:

«ملتى كه حق ناتوانان را از زورمندان، بى اضطراب و بهانه‏اى باز نستاند، رستگار نخواهد شد» (68752- 68732) پس درشتى و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار كن، و تنگ خويى و خود بزرگ بينى را از خود دور ساز تا خدا درهاى رحمت خود را به روى تو بگشايد، و تو را پاداش اطاعت ببخشايد، آنچه به مردم مى‏بخشى بر تو گوارا باشد، و اگر چيزى را از كسى باز مى‏دارى با مهربانى و پوزش خواهى همراه باشد (68786- 68753).

9 اخلاق اختصاصى رهبرى‏

بخشى از كارها به گونه‏اى است كه خود بايد انجام دهى، مانند پاسخ دادن به كارگزاران دولتى، در آنجا كه منشيان تو از پاسخ دادن به آنها درمانده‏اند، و ديگر، بر آوردن نياز مردم در همان روزى كه به تو عرضه مى‏دارند، و يارانت در رفع نياز آنان ناتوانند (68815- 68787)، كار هر روز را در همان روز انجام ده، زيرا هر روزى، كارى مخصوص به خود دارد.

نيكوترين وقت‏ها و بهترين ساعات شب و روزت را براى خود و خداى خود انتخاب كن، اگر چه همه وقت براى خداست، اگر نيت درست و رعيت در آسايش قرار داشته باشد (68853- 68816).

از كارهايى كه به خدا اختصاص دارد و بايد با اخلاص انجام دهى، انجام واجباتى است كه ويژه پروردگار است، پس در بخشى از شب و روز، وجود خود را به پرستش خدا اختصاص ده، و آنچه تو را به خدا نزديك مى‏كند بى‏عيب و نقصانى انجام ده، اگر چه دچار خستگى جسم شوى (68896- 68854).

هنگامى كه نماز به جماعت مى‏خوانى، نه با طولانى كردن نماز، مردم را بپراكن و نه آن كه آن را تباه سازى، زيرا در ميان مردم، بيمار يا صاحب حاجتى وجود دارد (68917- 68897). آنگاه كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مرا به يمن مى‏فرستاد از او پرسيدم، با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود:

«در حد توان ناتوانان نماز بگذار و بر مؤمنان مهربان باش» (68939- 68918) هيچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، كه پنهان بودن رهبران، نمونه‏اى از تنگ خويى و كم اطلاعى در امور جامعه مى‏باشد (68959- 68940). نهان شدن از رعيت، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشيده است باز مى‏دارد، پس كار بزرگ، اندك، و كار اندك بزرگ جلوه مى‏كند، زيبا زشت، و زشت زيبا مى‏نمايد، و باطل به لباس حق در آيد (68984- 68960). همانا زمامدار، آنچه را كه مردم از او پوشيده دارند نمى‏داند، و حق را نيز نشانه‏اى نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود (69008- 68985)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 587

و تو به هر حال يكى از آن دو نفر مى‏باشى:

يا خود را براى جانبازى در راه حق آماده كرده‏اى كه در اين حال، نسبت به حق واجبى كه بايد بپردازى يا كار نيكى كه بايد انجام دهى ترسى ندارى، پس چرا خود را پنهان مى‏دارى؟ و يا مردى بخيل و تنگ نظرى، كه در اين صورت نيز مردم چون تو را بنگرند مأيوس شده از درخواست كردن باز مانند (69043- 69009).

با اينكه بسيارى از نيازمندى‏هاى مردم رنجى براى تو نخواهد داشت، كه شكايت از ستم دارند يا خواستار عدالتند، يا در خريد و فروش خواهان انصافند (69062- 69044).

10 اخلاق رهبرى با خويشاوندان‏

همانا زمامداران را خواص و نزديكانى است كه خود خواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ريشه ستمكاريشان را با بريدن اسباب آن بخشكان (69084- 69063)، و به هيچ كدام از اطرافيان و خويشاوندانت زمين را واگذار مكن‏[[62]](#footnote-62)، و به گونه‏اى با آنان رفتار كن كه قرار دادى به سودشان منعقد نگردد كه به مردم زيان رساند، مانند آبيارى مزارع، يا زراعت مشترك، كه هزينه‏هاى آن را بر ديگران تحميل كنند، در آن صورت سودش براى آنان، و عيب و ننگش در دنيا و آخرت براى تو خواهد ماند (69126- 69085).

حق را به صاحب حق، هر كس كه باشد، نزديك يا دور، بپرداز، و در اين كار شكيبا باش، و اين شكيبايى را به حساب خدا بگذار، گر چه اجراى حق مشكلاتى براى نزديكانت فراهم آورد، تحمل سنگينى آن را به ياد قيامت بر خود هموار ساز (69160- 69127).

و هر گاه رعيت بر تو بد گمان گردد، عذر خويش را آشكارا با آنان در ميان بگذار، و با اين كار از بدگمانى نجاتشان ده، كه اين كار رياضتى براى خود سازى تو، و مهربانى كردن نسبت به رعيت است، و اين پوزش خواهى تو آنان را به حق وامى‏دارد (69192- 69161).

11 روش برخورد با دشمن‏

هرگز پيشنهاد صلح از طرف دشمن را كه خشنودى خدا در آن است رد مكن، كه آسايش رزمندگان، و آرامش فكرى تو، و امنيت كشور در صلح تأمين مى‏گردد (69215- 69193)[[63]](#footnote-63).

لكن زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از آشتى كردن، زيرا گاهى دشمن نزديك مى‏شود تا غافلگير كند، پس دور انديش باش، و خوشبينى خود را متهم كن (69237- 69216).

حال اگر پيمانى بين تو و دشمن منعقد گرديد، يا در پناه خود او را امان دادى، به عهد خويش وفا دار باش، و بر آنچه بر عهده گرفتى امانت دار باش، و جان خود را سپر پيمان خود گردان (69263- 69238)، زيرا هيچ يك از واجبات الهى همانند وفاى به عهد نيست.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى تفكر: اگوسانتريسم‏EGOCENTRISM (خودمدارى و خود محور بينى)، بلكه بايد به خدا توجه داشت تا انجام وظيفه كرد.

(2) نقد تفكر: پاسى فيسم‏PACIFISM (صلح طلبى) كه با توسل به جنگ مخالفند، بلكه پس از دفاع مقدس اگر دشمن پيشنهاد صلح داد، بايد پذيرفت.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 589

كه همه مردم جهان با تمام اختلافاتى كه در افكار و تمايلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند.

تا آنجا كه مشركين زمان جاهليت به عهد و پيمانى كه با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زيرا كه آينده ناگوار پيمان شكنى را آزمودند (69297- 69264). پس هرگز پيمان شكن مباش، و در عهد خود خيانت مكن، و دشمن را فريب مده، زيرا كسى جز نادان بدكار، بر خدا گستاخى روا نمى‏دارد (69316- 69298)، خداوند عهد و پيمانى كه با نام او شكل مى‏گيرد با رحمت خود مايه آسايش بندگان، و پناهگاه امنى براى پناه آورندگان قرار داده است، تا همگان به حريم أمن آن روى بياورند. پس فساد، خيانت، فريب، در عهد و پيمان راه ندارد (69346- 69317). مبادا قراردادى را امضاء كنى كه در آن براى دغلكارى و فريب راه‏هايى وجود دارد، و پس از محكم كارى و دقت در قرار داد نامه، دست از بهانه جويى بردار (69363- 69347)، مبادا مشكلات پيمانى كه بر عهده‏ات قرار گرفته، و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پيمان شكنى وا دارد، زيرا شكيبايى تو در مشكلات پيمان‏ها كه اميد پيروزى در آينده را به همراه دارد، بهتر از پيمان شكنى است كه از كيفر آن مى‏ترسى، و در دنيا و آخرت نمى‏توانى پاسخ گوى پيمان شكنى باشى (69407- 69364).

12 هشدارها

اول- هشدار از خون ناحق‏

از خونريزى بپرهيز، و از خون ناحق پروا كن، كه هيچ چيز همانند خون ناحق كيفر الهى را نزديك مجازات را بزرگ نمى‏كند، و نابودى نعمت‏ها را سرعت نمى‏بخشد و زوال حكومت را نزديك نمى‏گرداند، و روز قيامت خداى سبحان قبل از رسيدگى اعمال بندگان، نسبت به خون‏هاى ناحق ريخته شده داورى خواهد كرد (69449- 69408)، پس با ريختن خونى حرام، حكومت خود را تقويت مكن. زيرا خون ناحق، پايه‏هاى حكومت را سست، و پست مى‏كند و بنياد آن را بر كنده به ديگرى منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پيشگاه خداوند، عذرى در خون ناحق نخواهى داشت چرا كه كيفر آن قصاص است و از آن گريزى نيست (69481- 69450). اگر به خطا خون كسى ريختى، يا تازيانه يا شمشير، يا دستت دچار تند روى شد،- كه گاه مشتى سبب كشتن كسى مى‏گردد، چه رسد به بيش از آن- مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول باز دارد (69512- 69482)!.

دوم- هشدار از خود پسندى‏

مبادا هرگز دچار خود پسندى گردى! و به خوبى‏هاى خود اطمينان كنى، و ستايش را دوست داشته باشى، كه اينها همه از بهترين فرصت‏هاى شيطان براى هجوم آوردن به توست، و كردار نيك، نيكوكاران را نابود سازد (69539- 69513).

سوم- هشدار از منت گذارى‏

مبادا هرگز با خدمت‏هايى كه انجام دادى بر مردم منت گذارى، يا آنچه را انجام داده‏اى بزرگ بشمارى،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 591

يا مردم را وعده‏اى داده، سپس خلف وعده نمايى (69558- 69540)! منت نهادن، پاداش نيكوكارى را از بين مى‏برد، و كارى را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده عمل كردن، خشم خدا و مردم را بر مى‏انگيزاند كه خداى بزرگ فرمود:

«دشمنى بزرگ نزد خدا آن كه بگوييد و عمل نكنيد» (69587- 69559)

چهارم- هشدار از شتابزدگى‏

مبادا هرگز در كارى كه وقت آن فرا نرسيده شتاب كنى، يا كارى كه وقت آن رسيده سستى ورزى، و يا در چيزى كه (حقيقت آن) روشن نيست ستيزه جويى نمايى و يا در كارهاى واضح و آشكار كوتاهى كنى! تلاش كن تا هر كارى را در جاى خود، و در زمان مخصوص به خود، انجام دهى (69618- 69588).

پنجم هشدار از امتياز خواهى‏

مبادا هرگز در آنچه كه با مردم مساوى هستى امتيازى خواهى! از امورى كه بر همه روشن است، غفلت كنى، زيرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئولى، و به زودى پرده از كارها يك سو رود، و انتقام ستمديده را از تو باز مى‏گيرند (69650- 69619).

باد غرورت، جوشش خشمت، تجاوز دستت، تندى زبانت را در اختيار خود گير، و با پرهيز از شتابزدگى، و فروخوردن خشم، خود را آرامش ده تا خشم فرو نشيند و اختيار نفس در دست تو باشد.

و تو بر نفس مسلط نخواهى شد مگر با ياد فراوان قيامت، و بازگشت به سوى خدا (69690- 69651).

آنچه بر تو لازم است آن كه حكومت‏هاى دادگستر پيشين، سنت‏هاى با ارزش گذشتگان، روش‏هاى پسنديده رفتگان، و آثار پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و واجباتى كه در كتاب خداست، را همواره به ياد آورى (69715- 69691)، و به آنچه ما عمل كرده‏ايم پيروى كنى، و براى پيروى از فرامين اين عهد نامه‏اى كه براى تو نوشته‏ام، و با آن حجت را بر تو تمام كرده‏ام، تلاش كن، زيرا اگر نفس سركشى كرد و بر تو چيره شد عذرى نزد من نداشته باشى (69749- 69716).

از خداوند بزرگ، با رحمت گسترده، و قدرت برترش در انجام تمام خواسته‏ها، درخواست مى‏كنيم كه به آنچه موجب خشنودى اوست ما و تو را موفق فرمايد، كه نزد او و خلق او، داراى عذرى روشن باشيم (69778- 69750)، برخوردار از ستايش بندگان، يادگار نيك در شهرها، رسيدن به همه نعمت‏ها، و كرامت‏ها بوده، و اينكه پايان عمر من و تو را به شهادت و رستگارى ختم فرمايد، كه همانا ما به سوى او باز مى‏گرديم (69806- 69779). با درود به پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم و اهل بيت پاكيزه و پاك او،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 593

درودى فراوان و پيوسته. با درود (69820- 69807).

(2054)

ترجمه نامه 54

(نامه به طلحه و زبير كه ابو جعفر اسكافى‏[[64]](#footnote-64) آن را در كتاب مقامات در بخش فضائل امير المؤمنين عليه السلام آورد كه در سال 36 هجرى نوشته و توسط عمران بن حصين فرستاد) (69853- 69827).

پاسخ به ادعاهاى سران جمل‏

پس از ياد خدا و درود! شما مى‏دانيد- گر چه پنهان مى‏داريد- كه من براى حكومت در پى مردم نرفته، تا آنان به سوى من آمدند، و من قول بيعت نداده تا آن كه آنان با من بيعت كردند، و شما دو نفر از كسانى بوديد كه مرا خواستند و بيعت كردند (69877- 69854).

همانا بيعت عموم مردم با من نه از روى ترس قدرتى مسلط بود، و نه براى به دست آوردن متاع دنيا. اگر شما دو نفر از روى ميل و انتخاب بيعت كرديد تا دير نشده (از راهى كه در پيش گرفته‏ايد) باز گرديد، و در پيشگاه خدا توبه كنيد. و اگر در دل با اكراه بيعت كرديد خود دانيد، زيرا اين شما بوديد كه مرا در حكومت بر خويش راه داديد، اطاعت از من را ظاهر، و نافرمانى را پنهان داشتيد (69914- 69878). به جانم سوگند! شما از ساير مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقيده و پنهان كارى نيستيد. اگر در آغاز بيعت كنار مى‏رفتيد (و بيعت نمى‏كرديد) آسان‏تر بود كه بيعت كنيد و سپس به بهانه سرباز زنيد (69942- 69915). شما پنداشته‏ايد كه من كشنده عثمان مى‏باشم، بياييد تا مردم مدينه كسى بين من و شما داورى كنند، آنان كه نه از من طرفدارى كرده و نه به يارى شما برخاسته، سپس هر كدام به اندازه جرمى كه در آن حادثه داشته، مسؤوليت آن را پذيرا باشد.

اى دو پير مرد، از آنچه در انديشه داريد باز گرديد، هم اكنون بزرگ‏ترين مسئله شما، عار است، پيش از آن كه عار و آتش خشم پروردگار، دامنگيرتان گردد. با درود (69985- 69943).

(2055)

ترجمه نامه 55

(نامه به معاويه كه در سال 37 هجرى پيش از نبرد صفين نوشته شد)

اندرز دادن به دشمن‏

پس از ياد خدا و درود! همانا خداوند سبحان دنيا را براى آخرت قرار داده، و مردم را در دنيا به آزمايش گذاشت، تا روشن شود كدام يك نيكوكارتر است. ما را براى دنيا نيافريده‏اند، و تنها براى دنيا به تلاش فرمان داده نشديم، به دنيا آمديم تا در آن آزمايش گرديم (70025- 69986). و همانا خداوند مرا به تو، و تو را با من آزمود، و يكى از ما را بر ديگرى حجت قرار داد (70038- 70026).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اسكافى از دانشمندان و متكلمان معتزلى بود كه در سال 240 هجرى در بغداد درگذشت.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 595

تو با تفسير دروغين قرآن به دنيا روى آوردى، و چيزى از من درخواست مى‏كنى كه دست و زبانم هرگز به آن نيالود (قتل عثمان).

تو و مردم شام، آن دروغ را ساختيد و به من تهمت زديد تا آگاهان شما مردم ناآگاه را، و ايستادگان شما زمينگير شدگان را بر ضد من تحريك كنند (70065- 70039).

معاويه! از خدا بترس، و با شيطانى كه مهار تو را مى‏كشد، مبارزه كن، و به سوى آخرت كه راه من و تو است باز گرد (70082- 70066)، و بترس از خدا كه به زودى با بلايى كوبنده ريشه‏ات را بر كند، و نسل تو را بر اندازد.

همانا براى تو به خدا سوگند مى‏خورم، سوگندى كه بر آن وفا دارم، اگر روزگار من و تو را در يك جا گرد آورد، هم‏چنان بر سر راه تو خواهم ماند:

«تا خدا ميان ما داورى كند و او بهترين داوران است»

(70119- 70083) (2056)

ترجمه نامه 56

(نامه به فرمانده سپاه، شريح بن هانى كه او را در سال 36 هجرى به سوى شام حركت داد.) (70135- 70120)

اخلاق فرماندهى‏

در هر صبح و شام از خدا بترس، و از فريب كارى دنيا بر نفس خويش بيمناك باش، و هيچ گاه از دنيا ايمن مباش (70153- 70136)، بدان كه اگر براى چيزهايى كه دوست مى‏دارى، يا آنچه را كه خوشايند تو نيست، خود را باز ندارى، هوس‏ها تو را به زيان‏هاى فراوانى خواهند كشيد، سپس نفس خود را باز دار و از آن نگهبانى كن، و به هنگام خشم، بر نفس خويش شكننده و حاكم باش (70183- 70154).

(2057)

ترجمه نامه 57

(نامه به مردم كوفه در سال 36 هجرى هنگام حركت از مدينه به سوى بصره) (70197- 70184)

روش بسيج كردن مردم براى جهاد

پس از ياد خدا و درود! من از جايگاه خود، مدينه بيرون آمدم، يا ستمكارم يا ستم ديده، يا سركشى كردم يا از فرمانم سرباز زدند (70216- 70198). همانا من خدا را به ياد كسى مى‏آورم كه اين نامه به دست او رسد، تا به سوى من كوچ كند: اگر مرا نيكوكار يافت يارى كند، و اگر گناهكار بودم مرا به حق بازگرداند (70236- 70217).

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 597

(2058)

ترجمه نامه 58

(نامه به شهرهاى دور براى روشن ساختن حوادث صفين) (70254- 70237)

افشاى حوادث جنگ صفين‏

آغاز كار چنين بود كه ما با مردم شام ديدار كرديم، كه در ظاهر پروردگار ما يكى، و پيامبر ما يكى، و دعوت ما در اسلام يكى بود (70278- 70255)، و در ايمان به خدا و تصديق كردن پيامبرش، هيچ كدام از ما بر ديگرى برترى نداشت، و با هم وحدت داشتيم جز در خون عثمان كه ما از آن بر كناريم (70303- 70279).

پس به آنان گفتيم: بياييد با خاموش ساختن آتش جنگ، و آرام كردن مردم، به چاره جويى و درمان بپردازيم، تا كار مسلمانان استوار شود، و به وحدت برسند، و ما براى اجراى عدالت نيرومند شويم. اما شاميان پاسخ دادند: «چاره‏اى جز جنگ نداريم» (70329- 70304) پس (از پيشنهاد حق ما) سرباز زدند، و جنگ در گرفت، و تداوم يافت، و آتش آن زبانه كشيد.

پس آنگاه كه دندان جنگ در ما و آنان فرو رفت، و چنگال آن سخت كارگر افتاد، به دعوت ما (صلح و گفتگو) گردن نهادند، و بر آنچه آنان را خوانديم، پاسخ دادند (70357- 70330). ما هم به درخواست آنان پاسخ داديم، و آنچه را خواستند زود پذيرفتيم، تا حجت را بر آنان تمام كنيم، و راه عذر خواهى را ببنديم. (70374- 70358) آنگاه آن كه بر پيمان خود استوار ماند، از هلاكت نجات يافت، و آن كس كه در لجاجت خود پا فشرد، خدا پرده ناآگاهى بر جان او كشيد، و بلاى تيره روزى گرد سرش گردانيد (70403- 70375).

(2059)

ترجمه نامه 59

(نامه به أسود بن قطبه فرمانده لشكر حلوان‏[[65]](#footnote-65) در جنوب شهر سر پل ذهاب امروزى)

مسئوليت‏هاى فرماندهى‏

پس از ياد خدا و درود. اگر رأى و انديشه زمامدار دچار دگرگونى شود، او را از اجراى عدالت بسيار باز مى‏دارد. پس بايد كه كار مردم در آنچه حق است نزد تو يكسان باشد، زيرا در ستمكارى بهايى براى عدالت يافت نمى‏شود (70441- 70404). از آنچه كه همانند آن را بر ديگران نمى‏پسندى پرهيز كن، و نفس خود را در حالى كه اميدوار به پاداش الهى بوده و از كيفر او هراسناكى، به انجام آنچه خداوند بر تو واجب گردانيده است، وادار ساز (70457- 70442). و بدان كه دنيا سراى آزمايش است، و دنيا پرست ساعتى در آن نمى‏آسايد جز آن كه در روز قيامت از آن افسوس مى‏خورد (70476- 70458)، و هرگز چيزى تو را از حق بى‏نياز نمى‏گرداند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حلوان: شهر قديمى كوچكى از ايران، در اطراف عراق بود كه اعراب آن را در 640 ميلادى فتح كردند و سلجوقيان در سال 1066 ميلادى آن را به آتش كشيدند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 599

و از جمله حقى كه بر توست آن كه نفس خويش را نگهبان باشى، و به اندازه توان در امور رعيت تلاش كنى، زيرا آنچه در اين راه نصيب تو مى‏شود، برتر از آن است كه از نيروى بدنى خود از دست مى‏دهى. با درود (70508- 70477).

(2060)

ترجمه نامه 60

(نامه به فرماندارانى كه لشكر از شهرهاى آنان عبور مى‏كند) (70519- 70509)

جبران خسارتها در مانورهاى نظامى‏

از بنده خدا، على امير مؤمنان، به گرد آوران ماليات و فرمانداران شهرهايى كه لشكريان از سرزمين آنان مى‏گذرند (70536- 70520). پس از ياد خدا و درود! همانا من سپاهيانى فرستادم كه به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آنچه خدا بر آنان واجب كرده به ايشان سفارش كردم، و بر آزار نرساندن به ديگران، و پرهيز از هر گونه شرارتى تأكيد كرده‏ام، و من نزد شما و پيمانى كه با شما دارم از آزار رساندن سپاهيان به مردم بيزارم، مگر آن كه گرسنگى سربازى را ناچار گرداند، و براى رفع گرسنگى چاره‏اى جز آن نداشته باشد (70581- 70537). پس كسى را كه دست به ستمكارى زند كيفر كنيد، و دست افراد سبك مغز خود را از زيان رساندن به لشكريان، و زحمت دادن آنها جز در آنچه استثناء كردم باز داريد (70601- 70582). من پشت سر سپاه در حركتم، شكايت‏هاى خود را به من رسانيد، و در امورى كه لشكريان بر شما چيره شده‏اند كه قدرت دفع آن را جز با كمك خدا و من نداريد، به من مراجعه كنيد، كه با كمك خداوند آن را بر طرف خواهم كرد. ان شاء الله‏

(70632- 70602) (2061)

ترجمه نامه 61

(نامه به كميل بن زياد نخعى‏[[66]](#footnote-66)، فرماندار «هيت»[[67]](#footnote-67) و نكوهش او در ترك مقابله با لشكريان مهاجم شام كه در سال 38 هجرى نوشته شد) (70659- 70633)

نكوهش از فرمانده شكست خورده‏

پس از ياد خدا و درود! سستى انسان در انجام كارهايى كه بر عهده اوست، و پافشارى در كارى كه از مسؤوليت او خارج است، نشانه ناتوانى آشكار، و انديشه ويرانگر است (70675- 70660). اقدام تو به تاراج مردم «قرقيسا»[[68]](#footnote-68) در مقابل رها كردن پاسدارى از مرزهايى كه تو را بر آن گمارده بوديم و كسى در آنجا نيست تا آنجا را حفظ كند، و سپاه دشمن را از آن مرزها دور سازد، انديشه‏اى باطل است (70698- 70676). تو در آنجا پلى شده‏اى كه دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت تهاجم آورند، نه قدرتى دارى كه با تو نبرد كنند، و نه هيبتى دارى كه از تو بترسند و بگريزند، نه مرزى را مى‏توانى حفظ كنى، و نه شوكت دشمن را مى‏توانى در هم بشكنى، نه نيازهاى مردم ديارت را كفايت مى‏كنى، و نه امام خود را راضى نگه مى‏دارى (70735- 70699).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كميل بن زياد از ياران برگزيده امام على عليه السلام و از بزرگان تابعين بود، و در خلوت امام راه داشت كه در سال 82 هجرى به دستور حجاج بن يوسف ثقفى شهيد شد و از عبرتهاى تاريخ آن است كه برادر او حارث بن زياد شخصى آلوده و سفاك بود كه دو فرزندان مسلم را در كوفه سر بريد.

(2) يكى از شهرهاى مرزى بين عراق و شام در كنار فرات كه امروزه جزء ايالت زمادى است كه كاروان‏ها از آنجا به حلب مى‏رفتند.

(3) قرقيسا: شهرى است در منطقه بين النهرين در انتهاى نهر خابور و فرات سر راه بازرگانى عراق و شام.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 601

(2062)

ترجمه نامه 62

(نامه به مردم مصر، كه همراه مالك اشتر در سال 38 هجرى فرستاد) (70749- 70736)

1 مظلوميت امام در خلافت‏

پس از ياد خدا و درود! خداوند سبحان محمد صلى الله عليه و آله و سلم را فرستاد تا بيم دهنده جهانيان، و گواه پيامبران پيش از خود باشد. آنگاه كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم به سوى خدا رفت، مسلمانان پس از وى در كار حكومت با يكديگر درگير شدند (70771- 70750). سوگند به خدا نه در فكرم مى‏گذشت، و نه در خاطرم مى‏آمد[[69]](#footnote-69) كه عرب خلافت را پس از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از اهل بيت او بگرداند، يا مرا پس از وى از عهده دار شدن حكومت باز دارند (70799- 70772)، تنها چيزى كه نگرانم كرد شتافتن مردم به سوى فلان شخص بود كه با او بيعت كردند.

من دست باز كشيدم، تا آنجا كه ديدم گروهى از اسلام باز گشته، مى‏خواهند دين محمد صلى الله عليه و آله و سلم را نابود سازند (70823- 70800)، پس ترسيدم كه اگر اسلام و طرفدارانش را يارى نكنم، رخنه‏اى در آن بينم يا شاهد نابودى آن باشم، كه مصيبت آن بر من سخت‏تر از رها كردن حكومت بر شماست، كه كالاى چند روزه دنياست و به زودى ايام آن مى‏گذرد چنانكه سراب ناپديد شود، يا چونان پاره‏هاى ابر كه زود پراكنده مى‏گردد (70861- 70824).

پس در ميان آن آشوب و غوغا بپا خاستم تا آن كه باطل از ميان رفت، و دين استقرار يافته، آرام شد (70875- 70862).

(بخشى از همين نامه است)

2 شجاعت و دشمن شناسى امام عليه السلام‏

به خدا سوگند! اگر تنها با دشمنان روبرو شوم، در حالى كه آنان تمام روى زمين را پر كرده باشند، نه باكى داشته، و نه مى‏هراسم. من به گمراهى آنان و هدايت خود كه بر آن استوارم، آگاهم، و از طرف پروردگارم به يقين رسيده‏ام، و همانا من براى ملاقات پروردگار مشتاق، و به پاداش او اميدوارم (70924- 70876). لكن از اين اندوهناكم كه بى‏خردان، و تبهكاران اين امت، حكومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگى كشند، با نيكوكاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند (70948- 70925)، زيرا از آنان كسى در ميان شماست كه شراب نوشيد و حد بر او جارى شد،[[70]](#footnote-70) و كسى كه اسلام را نپذيرفت اما بناحق بخشش‏هايى به او عطا گرديد (70972- 70949)[[71]](#footnote-71).

اگر اينگونه حوادث نبود شما را بر نمى‏انگيختم، و سرزنشتان نمى‏كردم، و شما را به گرد آورى تشويق نمى‏كردم، و آنگاه كه سرباز مى‏زديد رهاتان مى‏كردم (70990- 70973). آيا نمى‏بينيد كه مرزهاى شما را تصرف كردند؟ و شهرها را گشودند؟ و دستاوردهاى شما را غارت كردند؟ و در ميان شهرهاى شما آتش جنگ را بر افروختند؟ (71010- 70991). براى جهاد با دشمنان كوچ كنيد، خدا شما را رحمت كند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) بدون استفاده از علم غيب.

(2) منظور امام، وليد بن عقبة است كه فرماندار عثمان در كوفه بود. وى شراب خورد و نماز صبح را چهار ركعت خواند و گفت اگر مى‏خواهيد بيشتر بخوانم! با گواهى مالك اشتر و جمعى از بزرگان كوفه به مدينه احضار شد و امام على عليه السلام على رغم مخالفت عثمان حد شراب را بر او جارى ساخت.

(3) عمرو عاص است كه براى اسلام آوردن، پول و عطايا مى‏خواست.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 603

در خانه‏هاى خود نمانيد، كه به ستم گرفتار، و به خوارى دچار خواهيد شد، و بهره زندگى شما از همه پست‏تر خواهد بود، و همانا برادر جنگ، بيدارى و هوشيارى است، هر آن كس كه به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابيد! با درود (71043- 71011).

(2063)

ترجمه نامه 63

(در آستانه جنگ جمل، در سال 36 هجرى به امام گزارش رسيد كه ابو موسى اشعرى، فرماندار كوفه مردم را براى پيوستن به امام باز مى‏دارد، امام اين نامه را به او نوشت) (71071- 71044)

باز داشتن ابو موسى از فتنه انگيزى‏

از بنده خدا على امير مؤمنان به عبد الله بن قيس (ابو موسى اشعرى) (71082- 71072) پس از ستايش پروردگار و درود! سخنى از تو به من رسيده كه هم به سود، و هم به زيان تو است، چون فرستاده من پيش تو آيد. دامن همت به كمر زن، كمرت را براى جنگ محكم ببند، و از سوراخ خود بيرون آى، و مردم را براى جنگ بسيج كن. اگر حق را در من ديدى بپذير، و اگر دو دل ماندى كناره گير (71116- 71083). به خدا سوگند! هر جا كه باشى تو را بياورند و به حال خويش رها نكنند، تا گوشت و استخوان و تر و خشكت در هم ريزد، و در كنار زدنت از حكومت شتاب كنند، چنانكه از پيش روى خود همانگونه بترسى كه از پشت سرت هراسناكى (71145- 71117)[[72]](#footnote-72). حوادث جارى كشور آنچنان آسان نيست كه تو فكر مى‏كنى، بلكه حادثه بسيار بزرگى است كه بايد بر مركبش سوار شد، و سختى‏هاى آن را هموار كرد، و پيمودن راه‏هاى سخت و كوهستانى آن را آسان كرد (71163- 71146)، پس فكرت را به كار گير، و مالك كار خويش باش، و سهم و بهره‏ات را بردار، اگر همراهى با ما را خوش ندارى كناره گير، بى آن كه مورد ستايش قرار گيرى يا رستگار شوى، كه سزاوار است تو در خواب باشى و ديگران مسئوليت‏هاى تو را بر آورند، و از تو نپرسند كه كجا هستى و به كجا رفته‏اى (71193- 71164)! به خدا سوگند! اين راه حق است و به دست مرد حق انجام مى‏گيرد، و باكى ندارم كه خدا نشناسان چه مى‏كنند؟ با درود (71207- 71194).

(2064)

ترجمه نامه 64

(نامه‏اى در جواب معاويه)

1 پاسخ تهديدات نظامى معاويه‏

پس از ياد خدا و درود! چنانكه ياد آور شدى، ما و شما دوست بوديم و هم خويشاوند، اما ديروز ميان ما و شما بدان جهت جدايى افتاد كه ما ايمان آورديم و شما كافر شديد، و امروز ما در اسلام استوار مانديم،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ابو موسى اشعرى نام او عبد الله بن قيس كه در فتح خيبر، مسلمان شد و از طرف عمر فرماندار بصره و در زمان عثمان فرماندار كوفه شد، در آستانه جنگ جمل، عائشه نامه‏اى براى او فرستاد و او را به سوى گروه خود جذب كرد. وقتى نامه امام به كوفه رسيد مردم را بر ضد امام تحريك مى‏كرد و در ميان كوفيان اختلاف ايجاد كرد كه امام اين نامه را به او نوشت. آنگاه مالك اشتر و امام حسن عليه السلام به كوفه رفتند، براى مردم سخنرانى كردند، ابو موسى با حضرت امام حسن عليه السلام نزاع و مجادله مى‏كرد كه مالك بر سر او فرياد زد و گفت از دار الاماره خارج شو! او يك شب مهلت خواست و بيرون رفت. از آن پس كوفيان متحد شده و 12 هزار نفر به يارى امام شتافتند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 605

و شما آزمايش گرديديد (71244- 71208)، اسلام آوردگان شما با ناخوشنودى، آنهم زمانى به اسلام روى آوردند كه بزرگان عرب تسليم رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم شدند، و در گروه او قرار گرفتند (71261- 71245).[[73]](#footnote-73) در نامه‏ات نوشتى كه طلحه و زبير را كشته،[[74]](#footnote-74) و عايشه را تبعيد كرده‏ام، و در كوفه و بصره منزل گزيدم، اين امور ربطى به تو ندارد، و لازم نيست از تو عذر بخواهد (71287- 71262). و نوشتى كه با گروهى از مهاجران و انصار به نبرد من مى‏آيى، هجرت از روزى كه برادرت «يزيد» در فتح مكه اسير شد[[75]](#footnote-75) پايان يافت (71302- 71288)، پس اگر در ملاقات با من شتاب دارى، دست نگهدار، زيرا اگر من به ديدار تو بيايم سزاوارتر است، كه خدا مرا به سوى تو فرستاده تا از تو انتقام گيرم، و اگر تو با من ديدار كنى چنان است كه شاعر اسدى گفت:

«تندباد تابستانى سخت مى‏وزد و آنها را با سنگ ريزه‏ها، و در ميان غبار و تخته سنگ‏ها، در هم مى‏كوبند»

(71337- 71303)

2 ياد آورى سوابق نظامى در پيروزيها

و در نزد من همان شمشيرى است كه در جنگ بدر بر پيكر جد و دايى و برادرت‏[[76]](#footnote-76) زدم. به خدا سوگند، مى‏دانم تو مردى بى‏خرد و دل تاريك هستى (71360- 71338)! بهتر است در باره تو گفته شود از نردبانى بالا رفته‏اى كه تو را به پرتگاه خطرناكى كشانده، و نه تنها سودى براى تو نداشته، كه زيانبار است، زيرا تو غير گمشده خود را مى‏جويى، و غير گله خود را مى‏چرانى. منصبى را مى‏خواهى كه سزاوار آن نبوده، و در شأن تو نيست، چقدر گفتار تو با كردارت فاصله دارد (71397- 71361)! چقدر به عموها و دايى‏هاى كافرت شباهت دارى! شقاوت و آرزوى باطل آنها را به انكار نبوت محمد صلى الله عليه و آله و سلم وا داشت، و چنانكه مى‏دانى در گورهاى خود غلتيدند، نه در برابر مرگ توانستند دفاع كنند، و نه آنگونه كه سزاوار بود از حريمى حمايت، و نه در برابر زخم شمشيرها خود را حفظ كردند، كه شمشيرها در ميدان جنگ فراوان، و سستى در برابر آن شايسته نيست (71435- 71398). تو در باره كشندگان عثمان فراوان حرف زدى، ابتدا چون ديگر مسلمانان با من بيعت كن، سپس در باره آنان از من داورى بطلب، كه شما و مسلمانان را به پذيرفتن دستورات قرآن وادارم، اما آنچه را كه تو مى‏خواهى، چنان است كه به هنگام گرفتن كودك از شير، او را بفريبند، سلام بر آنان كه سزاوار سلامند (71473- 71436).

(2065)

ترجمه نامه 65

(نامه ديگرى به معاويه پس از جنگ نهروان در سال 38 هجرى)

1 افشاى علل گمراهى معاويه‏

پس از ياد خدا و درود! معاويه! وقت آن رسيده است كه از حقائق آشكار پند گيرى، تو با ادعاهاى باطل همان راه پدرانت را مى‏پيمايى، خود را در دروغ و فريب افكندى،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) منظور، ابو سفيان است كه روز فتح مكه به ظاهر تسليم شد.

(2) طلحه را در ميدان جمل، مروان بن حكم با تيرى از پاى در آورد، و زبير را در بين راه، پس از كناره گيرى از ميدان جنگ، عمرو بن جرموز، كشت.

(3) برادر معاويه، يزيد بن ابو سفيان در روز فتح مكه با جمعى از قريش در «باب الخندمة» سنگر گرفت كه مانع ورود مسلمانان به مكه شود، اما خالد بن وليد او را اسير گرفت، سپس ابو سفيان خدمت رسول خدا رسيد و آزادى او را خواست، آنگاه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

«لا هجرة بعد الفتح»

«پس از فتح مكه هجرتى نيست».

(4) جد معاويه، عتبة بن ربيعه، و دائى او وليد بن عتبه، و برادرش، حنظلة بن ابى سفيان، است كه هر سه در جنگ بدر به دست امام على عليه السلام كشته شدند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 607

و خود را به آنچه برتر از شأن تو است نسبت مى‏دهى (71510- 71474)، و به چيزى دست دراز مى‏كنى كه از تو باز داشته‏اند، و به تو نخواهد رسيد. اين همه را براى فرار كردن از حق،[[77]](#footnote-77) و انكار آنچه را كه از گوشت و خون تو لازم‏تر است، انجام مى‏دهى، حقايقى كه گوش تو آنها را شنيده و از آنها آگاهى دارى، آيا پس از روشن شدن راه حق، جز گمراهى آشكار چيز ديگرى يافت خواهد شد؟ و آيا پس از بيان حق، جز اشتباه كارى وجود خواهد داشت؟ (71549- 71511) از شبهه و حق پوشى بپرهيز، فتنه‏ها دير زمانى است كه پرده‏هاى سياه خود را گسترانده، و ديده‏هايى را كور كرده است (71564- 71550).

2 پاسخ به ادعاهاى دروغين معاويه‏

نامه‏اى از تو به دست من رسيد كه در سخن پردازى از هر جهت آراسته، اما از صلح و دوستى نشانه‏اى نداشت، و آكنده از افسانه‏هايى بود كه هيچ نشانى از دانش و بردبارى در آن به چشم نمى‏خورد (71586- 71565). در نوشتن اين نامه كسى را مانى كه پاى در گل فرو رفته، و در بيغوله‏ها سرگردان است، مقامى را مى‏طلبى كه از قدر و ارزش تو والاتر است، و هيچ عقابى را توان پرواز بر فراز آن نيست و چون ستاره دور دست «عيوق» از تو دور است (71610- 71587).

پناه بر خدا كه پس از من ولايت مسلمانان را بر عهده گيرى، و سود و زيان آن را بپذيرى، يا براى تو با يكى از مسلمانان پيمانى يا قراردادى را امضا كنم (71629- 71611).

از هم اكنون خود را درياب، و چاره‏اى بينديش، كه اگر كوتاهى كنى، و براى در هم كوبيدنت بندگان خدا برخيزند، درهاى نجات بروى تو بسته خواهد شد، و آنچه را كه امروز از تو مى‏پذيرند فردا نخواهند پذيرفت، با درود (71656- 71630).

(2066)

ترجمه نامه 66

(نامه به عبد الله بن عباس، اين نامه به گونه ديگرى نيز آمده است) (71673- 71657)

ضرورت واقع بينى‏

پس از ياد خدا و درود! همانا انسان از به دست آوردن چيزى خشنود مى‏شود كه هرگز آن را از دست نخواهد داد، و براى چيزى اندوهناك است كه هرگز به دست نخواهد آورد (71691- 71674)، پس بهترين چيز نزد تو در دنيا، رسيدن به لذت‏ها، يا انتقام گرفتن نباشد، بلكه هدف تو خاموش كردن باطل، يا زنده كردن حق باشد (71712- 71692)، تنها به توشه‏اى كه از پيش فرستادى خشنود باش، و بر آنچه به جاى مى‏گذارى حسرت خور، و همت و تلاش خود را براى پس از مرگ قرار ده (71727- 71713).[[78]](#footnote-78)

(2067)

ترجمه نامه 67

(نامه به قثم بن عباس، فرماندار شهر مكه) (71741- 71728)

1 رسيدگى به امور حاجيان در مراسم حج‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) بيعت با امير المؤمنين عليه السلام.

(2) براى شناسايى قثم بن عباس به پاورقى نامه 33 مراجعه فرماييد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 609

پس از ياد خدا و درود! براى مردم حج را به پاى دار، و روزهاى خدا را به يادشان آور. در بامداد و شامگاه در يك مجلس عمومى با مردم بنشين، آنان كه پرسش‏هاى دينى دارند با فتواها آشنايشان بگردان، و ناآگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو بپرداز (71762- 71742). جز زبانت چيز ديگرى پيام رسانت با مردم، و جز چهره‏ات دربانى وجود نداشته باشد[[79]](#footnote-79)، و هيچ نيازمندى را از ديدار خود محروم مگردان، زيرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود، گر چه در پايان حاجت او بر آورده شود ديگر تو را نستايد (71798- 71763).

در مصرف اموال عمومى كه در دست تو جمع شده است انديشه كن، و آن را به عيالمندان و گرسنگان پيرامونت ببخش، و به مستمندان و نيازمندانى كه سخت به كمك مالى تو احتياج دارند برسان، و ما زاد را نزد ما بفرست، تا در ميان مردم نيازمندى كه در اين سامان هستند تقسيم گردد (71832- 71799).

2 سفارش به رفع نيازهاى حجاج‏

به مردم مكه فرمان ده تا از هيچ زائرى در ايام حج اجرت مسكن نگيرند، كه خداى سبحان فرمود: «عاكف و بادى در مكه يكسانند» عاكف، يعنى اهل مكه و بادى، يعنى زائرانى كه از ديگر شهرها به حج مى‏آيند، خدا ما و شما را به آنچه دوست دارد توفيق عنايت فرمايد. با درود (71868- 71833).

(2068)

ترجمه نامه 68

(نامه به سلمان فارسى، قبل از ايام خلافت) (71881- 71869)[[80]](#footnote-80)

روش برخورد با دنيا

پس از ياد خدا و درود! دنياى حرام چونان مار است، كه پوستى نرم و زهرى كشنده دارد، پس از جاذبه‏هاى فريبنده آن روى گردان، زيرا زمان كوتاهى در آن خواهى ماند، و اندوه آن را از سر بيرون كن، زيرا كه يقين به جدايى، و دگرگونى حالات آن را دارى (71912- 71882)، و آنگاه كه به دنيا خو گرفته‏اى بيشتر بترس، زيرا كه دنيا پرست تا به خوشگذارانى اطمينان كرد زود او را به تلخ كامى كشاند، و هر گاه كه به دنيا انس گرفت و آسوده شد، ناگاه به وحشت دچار مى‏گردد (71942- 71913).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى شيوه‏هاى: بوروكراسى‏BUREACRACY (تشريفات ادارى بحد افراط)

(2) سلمان، نام اصلى او روزبه است از سرزمين فارس ايران كه آتش پرست بودند متولد شد و چون عاشق حق بود از خانه و خانواده فاصله گرفت و مسيحى شد، سپس به عربستان و مدينه آمد و در نخلستان مدينه پيامبر خدا را ديد و مسلمان شد و از ياران آن حضرت شد، نقشه حفر خندق را او كشيد و مدينه را حفظ كرد، هر كدام از مهاجر و انصار تلاش داشتند او را به گروه خود نسبت دهند كه رسول خدا فرمود:

«سلمان منا اهل البيت»

سلمان از اهل بيت ماست» پس از رسول خدا از مخالفان سر سخت ابا بكر بود و سر انجام در سال 35 هجرى وفات كرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 611

(2069)

ترجمه نامه 69

(نامه به حارث همدانى)[[81]](#footnote-81)

1 اخلاق كارگزاران حكومتى‏

به ريسمان قرآن چنگ زن، و از آن نصيحت پذير، حلالش را حلال، و حرامش را حرام بشمار[[82]](#footnote-82)، و حقى را كه در زندگى گذشتگان بود تصديق كن، و از حوادث گذشته تاريخ، براى آينده عبرت گير، كه حوادث روزگار با يكديگر همانند بوده، و پايان دنيا به آغازش مى‏پيوندد، و همه آن رفتنى است (71989- 71943).

نام خدا را بزرگ دار، و جز به حق سخنى بر زبان نياور، مرگ و جهان پس از مرگ را فراوان به ياد آور، هرگز آرزوى مرگ مكن جز آن كه بدانى از نجات يافتگانى، از كارى كه تو را خشنود، و عموم مسلمانان را ناخوشايند است بپرهيز، از هر كار پنهانى كه در آشكار شدنش شرم دارى پرهيز كن (72037- 71990)، از هر كارى كه از كننده آن پرسش كنند، نپذيرد يا عذر خواهى كند، دورى كن، آبروى خود را آماج تير گفتار ديگران قرار نده، و هر چه شنيدى باز گو مكن، كه نشانه دروغگويى است، و هر خبرى را دروغ مپندار، كه نشانه نادانى است (72079- 72038).

خشم را فرو نشان، و به هنگام قدرت ببخش، و به هنگام خشم فروتن باش، و در حكومت مدارا كن تا آينده خوبى داشته باشى، نعمت‏هايى كه خدا به تو بخشيده نيكو دار (72104- 72080)، و نعمت‏هايى كه در اختيار دارى تباه مكن، و چنان باش كه خدا آثار نعمت‏هاى خود را در تو آشكارا بنگرد.

2 اوصاف مؤمنان‏

و بدان، بهترين مؤمنان، آن بود كه جان و خاندان و مال خود را در راه خدا پيشاپيش تقديم كند، چه آن را كه پيش فرستى براى تو اندوخته گردد، و آنچه را كه باقى گذارى سودش به ديگران مى‏رسد.

از دوستى با بى‏خردان و خلافكاران بپرهيز، زيرا هر كس را از آن كه دوست اوست مى‏شناسند (72161- 72105)، و در شهرهاى بزرگ سكونت كن زيرا مركز اجتماع مسلمانان است، و از جاهايى كه مردم آن از ياد خدا غافلند، و به يكديگر ستم روا مى‏دارند، و بر اطاعت از خدا به يكديگر كمك نمى‏كنند، بپرهيز (72180- 72162).

در چيزى انديشه كن كه يارى‏ات دهد، از نشستن در گذرگاههاى عمومى، و بازار، پرهيز كن كه جاى حاضر شدن شيطان، و بر انگيخته شدن فتنه‏هاست، و به افراد پايين‏تر از خود توجه داشته باش، كه راه شكر گزارى تو در برترى است (72210- 72181). در روز جمعه پيش از نماز مسافرت مكن،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حارث همدانى از ياران مخلص امام على عليه السلام و از فقهاى بزرگ بود و شعر معروف:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا حارث همدان من يمت يرني‏ |  | من مؤمن او منافق قبلا |
|  |  |  |

خطاب به او سروده شد و به او بشارت داد كه پيروان و علاقمندان پس از مرگ مرا مشاهده خواهند كرد.

(2) نقد تفكر: اومانيسم‏HUMANISM (اصالت انسان) و اگزيستانسياليسم‏EXISTENTIALISM (اصالت انتخاب، وجود گرايى).

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 613

جز براى جهاد در راه خدا، و يا كارى كه از انجام آن ناچارى (72229- 72211). در همه كارهايت خدا را اطاعت كن، كه اطاعت خدا از همه چيز برتر است.

3 روش به كار گيرى نفس در خوبى‏ها

نفس خود را در واداشتن به عبادت فريب ده، و با آن مدارا كن، و به زور و اكراه بر چيزى مجبورش نساز، و در وقت فراغت و نشاط به كارش گير، جز در آنچه كه بر تو واجب است، و بايد آن را در وقت خاص خودش به جا آورى (72274- 72230). بپرهيز از آن كه مرگ تو فرا رسد در حالى كه از پروردگارت گريزان، و در دنياپرستى غرق باشى. از همنشينى با فاسقان بپرهيز كه شر به شر مى‏پيوندد، خدا را گرامى دار، و دوستان خدا را دوست شمار، و از خشم بپرهيز كه لشگر بزرگ شيطان است. با درود (72314- 72275).

(2070)

ترجمه نامه 70

(نامه به سهل بن حنيف انصارى فرماندار مدينه، در سال 37 هجرى آنگاه كه گروهى از مدينه گريخته به معاويه پيوستند (72336- 72315)[[83]](#footnote-83))

روش برخورد با پديده فرار

پس از ياد خدا و درود! به من خبر رسيده كه گروهى از مردم مدينه به سوى معاويه گريختند، مبادا براى از دست دادن آنان، و قطع شدن كمك و ياريشان افسوس بخورى! كه اين فرار براى گمراهى‏شان، و نجات تو از رنج آنان كافى است، آنان از حق و هدايت گريختند، و به سوى كور دلى و جهالت شتافتند (72377- 72337).

آنان دنياپرستانى هستند كه به آن روى آوردند، و شتابان در پى آن روانند. عدالت را شناختند و ديدند و شنيدند و به خاطر سپردند، و دانستند كه همه مردم در نزد ما، در حق يكسانند، پس به سوى انحصار طلبى گريختند، دور باشند از رحمت حق، و لعنت بر آنان باد (72411- 72378).

سوگند به خدا! آنان از ستم نگريختند، و به عدالت نپيوستند، همانا آرزومنديم تا در اين جريان، خدا سختى‏ها را بر ما آسان، و مشكلات را هموار فرمايد. ان شاء الله، با درود (72442- 72412).

(2071)

ترجمه نامه 71

(نامه به منذر بن جارود عبدى، كه در فرماندارى خود خيانتى مرتكب شد) (72460- 72443)

سرزنش از خيانت اقتصادى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) سهل بن حنيف در تمام جنگ‏ها ياور پيامبر بود و هرگز فرار نكرد. از طرف امام، فرماندار مدينه شد، و در جنگ صفين هم شركت داشت، سپس فرماندار فارس ايران شد و در سال 38 هجرى در كوفه وفات كرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 615

پس از ياد خدا و درود! همانا، شايستگى پدرت مرا نسبت به تو خوشبين، و گمان كردم همانند پدرت مى‏باشى،[[84]](#footnote-84) و راه او راه مى‏روى (72475- 72461). ناگهان به من خبر دادند، كه در هواپرستى چيزى فروگذار نكرده، و توشه‏اى براى آخرت خود باقى نگذاشته‏اى، دنياى خود را با تباه كردن آخرت آبادان مى‏كنى، و براى پيوستن با خويشاوندانت از دين خدا بريده‏اى (72499- 72476)، اگر آنچه به من گزارش رسيده، درست باشد، شتر خانه‏ات، و بند كفش تو، از تو با ارزش‏تر است (72513- 72500)، و كسى كه همانند تو باشد، نه لياقت پاسدارى از مرزهاى كشور را دارد، و نه مى‏تواند كارى را به انجام رساند، يا ارزش او بالا رود، يا شريك در امانت باشد يا از خيانتى دور ماند پس چون اين نامه به دست تو رسد، نزد من بيا. ان شاء الله (72549- 72514).

(منذر كسى است كه امير مؤمنان در باره او فرمود: آدم متكبرى است، به دو جانب خود مى‏نگرد، و در دو جامه كه بر تن دارد مى‏خرامد، و پيوسته بر بند كفش خود مى‏دمد كه گردى بر آن ننشيند) (72573- 72550).

(2072)

ترجمه نامه 72

(نامه به عبد الله بن عباس)

انسان و مقدرات الهى‏

پس از ياد خدا و درود! تو از أجل خود پيشى نخواهى گرفت، و آنچه كه روزى تو نيست به تو نخواهد رسيد (72595- 72574)، و بدان كه روزگار دو روز است:

روزى به سود، و روزى به زيان تو، و همانا دنيا خانه دگرگونى‏هاست، و آنچه كه به سود تو (و از آن تو) است هر چند ناتوان باشى خود را به تو خواهد رساند، و آنچه كه به زيان تو است هر چند توانا باشى دفع آن نخواهى كرد (72625- 72596).

(2073)

ترجمه نامه 73

(نامه به معاويه)

افشاى سيماى دروغين معاويه‏

پس از ياد خدا و درود! من با پاسخ‏هاى پياپى به نامه‏هايت، و شنيدن مطالب نوشته‏هايت، رأى خود را سست، و زيركى خود را به خطا نسبت مى‏دهم (72648- 72626)، و همانا تو كه مدام خواسته‏هايى از من دارى و نامه‏هاى فراوان مى‏نويسى، به كسى مانى كه به خواب سنگينى فرو رفته، و خواب‏هاى دروغينش او را تكذيب مى‏كند، يا چون سرگردانى هستى كه ايستادن طولانى بر او دشوار مى‏باشد، و نمى‏داند. آيا آينده به سود او يا به زيانش خواهد بود؟

گرچه تو آن كس نيستى اما به تو شباهت دارد (72680- 72649). به خدا سوگند! اگر پرهيز از خونريزى در مهلت تعيين شده نبود، ضربه كوبنده‏اى دريافت مى‏كردى كه استخوان را خرد، و گوشت را بريزاند (72697- 72681)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پيامبر آمد و مسلمان شد، و فردى صالح و شايسته بود امام عليه السلام او را والى استخر فارس كرد كه در سال 21 در جنگ‏هاى فارس شهيد شد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 617

معاويه! بدان كه شيطان تو را نمى‏گذارد تا به نيكوترين كارت‏[[85]](#footnote-85) بپردازى، و اندرزى كه به سود تو است بشنوى. درود بر آنان كه سزاوار درودند (72715- 72698).

(2074)

ترجمه نامه 74

(عهد نامه‏اى كه با خط هشام بن كلبى‏[[86]](#footnote-86) براى صلح ميان قبيله «ربيعه» و «يمن» تنظيم فرمود) (72732- 72716)

مبانى صلح و سازش مسلمين‏

اين پيمان نامه‏اى است كه مردم «يمن» و «ربيعه» آن را پذيرفته‏اند، چه آنان كه در شهر حضور دارند چه آنان كه در بيابان زندگى مى‏كنند.

آنان پيرو قرآنند، و به كتاب خدا دعوت مى‏كنند، و به انجام دستورات آن فرمان مى‏دهند، و هر كس كه آنان را به كتاب خدا بخواند پاسخ مى‏دهند، نه برابر آن مزدى خواهند، و نه به جاى آن چيز ديگرى بپذيرند (72772- 72733)، و در برابر كسى كه خلاف اين پيمان خواهد، يا آن را واگذارد، ايستادگى خواهند كرد.

بعضى بعض ديگر را يارى مى‏دهند (72785- 72773)، همه متحد بوده و به خاطر سرزنش كننده‏اى، يا خشم خشم گيرنده‏اى، يا خوار كردن بعضى، يا دشنام دادن قومى، اين پيمان را نمى‏شكنند.

بر اين پيمان، حاضران و آنها كه غايبند، دانايان و ناآگاهان، بردباران و جاهلان، همه استوارند (72819- 72786)، و عهد و پيمان الهى نيز بر آنان واجب گرديده است كه «همانا از پيمان خدا پرسش خواهد شد» و على بن ابى طالب آن را نوشت (72838- 72820).

(2075)

ترجمه نامه 75

(نامه به معاويه در روزهاى آغازين بيعت، در سال 36 هجرى كه واقدى در كتاب الجمل آن را آورد) (72855- 72839)

فرمان اطاعت به معاويه‏

از بنده خدا على امير مؤمنان، به معاويه بن ابى سفيان (72866- 72856) پس از ياد خدا و درود! مى‏دانى كه من در باره شما معذور، و از آنچه در مدينه گذشت‏[[87]](#footnote-87) روى گردانم، تا شد آنچه كه بايد مى‏شد، و بازداشتن آن ممكن نبود.

داستان طولانى و سخن فراوان است و گذشته‏ها گذشت، و آينده روى كرده است (72900- 72867)، تو و همراهانت بيعت كنيد، و با گروهى از يارانت نزد من بيا، با درود (72912- 72901).

(2076)

ترجمه نامه 76

(نامه به عبد الله بن عباس، هنگامى كه او را در سال 36 هجرى به فرماندارى بصره نصب فرمود) (72926- 72913)

اخلاق فرماندهى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نيكوترين كار، همان اطاعت از اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و امام بحق حضرت امير المؤمنين عليه السلام است.

(2) از شيعيان امام عليه السلام و مورخ و مفسر قرآن و داراى علم انساب بود.

(3) يعنى ما جراى شورش مجاهدان و قتل عثمان.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 619

با مردم، به هنگام ديدار و در مجالس رسمى و در مقام داورى، گشاده رو باش و از خشم بپرهيز، كه سبك مغزى، به تحريك شيطان است (72941- 72927)، و بدان! آنچه تو را به خدا نزديك مى‏سازد، از آتش جهنم دور، و آنچه تو را از خدا دور مى‏سازد، به آتش جهنم نزديك مى‏كند (72959- 72942).

(2077)

ترجمه نامه 77

(نامه به عبد الله بن عباس آن هنگام كه او را در سال 38 هجرى براى گفتگو با خوارج فرستاد) (72973- 72960)

روش مناظره با دشمن مسلمان‏

به قرآن با خوارج به جدل مپرداز، زيرا قرآن داراى ديدگاه كلى بوده، و تفسيرهاى گوناگونى دارد، تو چيزى مى‏گويى، و آنها چيز ديگر، ليكن با سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم با آنان به بحث و گفتگو بپرداز، كه در برابر آن راهى جز پذيرش ندارند (72993- 72974).

(2078)

ترجمه نامه 78

(جواب نامه ابو موسى اشعرى، پيرامون حكميت كه سعيد بن يحيى اموى در كتاب المغازى آن را آورده) (73014- 72994)

1 علل سقوط جامعه‏

همانا بسيارى از مردم تغيير كردند، و از سعادت و رستگارى بى‏بهره ماندند، به دنيا پرستى روى آورده، و از روى هواى نفس سخن گفتند. كردار اهل عراق مرا به شگفتى وا داشته است، كه مردمى خودپسند در چيزى گرد آمدند، مى‏خواستم زخم درون آنها را مداوا كنم، پيش از آن كه غير قابل علاج گردد (73052- 73015).

2 تلاش امام در تحقق وحدت‏

پس بدان در امت اسلام، هيچ كس همانند من وجود ندارد كه به وحدت امت محمد صلى الله عليه و آله و سلم و به انس گرفتن آنان به همديگر، از من دلسوزتر باشد. من در اين كار پاداش نيك و سرانجام شايسته را از خدا مى‏طلبم (73072- 73053)، و به آنچه پيمان به ستم وفا دارم، هر چند تو دگرگون شده، و همانند روزى كه از من جدا شدى نباشى.

همانا تيره روز كسى است كه از عقل و تجربه‏اى كه نصيب او شده، محروم ماند (73097- 73073)[[88]](#footnote-88)، و من از آن كس كه به باطل سخن گويد يا كارى را كه خدا اصلاح كرده بر هم زند، بيزارم (73111- 73098). آنچه را نمى‏دانى واگذار، زيرا مردان بد كردار، با سخنانى نادرست به سوى تو خواهند شتافت، با درود (73124- 73112).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) رد تفكر: ايرسيوناليسم‏IRRATIONALISM (فلسفه غير عقلى، خرد گريزى) يا يورش بر ضد عقل كه در قرن 19 از طرف شوپنهاور و ينچه و گريسون، رواج پيدا كرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 621

(2079)

ترجمه نامه 79

(نامه به فرماندهان لشكر، پس از به دست گرفتن خلافت)

علل نابودى ملت‏ها

پس از ياد خدا و درود! همانا ملت‏هاى پيش از شما به هلاكت رسيدند، بدان جهت كه حق مردم را نپرداختند، پس دنيا را با رشوه دادن به دست آوردند، و مردم را به راه باطل بردند و آنان اطاعت كردند (73150- 73125).[[89]](#footnote-89)

1. ( 1) سرزمين هجرت« دار الهجرة» همان شهر مدينه است. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 2) شريح بن حارث را عمر منصب قضاوت داد و حدود 60 سال در مقام خود باقى ماند اما سه سال در دوران عبد الله بن زبير از قضاوت كناره گرفت و در زمان حجاج استعفا داد، در دوران حكومت امام عليه السلام خلافى مرتكب شد كه او را به روستايى در اطراف مدينه تبعيد كرد و دوباره به كوفه بازگرداند. [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 1) فرعون، لقب پادشاهان مصر، و كسرى، لقب پادشاهان ايران و قيصر، لقب امپراتوران روم، و تبع، لقب فرمانگزاران يمن، و حمير، لقب پادشاهان جنوب عربستان پيش از اسلام بود. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1) اين سخن امام عليه السلام روش استدلال و مناظره بر أساس باورهاى دشمن است، زيرا معاويه به ولايت و امامت امام على عليه السلام و نصب الهى و ابلاغ رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم اعتقاد ندارد و تنها در شعارهاى خود، بيعت مردم و شوراى مسلمين را مطرح مى‏كند. امام در استدلال با معاويه ناچار معيارهاى مورد قبول او را طرح مى‏فرمايد كه اگر بيعت را قبول دارى مردم با من بيعت كردند و اگر شورا را قبول دارى، شوراى مهاجر و انصار مرا برگزيدند، ديگر چه بهانه‏اى مى‏توانى داشته باشى؟! در صورتيكه امام عليه السلام باور و اعتقادات خود را نسبت به امامت و رهبرى عترت در خطبه 1 و 2 و 144 و 97 و 120 و 93 مشروحا بيان داشت. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 2)- نقد تفكر پوپوليسم‏POPULISM ( مردم سالارى)، زيرا در اسلام هم مردم و رأى آنان مهم است و هم مردم در پرتو ملاكهاى اسلامى، فردى را انتخاب مى‏كنند، پس اصالت با معيارهاى اسلامى است، نه اكثريت فقط. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 1) در ليلة المبيت، چهل نفر از قبائل گوناگون، قصد جان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را داشتند كه امام على عليه السلام به جاى آن حضرت خوابيد و پيامبر هجرت كرد. كه آيه 207 بقره:\i و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله‏\E و از مردم كسانى هستند كه جان خود را براى كسب خشنودى خدا با او معامله مى‏كنند» در باره امام على عليه السلام نازل شد. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 1) پيامبر و مسلمانان را با زن و فرزندانشان در دره‏اى سوزان و بى آب و علف به نام شعب ابى طالب، سه سال زندانى و محاصره كردند. تا آنكه جبرئيل خبر داد كه پيمان نامه قريش را موريانه خورده و أثرى جز كلمه« بسمك اللهم» از آن وجود ندارد، و زجر و شكنجه مسلمانان و فرياد كودكان و ناله گرسنگان، اهل مكه را به شدت ناراحت كرد، و محاصره شكسته شد، اما بسيارى از ياران پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و حضرت خديجه در اين محاصره وفات كردند. [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 2) موته، سرزمينى در جنوب شرقى بحر الميت كشور اردن امروز است كه در سال هشتم هجرى بين مسلمانان و روم جنگى در گرفت و حضرت جعفر به شهادت رسيد. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 3) عبيدة بن حارث پسر عموى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در جنگ بدر، و حمزه عموى پيامبر در احد، و جعفر پسر عموى پيامبر در جنگ موته به شهادت رسيدند. [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 4) روزى امام عليه السلام بر بالاى منبر فرمود: كشندگان عثمان از جاى برخيزند. بيش از ده هزار نفر از مهاجر و انصار به پا خاستند!. [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 1) جد معاويه، عتبة بن ربيعة، و دايى او، وليد بن عتبه، و برادر او، حنظلة بن ابى سفيان، در آغاز نبرد در بدر به ميدان آمدند، على عليه السلام در برابر دايى معاويه،« وليد» قرار گرفت و كار او را ساخت سپس به كمك« عبيده» رفت كه با عتبه جد معاويه سخت درگير بود او را نيز از پاى در آورد و در ادامه نبرد برادر معاويه را كشت. [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 1) بردين: دو سرما يعنى خنكى صبح و عصر [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 2) در يكى از مانورهاى نظامى، وقتى ميان دو تن از فرماندهان زياد و شريح، اختلاف بالا گرفت امير المؤمنين عليه السلام مالك اشتر را به سمت فرماندهى كل برگزيده به سوى آنان فرستاد. [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 1) در ادامه نبرد صفين كه شاميان خسته و متزلزل شدند و اثار شكست در آنها آشكار شد، معاويه با عمرو عاص مشورت كرد و گفت حال كه همه چيز دارد از دست ما مى‏رود، پس نامه‏اى به على بنويسيم و از او بخواهيم كه حكومت شام را به ما واگذارد و خود امام جامعه اسلامى باشد. عمرو عاص گفت على نمى‏پذيرد اما نوشتن نامه و طرح اين تقاضا مانعى ندارد. پس از رسيدن اين تقاضا نامه به دست امام عليه السلام، نامه 17 را در پاسخ معاويه نوشت:( كتاب وقعه صفين ص 468) [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 2) در سال هشتم كه مكه فتح گرديد، رسول خدا همه آنانكه با او جنگيدند را آزاد كرد و فرمود برويد همه شما را آزاد كردم از آن پس خاندان ابو سفيان را« أبناء الطلقاء» ناميدند. [↑](#footnote-ref-15)
16. ( 1) امام على عليه السلام شخصى به نام« سعد» را براى جمع آورى بيت المال و ماليات، نزد زياد بن ابيه به بصره فرستاد.

    زياد به جاى پرداخت امانت‏ها با فرستاده امام به اختلاف و نزاع پرداخت، فرستاده امام به كوفه مراجعت كرد و شكايتى بر ضد زياد نوشت و به امام تسليم داشت كه آن حضرت نامه 21 را نوشت. [↑](#footnote-ref-16)
17. ( 1) اشاره به تفكر: پولى گامى‏POLYGAMY ( چند همسرى) وقتى بر أثر ناهماهنگى نسل در يك جامعه، تعداد زنان بيشتر باشند يا به علت جنگهاى فراوان، زنان فراوانى بدون شوهر بمانند، تنها راه فساد زدائى و كنترل مفاسد جامعه، تعدد زوجات( پولى‏گامى) است كه تفكر مونوگامى‏MONOGAMY ( تك همسرى) رد و نقد مى‏شود. [↑](#footnote-ref-17)
18. ( 1) طبق نقل قاضى نعمان در دعائم الاسلام ج 1 ص 252 و الغارات ج 2 ص 450 اين شخص مخنف سليم ازدى بود كه بعدها از طرف امام عليه السلام استاندار اصفهان شد و در جنگ صفين شركت كرد و سعيد بن وهب را جانشين خود قرار داد و در ادامه نبرد در صفين به شهادت رسيد.( كتاب صفين ص 104). [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 1) محمد بن ابى بكر، نامه‏ها و دستور العمل‏هاى امام را جمع آورى كرده و همواره مورد مطالعه قرار مى‏داد و در اداره سياسى مصر از آن بهرمند مى‏گشت، پس از هجوم عمرو عاص به مصر و شهادت محمد، تمام نامه‏هايى را كه در خانه او موجود بود به شام انتقال دادند. و معاويه آنها را حفظ كرد. وليد بن عقبه به معاويه گفت اين نامه‏ها را بسوزانيد. معاويه گفت واى بر تو آيا چنين دستور العمل‏هاى علمى و ارزشمند را بايد سوزاند؟ اين نامه‏ها در خزينه‏هاى بنى اميه ماند تا دوران حكومت عمر بن عبد العزيز كه همه آن را به دانشمندان معرفى كرده و از آن استفاده كردند.( كتاب الغارات ص 251). [↑](#footnote-ref-19)
20. ( 1)« هجر» يكى از شهرهاى قديمى« بحرين» است كه درختان خرماى فراوان داشت، در ضرب المثل فارسى مى‏گوييم« زيره به كرمان بردن» [↑](#footnote-ref-20)
21. ( 2) فلان و فلان يعنى ابا بكر و عمر. [↑](#footnote-ref-21)
22. ( 3) ابو سفيان و فرزندانشان در روز فتح مكه تسليم شدند كه پيامبر آنها را آزاد گذاشت، خطاب به آنها فرمود

    \iُ اذهبوا فأنتم الطلقاء.\E

    ( برويد شما آزاديد) [↑](#footnote-ref-22)
23. ( 4) مثل است، يعنى قدر و منزلت خود را چرا درك نمى‏كنى؟ [↑](#footnote-ref-23)
24. ( 5) جعفر بن ابى طالب برادر امام( ع) كه در جنگ موته شهيد شد و به جعفر طيار مشهور است. [↑](#footnote-ref-24)
25. ( 6) منظور ابو جهل است. [↑](#footnote-ref-25)
26. ( 7) ابو سفيان چون قبائل گوناگون را سوگند داد تا با رسول خدا بجنگند او را به مسخره( شير سوگندها) ناميدند. [↑](#footnote-ref-26)
27. ( 8) صبية النار: وقتى« عقبه» از سران كينه توز قريش در جنگ بدر دستگير شد به هنگام كشته شدن خطاب به پيامبر گفت من للصبية يا محمد؟( سرپرست فرزندان من چه كسى باشند؟) پيامبر فرمود.

    \iُ النار\E

    ( آتش جهنم) از آن پس به« صبية النار» معروف شد. [↑](#footnote-ref-27)
28. ( 9) بهترين زنان حضرت زهرا( س) است كه در حديث مشهورى پيامبر( ص) فرمود:

    \iُ« انك سيدة نساء العالمين»\E

    به كتاب نهج الحياة مراجعه شود، و زن هيزم كش، ام جميل خواهر ابو سفيان زن ابو لهب و عمه معاويه است كه همه طلاها و زيور آلات خود را فروخت تا براى اذيت پيامبر( ص) مصرف گردد. [↑](#footnote-ref-28)
29. ( 1) تك بيتى از شاعر ابو ذؤيب هذلى است. [↑](#footnote-ref-29)
30. ( 2) شعرى است از شاعرى گمنام و برخى از أكثم بن صيفى نقل كرده‏اند. [↑](#footnote-ref-30)
31. ( 1) حمل، مردى شجاع از طايفه قشير بود كه يك تنه جنگيد و شتران خود را باز پس گرفت.« مهلت ده تا حمل به ميدان آيد» كه ضرب المثل شد براى، هماورد طلبيدن در ميدان. [↑](#footnote-ref-31)
32. ( 2) برادر معاويه، حنظلة بن ابى سفيان، دائى معاويه وليد بن عتبه، و جد معاويه عتبة بن ربيعه پدر هند، بود. [↑](#footnote-ref-32)
33. ( 3) پس از هجوم عمرو عاص به مصر و كشته شدن محمد بن ابى بكر، مخالفان امام در بصره نيز به فكر شورش افتادند، صحار بن عباس عبدى نامه‏اى به معاويه نوشت و از او خواست مردى را به بصره بفرستند تا مخالفان را سازماندهى كند، معاويه خوشحال شد و ابن حضرمى را فرستاد كه تحركاتى پديد آمد، و سران و بزرگان قبائل رو در روى هم قرار گرفتند، وقتى به امام در كوفه اطلاع دادند آن حضرت اين نامه را نوشت، و سر انجام طرفداران امام ابن حضرمى را شكست داده او را كشتند.« الغارات ج 2 ص 373- 412» [↑](#footnote-ref-33)
34. ( 1) حاضرين، روستاهاى بين شام و عراق، يا روستاهاى اطراف شهر« بالس» شهرى از توابع شام مى‏باشد. [↑](#footnote-ref-34)
35. ( 1) تأييد آزادى انسان و حكومت مردمى اگر دموكراسى‏DEMOCRACY را حكومت مردم بر مردم بدانيم يا ليبراليسم‏LIBERALISM را به آزادى فكر و عمل تفسير كنيم. [↑](#footnote-ref-35)
36. ( 1) نقد تفكر فمينيسم‏FEMINISM ( اصالت دادن به زن يا زن سالارى) بلكه بايد همه عوامل تربيت و نظارت را بكار گرفت تا زنان جامعه به آسانى راه كمال را به پيمايند. [↑](#footnote-ref-36)
37. ( 1) قثم فرزند عباس بن عبد المطلب و پسر عموى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و بسيار شبيه به پيامبر بود، و آخرين كسى بود كه با پيامبر به هنگام دفن او وداع كرد و تا هنگام شهادت امام عليه السلام فرماندار مكه بود، در حكومت معاويه به سمرقند رفت و در آنجا در سال 57 هجرى به شهادت رسيد. [↑](#footnote-ref-37)
38. ( 2) به شام، مغرب نيز مى‏گفتند( چون در مغرب كوفه قرار داشت) شام بزرگ شامل سوريه لبنان و فلسطين بود كه اين مناطق در كنار درياى مغرب واقع است. [↑](#footnote-ref-38)
39. ( 1) مالك در بين راه مصر در روستاى قلزم. توسط مأموران مخفى معاويه مسموم شد. [↑](#footnote-ref-39)
40. ( 2) محمد مادرش اسماء بنت عميس بود، كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام پس از وفات حضرت زهرا عليها السلام با او ازدواج كرد، محمد را در يك جنگ نابرابر، معاويه بن خديج از فرماندهان شام به وضع فجيعى به شهادت رساند. [↑](#footnote-ref-40)
41. ( 3) ابن ابى الحديد پس از نقل اين نامه با شگفتى مى‏گويد، فصاحت را ببين كه چگونه عنان خود را به دست امام على عليه السلام داده؟ و مهار خود را به او سپرده است؟ نظم عجيب الفاظ را تماشا كن كه يكى پس از ديگرى با زيبايى خاصى مى‏آيند و مى‏روند مانند چشمه‏اى كه خود به خود از زمين بجوشد، سبحان الله!!. [↑](#footnote-ref-41)
42. ( 1) عقيل برادر امام در مكه بود و نسبت به هجوم لشكريان معاويه و ضحاك بن قيس نامه‏اى به امام نوشت تا واقعيت‏ها را بداند. [↑](#footnote-ref-42)
43. ( 2) چون رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در خانه ابو طالب بزرگ شد و دست پرورده مادر امير المؤمنين عليه السلام فاطمه بنت أسد است كه آن حضرت فرمود: فاطمه بنت أسد پس از مادرم مادر من است. [↑](#footnote-ref-43)
44. ( 3) شعر از عباس بن مرداس سلمى است. [↑](#footnote-ref-44)
45. ( 1) مذحج: نام قبيله مالك اشتر است. [↑](#footnote-ref-45)
46. ( 1) برخى نوشته‏اند اين نامه به عبد الله بن عباس نوشته شد، و برخى ديگر مقام و شأن ابن عباس را والاتر از اين مسائل مى‏دانند و مى‏گويند به برادر ايشان عبيد الله نوشته شد. [↑](#footnote-ref-46)
47. ( 1) عمر بن ابى سلمه فرزند ام سلمه همسر پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بود، كه در جنگ جمل مادرش او را به كمك امام فرستاد و طى نامه‏اى نوشت اگر جهاد بر زنان واجب بود خودم نيز شركت مى‏كردم، و نعمان ابن عجلان كسى است كه پس از شهادت مالك اشتر با همسرش خوله دختر قيس ازدواج كرد و شاعرى بزرگ و بلند پايه بود. [↑](#footnote-ref-47)
48. ( 1) زياد فرزند سميه كنيز حارث بن كلده و پدرش يك غلام رومى بنام عبيد بود، و چند نفر از جمله ابو سفيان ادعا مى‏كردند فرزند آنهاست كه معاويه بر أساس همين ادعاى شرم آور، زياد را برادر خود خواند و او را فريب داد، و چون عده‏اى خود را پدر او مى‏خواندند او را زياد بن ابيه( زياد پسر پدرش) مى‏خواندند. [↑](#footnote-ref-48)
49. ( 1) پس از فتح خيبر ديگر يهوديان آن سامان با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم صلح كردند و باغات« فدك» را به آن حضرت بخشيدند، و رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آن را به فاطمه زهرا عليها السلام اهداء فرمود، و سندى براى آن تنظيم كرد و 5 سال در حيات پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در دست فاطمه عليها السلام قرار داشت اما در حكومت ابا بكر آن را غصب كردند.( به كتاب فرهنگ سخنان فاطمه عليها السلام حرف ف، فدك مراجعه كنيد.) [↑](#footnote-ref-49)
50. ( 1) يمامه: سرزمينى در جنوب عربستان [↑](#footnote-ref-50)
51. ( 2) اين شعر منسوب به حاتم طايى است. [↑](#footnote-ref-51)
52. ( 3) اشاره به علم: بوتانى‏BOTANY ( گياه شناسى) [↑](#footnote-ref-52)
53. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة / ترجمه دشتى، 1جلد، مشهور - ايران ؛ قم، چاپ: اول، 1379ش. [↑](#footnote-ref-53)
54. ( 1) وقتى جنگ بين دو سپاه امام و شاميان گسترده شد و در شب ليلة الهرير، لشكر امام ضربه‏هاى كارى و نهايى را بر سپاهيان شام وارد ساختند و معاويه قصد فرار داشت بدستور عمرو عاص قرآن بر سر نيزه زدند تا كوفيان را از پيشروى باز دارند كه با اين حيله جان سالم بدر برند. [↑](#footnote-ref-54)
55. ( 1) منظور ذمى است، يهوديان و مسيحيانى كه در پناه دولت اسلامى زندگى مى‏كردند. [↑](#footnote-ref-55)
56. ( 2) مالك در سرزمين« يمن» در روستاى« بيشه» چشم به دنيا گشود. از قبيله« مذحج» بود كه بعدها به مالك اشتر معروف شد، و پدرش يغوث بن نخع مى‏باشد كه به مالك نخعى« جد پدرى» نيز معروف شد، مالك پس از رحلت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در جنگ با روميان شركت كرد، و از شام به كمك سعد وقاص آمده در فتح ايران رفت. در حكومت عثمان با فرماندار فاسد او در كوفه درگير شد، و اول كسى بود كه با امام على عليه السلام بيعت كرد، مردم كوفه را براى جنگ جمل او آماده ساخت، و در جنگ جمل بود كه لياقت و شجاعت او شهره شد، در صفين نقش تعيين كننده داشت، نه تنها در شجاعت بلكه در عبادت و ايمان و تقوا نيز مشهور بود و در سال 38 هجرى در روستاى« قلزم» بين راه مصر توسط جاسوسان معاويه با زهر مسموم و به شهادت رسيد. [↑](#footnote-ref-56)
57. ( 1) نفى تفكر: راسيزم‏RACISM ( نژاد پرستى) و آپارتايدAPARTHEID ( نژاد پرستى) و نفى: اليتيسم‏ELITISM ( خود برتر بينى و نخبه گرايى) و تأييد: انتر ناسيوناليسم‏INTERNATIONALISM و كاسموپوليتانيسم‏COSMOPOLITANISM كه همه ملتها برادر و برابرند. [↑](#footnote-ref-57)
58. ( 2)- نفى حكومت: ابسولوتيسم‏ABSOLUTISM ( حكومتهاى مطلقه و استبدادى) [↑](#footnote-ref-58)
59. ( 1) نفى: آپورتونيسم‏OPPORTUNISM ( فرصت طلبى) [↑](#footnote-ref-59)
60. ( 1) اشاره به نقد: ترديسيوناليسم‏TRADITIONALISM ( احترام به اصالت سنن و آداب) و نقد ريتو آليسم‏RITUALISM ( آداب پرستى افراطى) كه عكس ديالكتيك‏DIALECTIC ( تغيير عمومى) است، از ديدگاه امام( ع) نه همه سنتها اصالت دارند و نه همه سنت‏ها را بايد طرد كرد، بلكه با ارزيابى صحيح بايد آداب و سنن نيكو را محترم شمرد. [↑](#footnote-ref-60)
61. ( 2)- نقد ميليتاريسم‏MILITATISM ( اصالت دادن به امور نظامى) كه ارتش و نظاميان با اينكه جايگاه مهم و ارزشمندى در جامعه اسلامى دارند، اما نبايد به نظامى و نظامى‏گرى اصالت داد. [↑](#footnote-ref-61)
62. ( 1) نفى تفكر: اگوسانتريسم‏EGOCENTRISM ( خودمدارى و خود محور بينى)، بلكه بايد به خدا توجه داشت تا انجام وظيفه كرد. [↑](#footnote-ref-62)
63. ( 2) نقد تفكر: پاسى فيسم‏PACIFISM ( صلح طلبى) كه با توسل به جنگ مخالفند، بلكه پس از دفاع مقدس اگر دشمن پيشنهاد صلح داد، بايد پذيرفت. [↑](#footnote-ref-63)
64. ( 1) اسكافى از دانشمندان و متكلمان معتزلى بود كه در سال 240 هجرى در بغداد درگذشت. [↑](#footnote-ref-64)
65. ( 1) حلوان: شهر قديمى كوچكى از ايران، در اطراف عراق بود كه اعراب آن را در 640 ميلادى فتح كردند و سلجوقيان در سال 1066 ميلادى آن را به آتش كشيدند. [↑](#footnote-ref-65)
66. ( 1) كميل بن زياد از ياران برگزيده امام على عليه السلام و از بزرگان تابعين بود، و در خلوت امام راه داشت كه در سال 82 هجرى به دستور حجاج بن يوسف ثقفى شهيد شد و از عبرتهاى تاريخ آن است كه برادر او حارث بن زياد شخصى آلوده و سفاك بود كه دو فرزندان مسلم را در كوفه سر بريد. [↑](#footnote-ref-66)
67. ( 2) يكى از شهرهاى مرزى بين عراق و شام در كنار فرات كه امروزه جزء ايالت زمادى است كه كاروان‏ها از آنجا به حلب مى‏رفتند. [↑](#footnote-ref-67)
68. ( 3) قرقيسا: شهرى است در منطقه بين النهرين در انتهاى نهر خابور و فرات سر راه بازرگانى عراق و شام. [↑](#footnote-ref-68)
69. ( 1) بدون استفاده از علم غيب. [↑](#footnote-ref-69)
70. ( 2) منظور امام، وليد بن عقبة است كه فرماندار عثمان در كوفه بود. وى شراب خورد و نماز صبح را چهار ركعت خواند و گفت اگر مى‏خواهيد بيشتر بخوانم! با گواهى مالك اشتر و جمعى از بزرگان كوفه به مدينه احضار شد و امام على عليه السلام على رغم مخالفت عثمان حد شراب را بر او جارى ساخت. [↑](#footnote-ref-70)
71. ( 3) عمرو عاص است كه براى اسلام آوردن، پول و عطايا مى‏خواست. [↑](#footnote-ref-71)
72. ( 1) ابو موسى اشعرى نام او عبد الله بن قيس كه در فتح خيبر، مسلمان شد و از طرف عمر فرماندار بصره و در زمان عثمان فرماندار كوفه شد، در آستانه جنگ جمل، عائشه نامه‏اى براى او فرستاد و او را به سوى گروه خود جذب كرد. وقتى نامه امام به كوفه رسيد مردم را بر ضد امام تحريك مى‏كرد و در ميان كوفيان اختلاف ايجاد كرد كه امام اين نامه را به او نوشت. آنگاه مالك اشتر و امام حسن عليه السلام به كوفه رفتند، براى مردم سخنرانى كردند، ابو موسى با حضرت امام حسن عليه السلام نزاع و مجادله مى‏كرد كه مالك بر سر او فرياد زد و گفت از دار الاماره خارج شو! او يك شب مهلت خواست و بيرون رفت. از آن پس كوفيان متحد شده و 12 هزار نفر به يارى امام شتافتند. [↑](#footnote-ref-72)
73. ( 1) منظور، ابو سفيان است كه روز فتح مكه به ظاهر تسليم شد. [↑](#footnote-ref-73)
74. ( 2) طلحه را در ميدان جمل، مروان بن حكم با تيرى از پاى در آورد، و زبير را در بين راه، پس از كناره گيرى از ميدان جنگ، عمرو بن جرموز، كشت. [↑](#footnote-ref-74)
75. ( 3) برادر معاويه، يزيد بن ابو سفيان در روز فتح مكه با جمعى از قريش در« باب الخندمة» سنگر گرفت كه مانع ورود مسلمانان به مكه شود، اما خالد بن وليد او را اسير گرفت، سپس ابو سفيان خدمت رسول خدا رسيد و آزادى او را خواست، آنگاه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

    \iُ« لا هجرة بعد الفتح»\E

    « پس از فتح مكه هجرتى نيست». [↑](#footnote-ref-75)
76. ( 4) جد معاويه، عتبة بن ربيعه، و دائى او وليد بن عتبه، و برادرش، حنظلة بن ابى سفيان، است كه هر سه در جنگ بدر به دست امام على عليه السلام كشته شدند. [↑](#footnote-ref-76)
77. ( 1) بيعت با امير المؤمنين عليه السلام. [↑](#footnote-ref-77)
78. ( 2) براى شناسايى قثم بن عباس به پاورقى نامه 33 مراجعه فرماييد. [↑](#footnote-ref-78)
79. ( 1) نفى شيوه‏هاى: بوروكراسى‏BUREACRACY ( تشريفات ادارى بحد افراط) [↑](#footnote-ref-79)
80. ( 2) سلمان، نام اصلى او روزبه است از سرزمين فارس ايران كه آتش پرست بودند متولد شد و چون عاشق حق بود از خانه و خانواده فاصله گرفت و مسيحى شد، سپس به عربستان و مدينه آمد و در نخلستان مدينه پيامبر خدا را ديد و مسلمان شد و از ياران آن حضرت شد، نقشه حفر خندق را او كشيد و مدينه را حفظ كرد، هر كدام از مهاجر و انصار تلاش داشتند او را به گروه خود نسبت دهند كه رسول خدا فرمود:

    \iُ« سلمان منا اهل البيت»\E

    سلمان از اهل بيت ماست» پس از رسول خدا از مخالفان سر سخت ابا بكر بود و سر انجام در سال 35 هجرى وفات كرد. [↑](#footnote-ref-80)
81. ( 1) حارث همدانى از ياران مخلص امام على عليه السلام و از فقهاى بزرگ بود و شعر معروف:

    \s\iُ يا حارث همدان من يمت يرني‏\z من مؤمن او منافق قبلا\z\E\E خطاب به او سروده شد و به او بشارت داد كه پيروان و علاقمندان پس از مرگ مرا مشاهده خواهند كرد. [↑](#footnote-ref-81)
82. ( 2) نقد تفكر: اومانيسم‏HUMANISM ( اصالت انسان) و اگزيستانسياليسم‏EXISTENTIALISM ( اصالت انتخاب، وجود گرايى). [↑](#footnote-ref-82)
83. ( 1) سهل بن حنيف در تمام جنگ‏ها ياور پيامبر بود و هرگز فرار نكرد. از طرف امام، فرماندار مدينه شد، و در جنگ صفين هم شركت داشت، سپس فرماندار فارس ايران شد و در سال 38 هجرى در كوفه وفات كرد. [↑](#footnote-ref-83)
84. ( 1) جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پيامبر آمد و مسلمان شد، و فردى صالح و شايسته بود امام عليه السلام او را والى استخر فارس كرد كه در سال 21 در جنگ‏هاى فارس شهيد شد. [↑](#footnote-ref-84)
85. ( 1) نيكوترين كار، همان اطاعت از اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و امام بحق حضرت امير المؤمنين عليه السلام است. [↑](#footnote-ref-85)
86. ( 2) از شيعيان امام عليه السلام و مورخ و مفسر قرآن و داراى علم انساب بود. [↑](#footnote-ref-86)
87. ( 3) يعنى ما جراى شورش مجاهدان و قتل عثمان. [↑](#footnote-ref-87)
88. ( 1) رد تفكر: ايرسيوناليسم‏IRRATIONALISM ( فلسفه غير عقلى، خرد گريزى) يا يورش بر ضد عقل كه در قرن 19 از طرف شوپنهاور و ينچه و گريسون، رواج پيدا كرد. [↑](#footnote-ref-88)
89. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة / ترجمه دشتى، 1جلد، مشهور - ايران ؛ قم، چاپ: اول، 1379ش. [↑](#footnote-ref-89)